آرای وهابیت

در ترازوی

قرآن و سنّت

احمد حسین فلاحی

بسم الله الرحمن الرحیم

آرای وهابیت در ترازوی قرآن و سنت

نویسنده:

احمدحسین فلاحی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرای وهابیت در ترازوی قرآن و سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : فلاحی، احمدحسین، ۱۳۵۱-

عنوان و نام پدیدآور : آرای وهابیت در ترازوی قرآن و سنت/ احمدحسین فلاحی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۲۴۳ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۸۲-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها -- احادیث اهل سنت

موضوع : وهابیه -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ف۸آ۴ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۹۶۳۱

ص:۱

دیباچه

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

وهابیت فرقه‌ای است که بیش از دو قرن از ظهورش می گذرد. آنان در این دو قرن با تکفیر دیگران، ضربات سهمگینی بر پیکر وحدت امت اسلامی زدند. آنان که خود را پرچمدار توحید می‌دانند، دلیل و مستند گفتارشان را کلام خدا و سنت رسولش می‌پندارند و حال آنکه برداشت‌های سطحی آنان از اسلام، قرآن و سنت، با برداشت عالمان اسلامی قرون متمادی در تعارض آشکار است. آنچه در این تحقیق جناب آقای «احمدحسین فلاحی» به آن پرداخته، بحث و بررسی این دیدگاه و تعارضات برداشت‌های آنان با استناد به مدارک و منابع معتبر اسلامی است. این پژوهشکده ضمن ارج گذاری به این تلاش علمی، امید دارد این اثر همچون دیگر آثار خود، مورد توجه اهل فضل و دانش قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

ص:۱۴

ص:۱۵

مقدمه

بیش از دو قرن است که جهان اسلام گرفتار تفکری ویرانگر به نام وهابیت شده و مسلمانان را به بحث‌های لغو و بیهوده مشغول کرده است. تفکری که بعد از چهارده قرن از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ظهور دین اسلام، تمام روایات مسلمانان را به چالش کشیده و نسبت ساختگی به آنها می‌دهد و اعمالی را که براساس این روایات در طول حیات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پس از آن حضرت انجام می‌شده استو نهی تحریمی یا تنزیهی هم از سوی شارع نداشته است، بدعت و گمراهی می‌داند.

تفسیر ناروا از آیات قرآن و معتبر دانستن روایات بی‌سند، چهره اسلام را خشن و دور از منطق وانمود کرده است. دینی که پیامبر آن رحمت عالمیان است را ترسناک جلوه داده تا از گسترش آن جلوگیری کنند.

ایجاد ترس، ناامنی، ترور و خشونت، جهان اسلام را ناامن کرده است. کشورهایی، چون عراق، افغانستان، پاکستان و برخی نقاط ایران هر روز شاهد کشتار و ترور از سوی کسانی‌اند که به اصطلاح خود دنبال

ص:۱۶

خریدن بهشت و همنشینی با پیامبرند! به گمان اینکه مقتولان، مشرکانی‌اند که باید طبق دستور قرآن کشته شوند.

آنان قائل به شرکی‌اند که بدون مبنا و دلیل است. حکمی را صادر می‌کنند که خلاف آموزه‌های دین استو سنتی را دنبال می‌کنند که خلاف سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، صحابه و مسلمانان است.

کجا یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوینده لا اله الا الله، اهل قبله، حج‌گزار و معتقد به قرآن و سنت را، صرف اینکه زیارت‌کننده قبور انبیا و اولیاست، کافر می‌دانستند و او را می‌کشتند؟ ! آیا جز این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای جامعه ناامن، برادرکش و دور از منطق آن روز، سازش، از خودگذشتگی و احترام به مسلمان و غیر مسلمان را به ارمغان آورد؟ ! آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرمت جان انسان‌ها را به حرمت کعبه تشبیه نکرد؟ ! آیا شرط مسلمانی و حرمت جان و مال و ناموس انسان‌ها را در گرو اقرار به شهادتین اعلام نفرمود؟ ! پس چگونه گروهی به دور از این آموزه‌های ناب، خود را موحد و مسلمان، و دیگران را کافر و مشرک می‌دانند؟ ! طبق کدام سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، این همه آثار انبیا و اولیا از بین می‌رود و حرمت آنان شکسته می‌شود؟ ! چرا عشق به انبیا و اولیا جرم و مساوی با شرک است؟ ! مگر تمجید از کسانی که قرآن و سنت از آنان تعریف کرده است، با یکتاپرستی در تضاد و تقابل است؟ !

سال‌هاست که این تفکر خشک و بی‌منطق وهابیان، دین‌داران را می‌آزارد و دشمنان را خوشحال می‌کند. ای کاش! این گروه کوته‌فکر به خود می‌آمدند و می‌فهمیدند کودکان مظلومی که در آتش تعصب کور آنان تلف شدند و انسان‌های مظلومی که به خاک و خون غلتیدند، در

ص:۱۷

روز حساب چه انتقامی از آنان خواهند گرفت.

در این نوشتار می‌خواهیم نقاط تضاد و مخالفت اندیشه‌های انحرافی این گروه را با قرآن و سنت روشن کنیم تا موجب آگاهی کسانی شود که از عمق انحرافات این تفکر غافل‌اند یا آنها را مخالف اسلام نمی‌دانند.

ص:۱۸

ص:۱۹

بخش اول: حجیت قرآن نزد مسلمانان

اشاره

ص:۲۰

ص:۲۱

فصل اول: حجیت قرآن نزد مسلمانان

اشاره

قرآن کریم معجزه ماندگار پیامبر اسلام است که نزد مسلمانان جایگاه معتبری دارد و هر یک از فرقه‌ها در صدد بیان اعجاز و دفاع از آن مقابل تهاجم بداندیشان و دشمنان اسلام برآمده‌اند. قرآن تنها کتابی الهی است که تحریف نشده و آموزه‌هایش در دسترس بشر است.

درباره اعتبار قرآن کریم و اعتبار استناد به آن، مسلمانان تلاش فراوانی کرده‌اند و کتاب‌های بسیاری را در زمینه‌های گوناگون، از جمله در زمینه اعجاز قرآن کریم نوشته‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

«بیان اعجاز قرآن» از «ابی سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطّابی بستی» (متوفای ۳۸۸ه. ق) ، «شافیه» از «عبدالقاهر جرجانی» (متوفای ۴۷۱ه. ق) ، همچنین «ابوبکر باقلانی» (متوفای ۴۰۳ه. ق) ، «امام فخر رازی» (متوفای ۶۰۶ه. ق) و «کمال‌الدین زملکانی» (متوفای ۶۵۱ه. ق) هر یک کتابی در اعجاز قرآن دارند. همچنین «الطراز فی اسرارالبلاغه» از «امام یحیی بن حمزه زیدی» (متوفای ۷۴۹ه. ق) ، «معترک الاقران فی

ص:۲۲

اعجاز القرآن» از «جلال‌الدین سیوطی» (متوفای ۹۱۰ه. ق) و کتاب‌های متعدد دیگری که در طول تاریخ اسلام نوشته شده، همگی شاهد تلاش گسترده اندیشمندان اسلام در دفاع از جایگاه قرآن است.

اینها بخشی از نوشته‌های مسلمانان درباره اعجاز قرآن استو پرواضح است که هرچه زمان می گذرد، حقیقت قرآن برای اندیشمندان و حق‌جویان بیشتر روشن می‌شود. بنابراین مسلمانان در طول ۱۴۰۰ سال از نزول قرآن، تلاش بسیاری کرده‌اندتا این کتاب جهانی و جاودانی را به مخاطبان خویش معرفی کنند.

عموم مسلمانان به تحریف‌ناپذیری قرآن‌معتقدند تا آنجا که برای ملامت یکدیگر، می گویند: «فلان نویسنده شیعه یا اهل سنت، قائل به تحریف قرآن است» . این بدان معناست که هرکس اعتقاد به تحریف داشته باشد، در صراط مستقیم نیست. دلیل چنین اعتقادی، این است که اگر کتابی تحریف شده باشد، از اعتبار می‌افتد و درخور استناد نیست. ازاین‌رو علمای مسلمان، دلایل زیادی را برای نفی تحریف برشمرده‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. گواهی تاریخ بر این است که مسلمانان از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با تأکید آن حضرت، اهتمام زیادی بر حفظ و نوشتن آیات قرآن داشتند تا آن را از فراموش‌شدن حفظ کنند.

۲. مسئله تواتر قرآن که باید آیات و کلمات آن متواتر باشد تا نزد مسلمانان پذیرفته شود.

۳. اعجاز قرآن که خود با تحریف شدن آن در تضاد است و کسی نمی‌تواند ادعای تحریف آن را بکند.

ص:۲۳

۴. ضمانت الهی که در آیات مختلف قرآن به آن وعده داده شده است.

۵. عرضه روایات بر قرآن که اگر خود قرآن سالم از تحریف نباشد، معیار سنجش روایات نخواهد بود.

۶. نصوص اهل بیت (علیهم السلام) که از نفی تحریف قرآن سخن گفته‌اند و دلایل دیگر.

با توجه به این دلایل، هیچ‌گونه راهی برای تحریف قرآن وجود ندارد و این تنها کتاب آسمانی میان بشر است که به دلیل داشتن این ویژگی‌ها از تحریف و دستبرد سالم مانده است.

گفتنی است برخی از علمای اسلام، اعم از شیعه و سنی به تحریف قرآن قائل بوده و در این زمینه کتاب‌هایی هم نوشته‌اندو برای ادعای خویش نیز، دلایلی از روایات آورده‌اند. اما باید توجه داشت که بسیاری از روایات، نه تنها سند محکمی ندارد، بلکه مجهول، مجعول و ضعیف‌است. همچنین راویان این روایات، افرادی فاسدالمذهب و دروغ‌پرداز بودند و از نظر رجالیون شیعه و سنی، اقوالشان بی‌اعتبار است.

یکی از عالمان معاصر شیعه، روایاتی را که در این زمینه در منابع شیعه و سنی وجود دارد، ارزیابی نموده و دلایل متقنی را در رد آنها ارائه کرده است.(۱)

وی می‌گوید:

در مورد کتاب‌هایی که میان عالمان شیعه نام برده می‌شود،

۱- صیانهٔ القرآن من التحریف، محمد هادی معرفت.

ص:۲۴

اولاً: روایات برگرفته در این کتاب‌ها، از منابع مجهول است؛ مانند «احتجاج» که نویسنده آن به روشنی معلوم نیست؛ ثانیاً: مقصود روایات این نیست که تحریف لفظی در قرآن صورت گرفته‌است، بلکه به معنای این است که‌حقیقت مسئله و تمام مقصود آیات قرآن که نزد اهل بیت (علیهم السلام) است، فراموش شده و مد نظر قرار نگرفته است.(۱)

به تعبیر دیگر، در آیات، تحریف معنوی صورت گرفته و در برخی موارد نیز در بیان تمام مقصود آیه کوتاهی شده است.

حاصل اینکه‌قرآن منبعی معتبر است و انحراف و تحریف در آن راه ندارد. همچنین، قرآن معیار تشخیص درستی یا نادرستی روایات از نظر مسلمانان است؛ چنان‌که هر روایت ناسازگار با قرآن، بی‌اعتبار است و هر عمل و عقیده مخالف با اصل قرآنی، بدعت و خارج از آموزه‌های دینی است.

حجیت ظواهر قرآن

از دیدگاه عالمان اسلام ظواهر الفاظ قرآن کریم حجیت و اعتبار دارد؛ ظواهری که با حکم قطعی عقل در تعارض نباشد. وگرنه آن ظاهر باید تأویل شود. همان‌طور که قرآن نیز، ظواهر سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای مردم حجت قرار داده است؛ برای مثال، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای آنان روشن سازی» .(۲)یا می‌فرماید:

۱- صیانهٔ القرآن من التحریف، ص ۳۸۹.

۲- نحل: ۴۴.

ص:۲۵

او کسـی است که میان جمعیت درس‌نخوانـده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد.(۱)

یا می‌فرماید: «به یقیق برای شما در زندگی پیامبر خدا، سرمشق نیکو بود» .(۲)

قرآن کریم، خود را نور و روشن‌کننـده همه چیز معرفی می‌کنـد و در مقـام «تحـدّی» از مردم می‌خواهـد که در آیـات تـدبر کننـد و ببینند هیچ‌گونه اختلاف و تناقض در آن وجود ندارد و چنانچه می‌توانند، کتابی مانند آن بیاورند.

بنابراین ظواهر قرآن بر همگان حجت است. وگرنه خداونـد برای فهم و تحدی به‌طور عمومی دعوت نمی‌کرد. البته برخی آیات نیاز به تبیین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل‌بیت (علیهم السلام) دارند؛ ماننددعوت به نماز که در آیه أَقِیمُوا الصَّلاةَ دعوت کلی است. کیفیت آن را شخص پیامبر مشخص می‌کند. در واقع، اصل کلی مسئله که اقامه نماز است، برای مخاطب روشن و حجت است.

بایـد به این نکته مهم توجه کرد که‌بسـیاری از آیـات قرآن، همـدیگر را تفسـیر می‌کننـد؛ همـان‌طور که شـیوه خود اهل بیت (علیهم السـلام) چنین بـوده است. در واقـع، بـا کنـار هم قراردادن آیـات، می‌تـوان آنـان را تفسـیر کرد و این خـود حجیت ظواهر را تحکیم می‌بخشد؛ برای مثال می‌فرماید: «و بارانی بر آنها فرو ریختیم. چه بد بود باران انذارشدگان» .(۳)خداوند در آیات دیگر این

۱- جمعه: ۲.

۲- احزاب: ۲۱.

۳- شعراء:۱۷۳.

ص:۲۶

باران بد را تفسیر می کند و می‌فرماید: «و بارانی از سنگ به صورت گِل‌های متحجر بر آنها فرو ریختیم» .(۱)خداوند باران بدی را که در آن آیه فرمود، به بارش سنگ‌ها تفسیر می کند.

بنابراین می‌توان این گونه جمع کرد که‌ظاهر قرآن برای همگان حجت است و با دقت در آیات می‌توان به مقصود قرآن پی‌برد؛ حتی آیاتی که به صورت کلی و قاعده‌وار است؛ مانند أَقِیمُوا الصَّلاهَ و آتُوا الزَّکاهَ که مخاطب، فریضه‌بودن نماز و زکات را از آن می‌فهمد.

در نتیجه، تفصیل و بیان جزئیات آیات، نیاز به تفسیرکننده‌ای داردکه برخی آیات دیگر، ضرورت آن را بیان کرده‌اند؛ یعنی همین ظواهر آیات، نیاز به تبیین‌کننده را هم بیان کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصوم (علیهم السلام) می‌باشند.

دلایل حجیت ظواهر قرآن

بی‌شک قرآن میان مردمی نازل شد که توان درک آن را داشتند و ازاین‌رو تردید کنندگان را به تحدّی فرا می‌خواند.

همچنین خود قرآن در آیه ۲۴ سوره محمد، مردم را به تدبر، و در آیه۳ سوره زخرف به تعقل در خود دعوت می کند. در آیه ۵۸ سوره دخان نیز به آسان‌کردن قرآن برای فهم مردم اشاره می کند.

غیر از گروهی اخباریون که ظواهر قرآن را حجت نمی‌دانستند، ظواهر قرآن کریم برای همه امت اسلام حجت بوده است و آنان در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به ظواهر قرآن استناد می کردند و از این عمل

۱- حجر: ۷۴.

ص:۲۷

نیز نهی نشدنـد. این مسئله نشان‌دهنده حجیت ظواهر قرآن است. البته گفتنی است کسانی که ظواهر قرآن کریم را حجت می‌دانند، چند نکته را مد نظر قرار می‌دهند:

۱. آنـان چنین نمی‌پندارنـد که ظواهر تمـام آیات قرآن حجت است؛ زیرا در قرآن هم آیات محکم است و هم متشابه و نمی‌توان به ظواهر آیـات متشـابه اسـتناد کرد. بلکه یا بایـد متشابهات را با محکمات تفسـیر کرد یا به مفسـران واقعی قرآن که همان ائمه (علیهم السلام) اند مراجعه کرد.

۲. اخذ به ظواهر قرآن در صورتی صحیح است که قرینه‌ای همچون ناسخ، مخصِّص یا مقید نباشد تا آن را از ظاهرش برگرداند.

۳. منظور از حجت بودن ظواهر قرآن این نیست که هرکس با هر میزان از علم می‌توانـد به آن تمسک کنـد. بلکه کسـی می‌تواند به ظواهر قرآن تمسک کند که اهل اخذ صحیح به ظواهر آن است، نه کسی که بدون علم ادعا کننده فهم ظاهر کتاب است.(۱)

با توجه به این شـرایط، ظواهر قرآن حجت است و این با تفسـیر به رأی تفاوت دارد؛ زیرا در تفسـیر به رأی، شـخص با ملاک خود، آیات شـریعت را تفسیر می‌کند. ولی در اخذ به ظواهر با توجه به ملاک‌ها و ضوابط خاص و همسو با اصول، به تبیین آیات پرداخته می‌شود.

اینک به برخی از دلایل حجیت ظواهر قرآن اشاره می‌کنیم:

۱. مهم‌ترین دلیل حجیت قرآن را می‌توان حدیث ثقلین دانست که بیانگر تمسک به قرآن و عمل به آن است.

۱- اصول فقه، محمدرضا مظفر، ج۲، ص ۱۵۶.

ص:۲۸

۲. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) مردم را ترغیب می‌کردند در امور مهم و مشتبهات به قرآن مراجعه کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرگاه فتنه‌ها مانند شب تاریک بر شما هجوم آوردند، به قرآن مراجعه کنید» .(۱)

ائمه (علیهم السلام) مردم را به تفکر دعوت کرده‌اند و آن را همچون چراغ راه و مناره‌های راهنمایی دانسته‌اند. آنان تأکید کرده‌اند که در آیات قرآن تدبر شود. همچنین روایات فراوان دیگری وجود دارد که همگی قرآن را فهم‌پذیر و درک‌شدنی بیان می‌کنند.

۳. در بسیاری از روایات آمده است که روایات معارض را بر کتاب خدا عرضه کنید. اگر موافق کتاب خدا بود، بگیرید. وگرنه رها کنید.(۲)همچنین ائمه (علیهم السلام) روایات مخالف کتاب خدا را «زخرف» نامیده‌اند.(۳)

این ارجاعات از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) همگی نشان‌دهنده فهم‌پذیری و حجیت ظاهر قرآن است.

۴. در بسیاری از موارد، ائمه (علیهم السلام) در پاسخ به سؤالات اصحاب، آنان را به قرآن ارجاع می‌دادند و می‌گفتند حکم این مسئله و امثال آن از فلان آیه قرآن فهمیده می‌شود. این روایات درباره وضو، تیمم و. . . فراوان است. آنان با چنین گفتاری، افزون بر پاسخ، چگونگی فهم از قرآن را نیز آموزش می‌دادند.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲- وسائل الشیعه، حرّ عاملی، ج ۲۰، ص۴۶۴.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹.

ص:۲۹

فصل دوم: مخالفت وهابیان با مسلمانان در متشابهات قرآن

تقسیم‌بندی آیات قرآن

آیـات قرآن در یک نگاه کلی به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌شودو ملاک فهم آیات متشابه، آیات محکم، و آیات محکم، قاعده و ضابطه آیات متشابه است.

اندیشـمندان در تعریف آیـات محکم و متشـابه، اقوال مختلفی دارنـد؛ برای نمونه علامه طباطبایی (رحمه الله) معتقـد است که آیات متشابه بر معنایی دلالت می‌کننـد که مورد تردیـد است و این تردیـد، در الفاظ نیست تا به شـیوه معمول رفع شود و عام و مطلق را به خاص و مقیـد حمل کننـد. بلکه تردید در معانی آنهاست که با معانی آیات دیگر که دلالت آنها واضح و محکم است، هماهنگ و مناسب نیست.(۱)

۱- اعجاز قرآن، ص ۱۱۹.

ص:۳۰

مثالی را که برای آیات محکم می‌توان آورد، این آیه است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ؛ «چیزی مانند خدا نیست» (شوری: ۱۱) معنای این آیه بدون نیاز به آیات دیگر روشن است. آنچه از ظاهر آیه به دست می‌آید، معنای اصلی آیه است و نیاز به تعبیر دیگری ندارد. اما معنای آیاتی، مانند الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی ؛ «همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است» . (طه: ۵) معنای ظاهری آیه است، نه معنای اصلی آن؛ زیرا «استوی» به معنای «استولی» است؛ یعنی تسلط. این معنای تسلط را از ظاهر آیه نمی‌توان فهمید. یا آیه یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ (فتح: ۱۰) که اگر ظاهر آیه مراد باشد، صفت جسمانی برای خداوند در نظر گرفته می‌شود، درحالی‌که خداوند جسم ندارد تا دست و پا داشته باشد. بلکه منظور از «یدالله» قدرت خداوند است؛ زیرا دست، نماد قدرت انسان است؛ چنان‌که در تعبیر عرفی آن نیز گفته می‌شود: «دست بالای دست بسیار است» .

بنابراین اگر به ظاهر الفاظ اکتفا شود، این معنا به دست نخواهد آمد و پیامد آن چیزی خواهد بود که با صفات الهی ناسازگار است و سر از تشبیه و تجسیم در خواهد آورد. بنابراین فهم ظواهر قرآن، ضوابط و معیارهایی دارد که باید آنها را فراگرفت.

تأویل در متشابهات قرآن

از اختلافات اساسی میان اندیشمندان اسلامی، چگونگی فهم متشابهات قرآن، از جمله صفات خبری است؛ یعنی اختلاف درباره آیاتی است که به ظاهر برای خدا دست، پا، چشم و اعضا و جوارح ثابت

ص:۳۱

می کند. آنان در این‌باره سه عقیده‌دارند: بیشتر آنان قائل به تأویل‌اند، برخی به توقف و عده‌ای نیز به حمل این‌گونه صفات بر معانی ظاهری آنها اعتقاد دارند.

دیدگاه وهابیت در متشابهات

وهابیان معتقدند که‌نباید آیات قرآن تأویل شود، بلکه باید طبق ظاهر به‌کار برده شود و هرکس تأویل کند، گمراه است.

«محمد بن صالح عثیمین» می گوید:

معتقدیم که باید کلام آشکار قرآن و سنت را بر ظاهر و حقیقت آن حمل کردو باید از راه گمراهانی که صفات خداوند را تأویل می‌برند و به خواسته خدا و رسولش عمل نمی کنند، بیزاری جست.(۱)

وهابیان با برداشت‌های ظاهری از آیات قرآن و بدون ارجاع متشابهات به محکمات و با جایز ندانستن تأویل، خدای غیرجسمانی را جسمانی می‌پندارند. آنان دلیل خود را روایاتی می‌دانند که این مبنای غلط را تأیید می کند. آنان روایتی را که خدا بر آسمان دنیا نازل می‌شود، جزء ایمان می‌دانند و می گویند:

ایمان می‌آوریم به آنچه رسول (صلی الله علیه و آله) خبر داده است که‌خداوند متعال، هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید، آن‌گاه که یک‌سومِ شب باقی مانده باشد، می‌فرماید:

«من یدعونی فاستجیب له، من یسألنی فأعطیه، من یستغفرنی فاغفر له» ؛ «کیست مرا بخواند، تا

۱- عقیدهٔ اهل السنهٔ و الجماعهٔ، محمد بن صالح العثیمین، ص۳۸.

ص:۳۲

او را اجابت کنم. کیست بخواهد، تا به او عطا کنم. کیست طلب غفران کند، تا او را ببخشایم» .(۱)

آنان همچنین حضور خدا میان بندگان را در قیامت جزء ایمان می‌دانند و می گویند: «ایمان می‌آوریم که‌خود خداوند روز قیامت برای حکم‌کردن بین بندگان می آید؛ چنان‌که در قرآن فرمود: وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا » . (۲)

همچنین برداشت آنان از آیات الهی این است: «خداوند هرکس را بخواهد، گمراه می کند و نصیحت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز برای این گونه انسان‌ها فایده ندارد» .(۳)در واقع انسان را موجودی مجبورمی‌دانند که در افعال و سرنوشت خود هیچ اراده‌ای ندارد. آنان همچنین برای خداوند، چهره، دست، پاو چشم تصور می کنند و می گویند: «اهل سنت متفق‌اند که خداوند دارای دو چشم است که در آخرت دیده می‌شود» .(۴)

آنان با برداشت سطحی از آیات قرآن، خدا را مانند انسان معرفی می کنند و روشن است که وقتی خدا دارای اجزا شد، موجودی مرکب قلمداد خواهد شد که به اجزای خود نیازمند است. در صورتی که اگر آنان تمامی آیات را کنار هم می‌دیدند، خطا نمی کردند و به حقیقت راه می‌یافتند. اگر آنان آیه لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ را ملاحظه می کردند که می‌فرماید: «هیچ چیز همانند او نیست» ، می‌فهمیدند که این موجودی که

۱- عقیدهٔ اهل السنهٔ و الجماعهٔ، صص۲۴ و ۲۵.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۶.

۴- همان، صص ۳۲ و ۳۳.

ص:۳۳

برای او دست، پا و چشم در نظر گرفته‌اند، هیچ ارتباطی با آن موجود متعالی غیر جسمانی ندارد.

نظر اندیشمندان اسلامی در متشابهات

برخلاف وهابیان که به ظاهر آیات متشابه تمسک می‌کنند و همان را ملاک قضاوت‌های خود قرار می‌دهند، شیعه و اهل سنت این‌گونه آیات را تأویل می‌برند و به معنای اصلی و واقعی آنها توجه می‌کنند که در ذیل به برخی دیدگاه‌های اهل سنت در این‌باره می‌پردازیم:

«غزالی» در «احیاء علوم‌الدین» با تأکید بر این امر (لزوم تأویل آیات متشابه) به روایاتی استناد می‌کند و می‌گوید: «برخی علما معتقدند که برای هر آیه شصت هزار تأویل وجود داردو برخی دیگر معتقدند، قرآن ۷۷۰۰۰ علم را داراست» .(۱)

همچنین «رشید رضا» می‌گوید:

بعضی از صحابه و علما معتقد بودند که در قرآن کریم احکامی وجود دارد که تأویل آنها بعد از زمان تنزیل ظاهر می‌شود؛ مانند آنچه از آیات اخبار غیب آمده است.(۲)

«شوکانی» نیز در «فتح القدیر» پس از اینکه به انواع تفاسیر اشاره می‌کند که برخی از آنها به روایات اکتفا می‌کنند و برخی تنها از علوم لغوی استفاده می‌کنند، می‌گوید:

روشن است که استفاده از معنای لغوی، مستلزم کنارگذاشتن

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج۱، ص ۲۸۸.

۲- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۱۵.

ص:۳۴

سایر معانی لغوی یا سایر علوم ادبی، ماننده‌علم معانی، بیان و. . . نیست؛ زیرا این هم از نوع تفسیر لغوی است و از نوع تفسیر به رأی نیست.(۱)

وی همچنین به حدیث «ابن سعد» استناد می‌کند که علی (علیه السلام) در جریان خوارج به «ابن‌عباس» فرمود: «با آنان از طریق قرآن استناد نکن؛ زیرا قرآن معانی مختلف دارد. بلکه با سنت با آنان سخن بگو» . «ابن‌عباس» گفت: «من از آنان به کتاب خدا آگاه‌ترم» . علی (علیه السلام) فرمود: «درست می‌گویی، ولیکن قرآن دارای معانی متعدد است» .(۲)

نظیر این دیدگاه‌ها میان علمای اهل سنت فراوان است‌و معتقدند که باید کوشید تا معنای واقعی آیات را به دست آورد. در اینجا به نمونه‌هایی از تأویلات اهل سنت اشاره می‌کنیم:

«حمیدی» در مسند خود از «جابربن‌عبدالله» درباره آیه ۴۱ سوره مائده می‌گوید:

سَمَّاعُونَ یعنی یهودیان اهل مدینه و لِقَوْمٍ آخَرِینَ یعنی یهودیان اهل فدک که مدینه نیامده‌اند و اطلاعات خود را از طریق یهودیان اهل مدینه به دست می‌آورند و تحریف می‌کنند.(۳)

«ابن‌حجر عسقلانی» در مقدمه «فتح‌الباری» از «اعمش» نقل می‌کند:

از «عکرمه» در مورد الْبَطْشَةَ الْکُبْرى پرسیدم که منظور چیست؟ گفت: «منظور روز قیامت است» . گفتم: «ابن‌مسعود

۱- فتح القدیر، شوکانی، ج۱، ص۱۲.

۲- همان.

۳- مسند حمیدی، ج ۲، ص۵۴۲.

ص:۳۵

می گوید منظور روز بدر است» . ولی بعداً فهمیدم که این مسئله، روز بدر پرسیده شده است.(۱)

«جصاص» در «احکام القرآن» می گوید: «منظور آیه ۱۸۴ سوره بقره از وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ پیرمرد و پیرزن است» .(۲)

همچنین می گوید:

اهل علم، شکی ندارند که منظور از یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ در آیه ۱۱ سوره نساء، فرزندان سفارش‌شده از اولاد صلبی است؛ یعنی فرزندان خود مرد، نه نوه‌ها و فرزندزاده‌ها، و اگر اولاد خود آدم نبود، نوه‌های پسری و دختری.

«حسن سقاف» از اندیشمندان معاصر اهل سنت در کتاب «التندید بمن عدد التوحید» با پرداختن به تأویل سلف و ارائه نمونه‌هایی از تأویل صحابه و تابعان می گوید: «کسی که معتقد باشد تأویل، روش سلف نبوده است و تنها از این روش استفاده کرده‌اند، سخن گزافی گفته و رأی باطلی را ارائه کرده است» .(۳)

حسن سقاف ادامه می‌دهد که این تأویلات از عباس، مجاهد، قتاده، حسن، منصور، ابن‌زید و دیگر اعلام سلف صالح نقل شده است.(۴)سپس ایشان نمونه‌های دیگری را ذکر می کند؛ مانند:

۱. «امام احمد بن حنبل» در تأویل آیه وَ جاءَ رَبُّکَ

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- احکام القرآن، ج۱، ص ۲۱۹.

۳- التندید، حسن سقاف، ص۴۷.

۴- همان، ص ۴۷.

ص:۳۶

(فجر:۲۲) می‌گوید: «به معنای «جاء ثوابه» است؛ یعنی ثواب پروردگارت آشکار شد» و تأویلات دیگری از امام احمد ذکر شده است که ادامه نمی‌دهیم.(۱)

۲. ایشان با اشاره به روش «ابن‌تیمیه» و شاگردانش و پیروان مکتب او که مخالف تأویل‌اند، می‌گوید: «آنان خدا را به‌گونه‌ای توصیف می‌کنند که در شأن خداوند متعال نیست؛ مانند حرکت، نشستن، ایستادن و. . . . آنان صفاتی را برای خداوند از طریق احادیث جعلی و اسرائیلی اثبات می‌کنند مانند سخن‌گفتن خداوند که شبیه صدای رعد است» .

ابن‌قیم می‌گوید: «جایز است که خداوند را جسم بدانیم و تجسیم و تشبیه هم مذموم نیست؛ نه در کتاب و نه در سنت و نه نزد سلف» .(۲)

ایشان موارد زیادی از ابن‌تیمیه نقل می‌کند و می‌گوید: «پس به نظر ایشان، تمام مسلمانانی که عقیده او را قبول ندارند، کافرند» .(۳)وی در ادامه، افرادی مانند ذهبی در «سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص۲۷» و ابن‌حجر در «لسان المیزان، ج۵، ص۱۱۴» را مخالف نظر ابن‌تیمیه معرفی می‌کند و اقوال آنان را هم نقل می‌کند.

۳. نمونه دیگر، کلامی است که از «ابومنصور بغدادی» نقل می‌کند و می‌گوید: «اهل سنت همه بر این اجماع دارند که خداوند نهایت و حدی

۱- التندید، ص ۴۷.

۲- همان، ص۴۸. ایشان اقوال ابن‌قیم را از حواشی منهاج‌السنه، ج ۲، ص۱۵۱، نقل می‌کند.

۳- همان، ص۴۹.

ص:۳۷

ندارد»(۱)؛ یعنی مخالف آنچه پیروان ابن‌تیمیه درباره خداوند عقیده دارند و خداوند را براساس ظاهر آیات توصیف می‌کنند.

۴. حسن سقاف در همین کتاب از «عبدالقاهر بغدادی» و دیگران چنین نقل می‌کند: «کسانی که معتقدند خداوند حد و نهایت دارد و مماس با پایین و عرش است و خداوند محل حوادث است، تکفیرشان واجب است» .(۲)هرچند سخن بغدادی در این گفتار متوجه «کرامیه» است، اما ملاک بین آنها و وهابیت یکی است؛ یعنی خدا را جسمانی و شبیه انسان توصیف‌کردن.

۵. «امام قرطبی» در کتاب «التذکرهٔ» صفحه ۲۰۸ می‌گوید: «صحیح‌ترین قول در مورد مجسمه این است که فرقی بین آنان و پرستشگران تصاویر و بت‌ها وجود ندارد» .(۳)

۶. «قسطلانی» در «ارشاد الساری » در تفسیر حرث و زرع در آیه ۶۴ سوره واقعه که خداوند در قرآن کریم به خود نسبت می‌دهد، می‌گوید:

اینکه خداوند زرع را به خود نسبت می‌دهد، اگرچه تمام حوادث جهان به او برمی‌گردد، ولی منظور از زرع در اینجا رویاندن است نه بذر پاشیدن، و این صفت رویاندن، از ویژگی‌های قدرت قدیمه الهی است.(۴)

۷. «بیهقی» در بحث اسماءو صفات الهی در مورد آیاتی که وجه،

۱- التندید، ص ۵۱.

۲- نقل از اصول الدین، بغدادی، ص ۳۳۷.

۳- نقل از التندید، ص ۵۲.

۴- ارشاد الساری، ج ۴، ص ۱۷۰.

ص:۳۸

ید و استوا بر عرش را مطرح می‌کنند، می‌گوید: «همه گذشتگان بر این متفق بوده‌اند که مراد از امثال وجه، ید و. . . به معنای اعضای بدن نیست» .(۱)

۸. «ایجی» نیز در «مواقف» درباره همین‌گونه آیات می‌گوید: «اثبات اعضا برای خداوند ممتنع است» .(۲)

۹. «شوکانی» در «فتح‌الغدیر» درباره آیه لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ (انعام:۱۰۳) می‌گوید: «ادراک شیء، عبارت است از احاطه به آن» . زجاج نیز می‌گوید: «منظور، دست‌نیافتن به کنه ذات خداست و آیه، رؤیت را نفی می‌کند، نه مجرد دیدن را»(۳)و در ادامه بحث از این آیه از ابن ابی‌حاتم، عقیلی، ابن‌عدی و. . . از «ابوسعید خدری» از رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که اگر جن، انس، ملائکه و شیاطین از ابتدا تا انتهای خلقت یکی شوند، نمی‌توانند به خدا احاطه یابند.(۴)

این موارد اشاره‌ای به تأویلات اهل سنت است بدین معنا که بسیاری از اندیشمندان اهل سنت نیز به ظواهر آیات و متشابهات اکتفا نمی‌کنند، بلکه مواردی را که با عقل سازگاری ندارد، تأویل می‌کنند و معنای اصلی آیه را استفاده می‌کنند.

بنابراین می‌توان گفت که برداشت اهل سنت از آیات قرآن با وهابیت متفاوت است. ازاین‌رو مبانی فکری و رفتاری آنان نیز تفاوت دارد. یک

۱- اسماء و صفات، بیهقی، ص ۲۵۱.

۲- شرح المواقف، میرسید شریف جرجانی، ج ۴، ص ۱۱۲.

۳- فتح القدیر، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۲۰۸.

ص:۳۹

مبنا، خداوند را در حد بشر پایین می‌آورد، چنان‌که وهابیت بر این باورند و مبنای دیگر، خدا را منزه از جسم می‌داند.
حاصل اینکه استفاده از ظواهر قرآن کریم از دیدگاه شیعه و سنی دارای ملاک‌هایی است که برداشت از قرآن بدون آنها، همان برداشت وهابیان خواهد شد.

ص:۴۰

ص:۴۱

بخش دوم: موارد مخالفت وهابیان با قرآن و سنت

اشاره

ص:۴۲

ص:۴۳

فصل اول: حجیت عقل در قرآن و مخالفت وهابیان با آن

اشاره

در قرآن، تفکر جایگاهی رفیع و ارزشمند دارد. قرآن انسان‌متفکر را می‌ستاید و وی را به اندیشیدن در عالم آفرینش فرا می‌خواند؛ یعنی با اندیشیدن است که فهم و معرفت عمیق به دست می‌آید. در ضمن، آنان که می‌اندیشند، به دستور الهی پایبندترند؛ زیرا به حکمت و اسرار آن عالم‌ترنـد. ازاین‌رو در قرآن کریم فرمود: إِنَّما یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ؛ «تنها از میان بندگان او، دانشمندان، خداترسند» . (فاطر: ۲۸)

اهل اندیشه در مبدأ و معاد خویش و جهان، رفت و آمد ایام، زنده‌کردن و میراندن، رویدادهای عالم‌و سرنوشت گذشتگان می‌اندیشند.

همچنین قرآن، خطرات اندیشه نکردن را بیان می‌کند؛ قرآن تمام کسانی که انبیا را به تمسخر گرفتند در گمراهی پدران و اجداد خویش قدم نهادند، تقلید کورکورانه کردند، بر خدا و پیامبران دروغ بستند و

ص:۴۴

مانند حیوانات زیستند، جزء کسانی می‌داند که اهل فهم و اندیشه نبودند. قرآن آنان را بدترین جنبندگان روی زمین معرفی می کند؛ چرا که آفریدگار عالم را می‌شناسـند، ولی درباره بسیاری از مسائل بی‌تفاوت‌اند. اینان از نظر قرآن کریم مردگانی‌اند که سخن حق را نمی‌پذیرند و در واقع انسان‌های دل‌مرده‌اند.

عقل ابزار شناخت خداوند

انسان از طریق عقل، وجود خداوند را اثبات می کند و صـفات او را می‌شناسد. بدون عقل راهی برای شناخت خدا وجود ندارد؛ زیرا تا وجود خدا و صفات او و نبوت را ثابت نکنیم، امکان استفاده از آیات و روایات نیز وجود ندارد. همچنین با عقل است که بسیاری از صفات را از خداوند سلب می کنیم؛ مثلاً می گوییم: خداوند جسم ندارد، فضا اشغال نمی کند، دیده نمی‌شود و. . . .

آیـات محکم و متشـابه نیز بایـد بـا کمـک عقل و روایات بیان شونـد. برای مثال آیاتی، نظیر وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ * إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ ؛ (قیامت: ۲۲ و۲۳) یا وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا ؛ (فجر: ۲۲) و. . . بدون نیروی عقل و روایات فهمیده نمی‌شود.

آیا برپایه ظاهر این آیات خدا می‌آید و می‌رود و نیز مانند دیگران جسمانی است؟ ! این با کدام‌یک از صفات خدا سازگار است؟ ! خداوندی که خود در قرآن می‌فرماید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ؛ «هیچ چیز همانند او نیست» . (شوری: ۱۱) و خداوندی که خود فرمود: لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ ؛ «چشم‌ها او را نمی‌بینند، ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند» . (انعام: ۱۰۳)

ص:۴۵

دیدگاه‌ها درباره جایگاه عقل بشر

اشاره

درباره جایگاه عقل میان مسلمانان اختلاف است و به‌طور کلی چهار دیدگاه درباره آن وجود دارد:

۱. دیدگاه معتزله

براساس این دیدگاه ملاک اصلی در تشخیص همه امور، عقل است.

۲. دیدگاه اشاعره

این دیدگاه، توانمندی عقل را باور ندارد. البته حجیت عقل در اثبات وجود خدا را قبول دارد. ولی در فهم و تأویل صفات، اسماء و دیگر آموزه‌های دینی برای عقل نقشی قائل نیست.

۳. دیدگاه پیروان اهل بیت (علیهم السلام)

از نگاه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) ، عقل در اصول اعتقادی دارای جایگاه خاص، و در فروع عملی نیز از منابع استنباط احکام دین شناخته شده است. عقل نه تنها رسالت هدایتگری انبیا را در انسان، پشتیبانی می‌کند، بلکه قسمت مهمی از رسالت انبیا نیز برای بیداری تفکر و عقل بشر است؛ چنان‌که حدود سیصد آیه از قرآن درباره عقل و اهمیت آن است. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «از سوی خدا دو حجت بر مردم وجود دارد: حجت ظاهری‌و حجت باطنی. حجت ظاهری، انبیا، رسولان و امامان‌اند و حجت باطنی، عقل است» .(۱)

۱- اِنَّ للهِ علی الناس حجتین، حجۀ ظاهرۀ و حجۀ باطنۀ فأمّا الظاهرۀ فالرسل والأنبیاء وامّا الباطنۀ فالعقول؛ اصول کافی، ج ۱، ص۱۶.

ص:۴۶

۴. دیدگاه وهابیان

در این دیدگاه عقل هیچ جایگاهی حتی در تبیین و توجیه اصول توحید و تأویل صفات ندارد. آنان با کنارنهادن عقل در فهم تعالیم و آموزه‌های دین برداشتی ناصحیح از توحیـد و معاد ارائه می‌کنند. در واقع این نوع برداشت، نقطه مقابل دیدگاه مسلمانان از زمان نزول قرآن تاکنون است.

«البانی» از عالمان وهابی، در فتاوای خود می‌گوید: «مسئله رؤیت خداوند فقط در سنت نیست تا مورد تشکیک قرار گیرد، بلکه در قرآن کریم هم آمده است» .(۱)او کسانی که این‌گونه مطالب را تأویل می‌برند، منهدم‌کننده سنت صحیح می‌داند؛ چنان‌که پیش از او «ابن‌تیمیه» نیز می‌گفت: «ما خدا را همان‌گونه توصیف می‌کنیم که خودش در قرآن بیان کرده‌است» .(۲)

نقد دیدگاه وهابیان

وهابیان در استفاده از آیات قرآن چندین برداشت اشتباه دارند که عبارت‌اند از:

۱. دقت نکردن در شأن نزول آیات و مصادیق آنها در عصر نزول.

۲. نداشتن فهم دقیق در استفاده از آیـات قرآن و ارتبـاط آیات با یکـدیگر. در صورتی‌که برخی آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر می‌کننـدو محکمات، متشابهات قرآن را بیان می‌کننـد؛ مانند آیه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شوری: ۱۱) که هرگونه تشبیه صفات انسانی و جسمانی و. . . را از خداوند نفی می‌کند.

۱- فتاوای البانی، ص ۱۴۳.

۲- منهاج السنه، ج۲، ص۴.

ص:۴۷

۳. تفسیر به رأی آیات، تحمیل خواسته‌های خود بر قرآن و استفاده ابزاری از آن برای رسیدن به خواسته‌های خویش، بدون توجه به تفاسیر مسلمانان و سیره صحابه در استفاده از آیات و روایات.

بدون ضابطه دست به تفسیر آیات قرآن زدن و تحریف معنوی آن، نتایج مثبتی برای خود آنان هم ندارد؛ برای مثال آیه ۷۲ سوره اسراء را چگونه معنا می‌کنند؟ خداوند در این آیه می‌فرماید:

وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِٔ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا

اما کسی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است.

بنابراین تکلیف انسان‌های نابینا چیست؟ آیا آنان به جهنم می‌روند؟ ! آیا این با عدالت خداوند سازگار است؟ ! عقل می‌گوید در چنین جایی نباید ظاهر آیه مراد باشد، بلکه باید این آیه را با توجه به قرائن و عرف تأویل کرد و گفت: مراد خداوند، بینایی ظاهری نیست، بلکه بصیرت باطنی و دیدن نشانه‌های الهی است که کفار با آنکه با چشم باز نگاه می‌کنند، ولی چشم دل آنان همراه نیست و حق را نمی‌بینند.

جایگاه عقل در معرفت الهی

از نقش‌های بسیار مهم عقل، شناخت خدا، اسماء و صفات اوست. این عملکرد عقل را حتی کسانی که در عمل به احکام شرعی، به نقش عقل اعتنایی نمی‌کنند، قبول دارند.

هیچ‌کسی نمی‌تواند نقش عقل را در شناخت خدا و پیامبران الهی منکر شود و از هیچ راه دیگر نمی‌توان وجود خدا و حتی صفات الهی و

ص:۴۸

لزوم بعثت انبیا را اثبات کرد. اگر هم بخواهیم عقل را با شرع ثابت کنیم، مستلزم دور است؛ زیرا خود این شرع از طریق عقل شناخته می‌شود و تا عقل نباشد امکان اثبات شرع و نبوت نیست.

از کجا بدانیم کسی که ادعای نبوت کرده است، راست می‌گوید؟ ! این عقل است که می‌گوید خداوند حکیم معجزه را به‌دست دروغگو نمی‌دهد و این پروردگار مهربان، بندگانش را در مسیری قرار نمی‌دهد که گروهی با دروغ و نیرنگ، موجب گمراهی آنان شوند. بنابراین عقل از طریق لزوم شکر منعم (ضرورت تشکر از کسی که نعمت به شما می‌دهد) و دفع ضرر محتمل (لزوم جلوگیری از ضرر احتمالی) خداوند را می‌شناسد.

در اثبات صفات خداوند هم، راهی غیر از راه عقل وجود ندارد. «علامه حلی» می‌گوید: «معرفت خداوند براساس حکم عقل واجب است؛ اگرچه شرع نیز بر آن دلالت دارد» .(۱)

عقل انسانی پس از نگریستن به هستی و نظم و قدرت و علم به کار رفته در آن، به حکیم بودن خداوند و عدالت او حکم می‌کند. پس می‌توان گفت که عقل، سرمایه انسان برای شناخت مبدأ و معاد و وسیله هدایت انسان در زندگی برای رسیدن به سعادت و کمال در جهان دیگر است.

اهمیت حکم عقل در استنباط احکام شرعی

از مباحث مهم‌علم اصول فقه، ملازمه بین حکم شرع و حکم عقل است؛ یعنی شرع هیچ حکمی را مخالف عقل صادر نمی‌کند و عقل نیز نه تنها هیچ‌گونه مخالفتی با احکام شرع ندارد، بلکه بازویی محکم در

۱- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۵۱.

ص:۴۹

اجرای احکام شرعی است. به همین علت شرع به او اعتماد کرده و عمل به برخی احکام را به تشخیص او سپرده است؛ مثلاً روزه بر هر مکلفی واجب است. اما اگر عقل تشخیص داد که روزه برای مکلفی ضرر دارد، شرع نیز به تشخیص او اعتماد می‌کند و وجوب روزه را از این مکلف برمی‌دارد. در این موارد نیز طبق بیان «علامه محمدتقی اصفهانی» فرقی نیست بین اینکه عقل، مستقل حکم کند یا مترتب بر حکمی باشد که از سوی شرع صادر شده است.(۱)یا مثلاً اگر دو انسان در حال غرق شدن باشند و غریق‌نجات توان نجات‌دادن هم‌زمان هردو را نداشته باشد، عقل حکم می‌کند به نجات مردی که اهمیت بیشتری دارد.

همچنین می‌توان به حجیت عقل در وجوب مقدمه واجب و حرام بودن ضد آن اشاره کرد؛ مثلاً اگر کسی بخواهد حج برود، عقل به ثبت‌نام، گرفتن ویزا، بلیط و آموزش‌های لازم حکم می‌کند و اقدامات بازدارنده از این سفر را جایز نمی‌داند. از سوی دیگر، شرع نیز برای این تشخیص عقل، اعتبار قائل است و در صورت توان زائر، حج را بر او واجب می‌داند.

بنابراین نقش گسترده عقل در استنباط و عمل به احکام شرعی، نقشی بی‌بدیل است و احکام دین بدون تکیه به تشخیص عقل، عملی نمی‌شود و دین را از منطقی و عقلانی بودن خارج می‌کند. ازاین‌رو برای حفظ نظام زندگی مردم براساس آموزه‌های الهی، تکیه‌گاهی مانند عقل ضروری است.(۲)

۱- هدایهٔ المسترشدین، ص ۴۳۱.

۲- ر. ک: رسالهٔ فی التحسین و التقبیح العقلیین، جعفر سبحانی؛ القواعد الکلامیه، علی ربانی گلپایگانی.

ص:۵۰

ص:۵۱

فصل دوم: ایمان و اسلام در قرآن و سنت و نزد وهابیان

اشاره

یکی دیگر از موارد اختلاف وهابیان با مسلمانان در معنای ایمان و کفر و مخالفت دیدگاه آنان با کتاب و سنت است. اسلام‌در لغت به معنای انقیاد و تسلیم‌شدن است. «ابن‌منظور» می‌گوید: «انقیاد و اسلام در شریعت، یعنی اظهار خضوع، اظهار شریعت و ملتزم شدن به آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده است» . (۱)

صاحب کتاب مفردات نیز اسلام را دو دسته می‌کند:

۱. اسلامی که غیر ایمان است و آن اعتراف به زبان است که با این اعتراف، خون انسان محفوظ می‌ماند. یا اینکه افزون بر آن، اعتقاد قلبی هم دارد. در قرآن کریم به ایمان‌آوردن اعراب اشاره می‌کند، که منظور از آیه همین قسم است.

۲. اسلامی که افزون بر اعتراف زبانی و اعتقاد قلبی، عمل به آن هم

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۹۸.

ص:۵۲

می کند و برابر دستور الهی تسلیم است.(۱)

برخی مفسران نیز گفته‌اند:

اسلام از «سلم» گرفته شده است؛ یعنی داخل شدن در سلامتی. بنابراین کسی که اسلام بیاورد، در سلامتی داخل می‌شود و تسلیم شدن مقابل اوامر و نواهی الهی، انسان را از فساد و گناه باز می‌دارد و سلامتی می‌بخشد. (۲)

در منابع اهل سنت، اسلام و ایمان با هم آمده است. «بخاری» می گوید: «اسلام و ایمان عبارت است از شهادتین، تصدیق روز قیامت، نماز پنج گانه به سمت قبله، حج خانه خدا، روزه یک‌ماه، زکات و خمس واجب» . (۳)

چنان که در همین منابع می گویند: «با شهادت به لااله‌الاالله و محمد رسول الله، خون و مال خود را حفظ می کنند»(۴)یا می گویند: «کسی که شهادت به لااله‌الاالله بدهد و رو به قبله کند و نماز بگزارد و ذبیحه ما را بخورد، او مسلمان است. برای اوست هرچه برای مسلمان است و علیه اوست هر چه علیه مسلمان است» .(۵)

ملاک اسلام و ایمان در روایات اهل بیت (علیهم السلام)

اسلام بر اساس روایات اهل بیت (علیهم السلام) ، اظهار شهادتین است و هر فردی با اقرار به این دو رکن، از نظر جان، مال و آبروحرمت پیدا می کند.

۱- مفردات، ص ۴۲۲.

۲- همان.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۸.

۴- همان، ج۱، ص ۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷.

۵- جامع الاصول، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۵۸.

ص:۵۳

البته کسی را به صرف اقرار شهادتین، به بهشت نمی‌برند، بلکه او نیازمند به انجام دادن اعمال دینی است.

در روایت «سفیان بن سمط» از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «اسلام همان ظاهری است که مردم برآنند؛ از شهادت به یگانگی خدا، رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) ، اقامه نماز، پرداخت زکات، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان» .(۱)

گفتنی است که اقامه نماز، پرداخت زکات و. . . همان لوازم دین است. در نتیجه با جمع بین روایات، اسلام همان شهادتین است. از همین‌رو در خبر «سماعه» حضرت می‌فرماید:

اسلام، شهادت به لااله‌الاالله و تصدیق به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و به همین مقدار، خون حفظ می‌شود، ازدواج صورت می گیرد و ارث پرداخت می‌شود و مردم بر ظاهر همین‌اند.(۲)

(یعنی همه مسلمانان، این مقدار را قدر مسلم دارند) .

امام باقر (علیه السلام) نیز در صحیح «حمران بن اعین» فرمود:

اسلام عبارت از آن چیزی است که از گفتار و رفتار ظاهر می‌شود (ظاهر مسلمانی) و این همان چیزی است که جماعت مردم از تمام فرقه‌های مسلمانان دارند و به همین مقدار، خون حرمت می‌یابد، ازدواج‌صورت می‌پذیرد، ارث تقسیم می‌شود.(۳)

علی‌بن موسی‌الرضا (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰.

۲- همان.

۳- همان.

ص:۵۴

که حضرت (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «با کافران جنگ کن تا به لااله‌الاالله اعتراف کنند. وقتی چنین کردند، خون و اموالشان حرمت می‌یابد» .(۱)

بر اساس همین نگاه، شیعه با اهل سنت تعامل دارد و در بسیاری از خانه‌های شیعه و اهل سنت در نقاط مختلف ایران اسلامی، اهل خانه ترکیبی از شیعه و سنی‌اند.

ملاک مسلمانی از منظر عالمان اسلامی

۱. اقرار به شهادتین

آنچه از تعاریف شیعه و سنی برمی‌آید، اگر فردی به شهادتین اقرار کند و اعمالی را، مانند نماز، روزه و زکات انجام دهد، مسلمان استو خون، مال و آبرویش محفوظ است و کسی حق تعرض به او را ندارد. البته در برخی روایات به صرف شهادتین اکتفا شده‌است و اگر کسی به این دو جمله اقرار زبانی هم کند، مسلمان است و کسی حق تعرض به او را ندارد. (۲)

در برخی روایات از «ابن‌عمر» نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «منا» ضمن اشاره به مکه معظمه فرمود:

آیا می‌دانید این چه شهری است؟ گفتند: «خدا و رسولش داناتر است» . فرمود: «این بلدالحرام است» . فرمود: «آیا می‌دانید امروز چه روزی است؟» گفتند: «خدا و رسولش داناتر است» . فرمود: «روز حرام است» . فرمود: «آیا می‌دانید این چه

۱- بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۴۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۹.

ص:۵۵

ماهی است؟» گفتند: «خدا و رسولش داناتر است» . فرمود: «ماه حرام است» . پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پایان فرمود: «به درستی که خداوند بر شما خون، مال و آبرویتان را محترم دانسته است؛ مانند محترم بودن این روز در این ماه و در این شهر» .(۱)

با توجه به مخاطبان این روایت که همگی به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتقاد داشتند و در حال انجام‌دادن فریضه حج بودند، می‌توان نتیجه گرفت که همه مسلمانان از هر فرقه‌ای که باشند، شامل سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شوند و خون، مال و آبرویشان محترم است.

۲. اقامه نماز

از ملاک‌های دیگر مسلمانی اهل قبله بودن است. کسی که در شبانه‌روز چندین بار به سمت قبله مسلمانان بایستد و فریضه‌های دینی را اقامه کند، قطعاً مسلمان است. حتی در برخی روایات درباره کشتن کسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند، حضرت فرمود: «جایز نیست، شاید نماز می‌خواند» .(۲)

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) برای جلوگیری از تکفیر مسلمانان توصیه‌های فراوانی دارد؛ مثلاً می‌فرماید: «هرکسی برادر خویش را کافربخواند، یکی از آنها واقعاً کافرند» .(۳)این فرمایش حضرت بدین معناست که اگر آن شخص واقعاً کافر نباشد، خود گوینده کافر می‌شود.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، صص ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰۷.

۳- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۲۱.

ص:۵۶

نهی تکفیر اهل قبله

علمای شیعه و سنی نیز با بهره‌گیری از روایات، از تکفیر اهل قبله نهی کرده‌اند. «ملاـ علی القاری هروی» از علمای اهل سنت می‌نویسد: «از ابوحنیفه روایت شده است ما هیچ‌یک از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنیم و بیشتر فقها هم بر این عقیده‌اند» . معنای «اهل قبله» براساس تصریح اهل سنت نیز به این معنا نیست که حتماً هر وعده نماز بخواند، بلکه ملاک این است که منکر ضروری دین نباشد.

«ابن‌عابدین» نیز در «حاشیهٔ الدرالمختار» می گوید:

و بدان، حق این است که فتوا بر کفر هیچ مسلمانی جایز نیست که می‌توان کلامش را به نیکویی حمل کرد یا در کفر آن شخص اختلاف باشد؛ هرچند احتمال ضعیفی به کفرش داده شود.(۱)

بنابراین تکفیر در صورتی جایز است که شخص، منکر ضروری دین شود یا با رد توحید، نبوت و. . . از دین خارج شده باشد. اما انجام‌دادن حتی گناه کبیره‌با اعتقاد به گناه بودنش، فرد را از دین خارج نمی کند.

در نتیجه، شیعه و سنی معتقدند که گوینده شهادتین، مسلمان است و اگر چنین شخصی به احکام دین هم عمل نکند، از دین خارج نمی‌شود؛ هرچند این اسلام برای او در روز قیامت نجات‌دهنده نیست.

کفر

کفر در لغت به معنای پوشاندن است. راغب در مفردات می گوید:

کفر در لغت به معنای پوشاندن شیء است و شب را برای آن

۱- حاشیهٔ الدرالمختار، ج۱، ص ۲۲.

ص:۵۷

کـافر گوینـد که اشـخاص را می‌پوشانـد و زارع را کافر گوینـدچون تخم را در زمین می‌پوشانـد و کفر نعمت، یعنی پوشانـدن آن با ترک شکرو بزرگ‌ترین کفر، انکار توحید یا نبوت است. (۱)

کفر، ضـد ایمـان است و ایمان به معنای باورداشـتن خـدا، پیامبران الهی و معاد است. بنابراین می‌توان گفت‌کفر در اصـطلاح، انکار یکی از ضـروریات دین اسـلام، ماننـد انکار وجود خـدا و صـفات او، تصـدیق نکردن پیامبران و انکار معاد است. خداونـد در قرآن می‌فرماید: «کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دوری افتاده است» .(۲)

گفتنی است ضـروریات بر دو قسم‌انـد: ضـروریات دین و ضـروریات مـذهب. برخی امور، ضـروری دین‌انـد و تمامی مذاهب بر آن اتفاق دارند؛ مانند‌اصل وجود و یگانگی خداوند، نبوت، قرآن و معاد. اگر‌کسـی این امور را منکر شود، کافر است. اما برخی امور از ضروریات یک مذهب‌انـد؛ ماننـد عصـمت اهل‌بیت (علیهم السـلام) در مذهب شـیعه‌و عدالت کل صـحابه در مذهب اهل سـنت. در واقع، پیروان این مـذاهب بـا قبـول این امور، خود را ملـتزم به مقـدسات آن مـذهب کرده‌انـد. انکـار این امور موجب خروج از دین نمی‌شـود، بلکـه مـوجب خروج از آن مـذهب می‌شـود؛ مثلاًـ اگر کسـی عـدالت همه صـحابه را قبـول نداشـته باشـد، از دین خـارج نمی‌شود؛ زیرا داشتن چنین اعتقادی در تعریف اسلام نیامده است.

۱- المفردات، ص۷۱۴، ماده کفر.

۲- نساء: ۱۳۶.

ص:۵۸

همچنین در مذهب شیعه یکی‌بودن صفات خداوند با ذات او جزء ضروریات استو حال آنکه اهل سنت، صفات را زائد بر ذات می‌دانند و این نیز موجب کفر اهل‌سنت نمی‌شود؛ زیرا آنان خدا و صفات او را از ارکان اسلام می‌دانند.

بنابراین اسلام تنها با شهادتین حاصل می‌شود و با اعتقاد به ضروری دین، استقرار می‌یابد. در واقع، کسی که اقرار زبانی به شهادتین داشته باشد، مسلمان است و خون، مال و آبرویش محترم شمرده می‌شودو کسی حق تعرض به او را ندارد.

اقسام کفر

کتاب «تاج‌العروس» کفر را چهار قسم کرده است که عبارت‌اند از: کفر انکار، کفر جحود، کفر معاند و کفر نفاق. اگر انکار با زبان و دل صورت گیرد، «کفر انکاری» است. اگر فقط زبانی انکار کند، آن را «کفر جحود» گویند که قرآن، انکار فرعون و امثال او را از این قبیل دانسته و فرموده است:

وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا (نمل: ۱۴)

و آن را از روی ظلم و تکبر انکار کردند، درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند.

اگر معرفت و اقرار قلبی و زبانی وجود دارد، ولی از روی دشمنی با اسلام، منکر آن است، به آن «کفر عناد» گویند. اگر اظهار اسلام کند، ولی در واقع آن را قبول نداشته باشد، به آن «کفر نفاق» گویند.(۱)

۱- تاج العروس، زبیدی، ج ۳، ص ۵۲۴.

ص:۵۹

«شرح مواقف» نیز قسم پنجمی را به نـام «کفر حکمی» به این اقسام افزوده‌و در تعریف آن گفته‌است: «شـخص به یکی از شـعارها و نشانه‌های کفار معتقد باشدکه در واقع، این به معنای تکذیب اسلام است» .(۱)

حاصل اینکه هر نوع انکاری که موجب انکار ضـروریات دین شود، سـبب کفر و خروج از اسلام است؛ خواه فرد آن را آشکار کند یا بدان معتقد باشد. تنها تفاوت در این است که اگر اعتقادش را آشـکار کند، مرتد شناخته می‌شود و احکام ارتداد را دارد. ولی در غیر این صورت مسلمان محسوب می‌شود و خون، مال و آبرویش در امان است.

براساس فتوای فقهای شیعه و سنی، تکفیر هیچ فردی از افراد معتقد به اسلام و اهل قبله جایز نیست، هرچند اهل بدعت باشد و برخی اعمال را بدون سند دینی انجام دهد.

کفر در نگاه قرآن کریم

۱. برگزیدن غیر خدا به جای خدا

«کسانی که گفتند خداوند همان مسیح فرزند مریم است، به یقین کافر شدند» . (۲)

«کسـانی که گفتندخداونـد، یکی از سه خـداست، به یقین کافر شدنـد» . (۳)منظور آیه، مسـیحیانی‌اند که به اب، ابن و روح‌القـدس معتقدند و خداوند را سومی این سه می‌دانند.

۱- شرح مواقف، علی بن محمد جرجانی، ج ۸، ص۳۲۳.

۲- مائده:۷۲.

۳- مائده: ۷۳.

ص:۶۰

۲. انکار قرآن

«کافران می گویند: اینها (قرآن) فقط افسانه‌های پیشینیان است» .(۱)
«به یقین کافران می گویند این (قرآن) جز یک سحر آشکار نیست» .(۲)

۳. انکار خدا و رسول (صلی الله علیه و آله)

«. . . چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند» .(۳)

۴. انکار قیامت و آیات الهی

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند» .(۴)
بنابراین خروج از دین منحصر در این چند مورد است که کسی از روی عمد، خدا و صفات او، نبوت و قیامت را منکر شود. پس اگر کسی از روی جهل یا بی‌توجهی، چیزی را در این امور ابراز کند، نمی‌توان به سادگی او را کافر دانست.
در نتیجه می‌توان گفت که‌علمای شیعه و سنی با پیروی از قرآن و روایات، بر این مسئله متفق‌اند که‌انکار خدا، رسول و ضروری دین، آن هم از روی عمد و عناد، موجب کفر و خروج از اسلام است.

مراتب کفر

باید توجه داشت که‌کلمه «کفر» همیشه به معنای خروج از اسلام نیست، بلکه معانی دیگری نیز دارد؛ مانند کفر مقابل شکر. خداوند در

۱- انعام:۲۵.

۲- انعام: ۷.

۳- توبه: ۸۰.

۴- کهف: ۱۰۵.

ص:۶۱

قرآن می‌فرماید:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ (ابراهیم: ۷)

اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

در اینجا کفر به معنای خروج از اسلام نیست. در برخی موارد نیز کفر عملی منظور است؛ مانندآنچه «البانی» در پاسخ‌گفت. از او سؤال کردند چرا سلاطینی که حکم خدا را در جامعه اجرا نمی‌کنند، کافر نمی‌دانید؟ در صورتی که خدا در قرآن می‌فرماید: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ . «البانی» در پاسخ گفت: «مقصود از کفر در این آیه کفر در دین نیست تا خروج از دین لازم آید، بلکه کفر عملی مراد است» .

همچنین موارد دیگری از قرآن که کلمه کفر در آنها به معنای کفری نیست که موجب خروج از دین باشدبلکه خروج از دین منحصر به مواردی است که ذکر شد.

ایمان

ایمان در لغت از « اَمِنَ» به معنای امنیت، و در اصطلاح‌به معنای اظهار خشوع و قبول شریعت است. «قاموس القرآن» نیز ایمان را این‌گونه تعریف کرده است: «ایمان، تسلیم‌توأم با اطمینان خاطر است» .(۱)

«تفتازانی» در «شرح مقاصد» می‌گوید: «ایمان در لغت از «امن» ، ضد

۱- قاموس القرآن، ج ۲-۱ ، ص ۱۲۴.

ص:۶۲

ترس گرفته شده است. خداوند می‌فرماید: وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً ؛ «و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند» . (نور: ۵۵)(۱)همچنین می گوید: «ایمان در اصطلاح به معنای تصدیق قلبی است. اما اقرار زبانی در صورتی رکن است که مورد درخواست قرار گیرد. این نظر از «ابوحنیفه» و «ابن‌الهمام» نقل شده است» (۲)

«شیخ عبدالحق دهلوی» نیز می گوید:

ایمان در شرع، عبارت است از گرویدن به آنچه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) از نزد خدای تعالی آورده است. هرچند تصدیق اجمالی برای تحقق ایمان کفایت می کند، اما درجه ایمان تفصیلی کامل تر است. باید دانست که مجرد علم به راستگویی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حصول ایمان کافی نیست، مگر به تصدیق و تسلیمی که باطن بر آن قرار و آرام گیرد تا از زمره اهل کبر و عناد بیرون رود که با علم، راه انکار را می‌پیمایند و کفر می‌ورزند؛ چنان‌که خداوند بزرگ می‌فرماید: وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا . (۳)

ایمان در روایات اهل سنت چنین تعریف شده است: «ایمان به خدا، فرشتگان و قیامت» . اسلام نیز به عبادت خدا، شرک نورزیدن، اقامه نماز، پرداخت زکات واجب و روزه ماه رمضان تعریف شده است.(۴)

احادیث با این تعبیر در منابع اهل سنت متواتر، و محدوده اسلام و

۱- شرح مقاصد، تفتازانی، ج۲، ص ۲۴۷.

۲- همان، ص ۲۴۸.

۳- اشعة اللمعات، ج ۱، ص ۳۷.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۳.

ص:۶۳

ایمان کاملاً مشخص است. ارکان اسلام را شهادتین، نماز، زکات، روزه و حج بیان کرده‌اند که افزون بر اعتقاد به این امور، ایمان به فرشتگان، پیامبران خدا، روز رستاخیز و قضا و قدر را شرط ایمان ذکر کرده‌اند. آنان با استفاده از آیات قرآن کریم جایگاه ایمان را در دل می‌دانندو اسلام بدون ایمان را کافی نمی‌دانند. بنابراین اگر کسی به زبان اقرار کند، ولی تصدیق قلبی و اطاعت در عمل نداشته باشد، مؤمن نیست.

در روایات شیعه، وقتی درباره فرق میان اسلام و ایمان از ائمه (علیهم السلام) می‌پرسند، امام می‌فرماید: «آری، ایمان با اسلام همراه است، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد» . وقتی راوی توضیح بیشتر می‌خواهد، امام می‌فرماید: «اسلام همان ظاهر همه مردم است که عبارت از شهادتین باشد که خون آنان محترم و روابط زناشویی و ارث آنان جایز است، ولی ایمان، یعنی هدایت» .(۱)

آنچه از عبارات شیعه و سنی بر می‌آید، این است که گاهی ایمان به همان معنای اسلام و گاهی جدای از اسلام ذکر شده است. آنجایی که اسلام و ایمان را مجزا آورده‌اند، اسلام را همان اقرار به شهادتین دانسته‌اند، ولی ایمان را افزون بر اقرار، به تصدیق قلبی و باور درونی و عمیق استناد داده‌اند. بر همین اساس برخی علما مانند شیخ مفید می‌گویندکه ایمان غیر از اسلام است. به هر مؤمنی مسلمان می‌گویند، اما به هر مسلمانی مؤمن نمی‌گویند. ازاین‌رو وقتی اعراب نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵.

ص:۶۴

آمدند و گفتند: «ایمان آوردیم» ، خدا می‌فرماید: «بگو شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم» .(۱)

شرک

اشاره

«شِرْك» در لغت، به معنای اعتقاد به خدایان متعدد است و مشرك کسی است که برای خدا شریك قرار بدهد(۲)و غیر خدای تعالی را [در حالی که از خود استقلال داشته باشد] مؤثر و قدرتمند در انجام‌دادن امور بداند. شرک اقسام متعددی دارد:

۱. شرک در خلقت

اعتقاد به تساوی موجودی با خدا در ذات و صفات؛ مانند اعتقاد جمعی به اُلوهیت حضرت عیسی‌بن مریم و امثال آن یا حلول خداوند متعال در موجودی.

۲. شرک در تدبیر عالم

اعتقاد به دو مبدأ مستقل برای عالم، همچون نور و ظلمت.

۱- حجرات:۱۴.

۲- فی المعجم العربی الحدیث لاروس : الشِرک: الاسم من شَرِک و اَشرک: المشارک: الاعتقاد بتعدّد الالهه: النصیب ج اشراک. . . ، ص ۷۰۷ و فی اقرب الموارد اَشرک بالله: جعل له شریکاً فهو مشرک و مشرکی و الاسم الشرک و - النعل: جعل لها شرکا و - فلانا فی امره: جعله شریکاً له فیه. . . قاموس قرآن - شرك به کسر شین اسم است؛ یعنی عمل شرك چنان‌که در صحاح و قاموس و اقرب آمده است و نیز به معنای شریک و نصیب آمده است و آن را در آیه أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ. . . فاطر:۴۰ و احقاف:۴ نصیب و بهره گفته‌اند. یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ لقمان: ۱۳ . شرك ظلم بزرگی است و مشرك کسی است که برای خدا شریک قرار بدهد. چنین شخصی شایسته آمرزش نیست، مگر آنکه در دنیا توبه کند: إِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ نساء: ۴۸ و ۱۱۶ .

ص:۶۵

۳. شرک در عبادت

پرستش غیر خدا، مانند پرستیدن بت، خورشید، انسان و امثال آنها.
این سه قسم را، شرک جلی نیز می‌گویند.

۴. شرک خفی

غیر از خدا را نیز در کارها مراعات بکند یا انگیزه غیر الهی در عمل عبادی داشته باشد.

ملاک‌های اسلام و کفر از نظر وهابیان

وهابیان در ملاک‌های اسلام دچار خطا شدند. ازاین‌رو به راحتی فتوای تکفیر دیگران را صادر می‌کنند.
کفر از نظر وهابیت، توجه‌کردن به غیر خداوند حتی در حد درخواست کمک است که این کار در واقع پرستش فرد ولی یا نبی است.(۱)
شرط اسلام از نظر وهابیت این است که گواهی دهند هیچ معبود حقیقی جز خدا نیست و جز او را پرستش نکنند. جز بر او توکل نکنند و جز برای او با کسی دوستی یا دشمنی ننمایند. هر عملی را برای او انجام دهند و. . . .(۲)
در واقع آنان همان تعریفی را که از توحید دارند و شرط ایمان است شرط یک مسلمان هم می‌دانند و کسی را که توحید واقعی نداشته باشد،

۱- التوحید، محمد بن عبدالوهاب، ص ۴۴.
۲- پناهگاه توحید، عبدالرحمان سعدی، ترجمه: اسحاق دبیری، ص ۲۷.

ص:۶۶

مسلمان نمی‌دانند. در صورتی که از نظر تمام مسلمانان، کسی که به شهادتین اقرار کند مسلمان است؛ هرچند ایمان کامل حاصل نشده باشد. همان‌طور که چون مشرکان آمدند و شهادتین گفتند و ادعای ایمان کردند، قرآن فرمود: «بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب‌های شما نشده است» .(۱)

به‌طور کلی در نگاه وهابیان کسی که توحید را با بیان آنان قبول نکند، مسلمان نیست و مانند کفار، جان، مال و ناموس او نیز در امان نیست. همان‌طور که در تعریف توحید آورده‌اند، شرط ایمان این است که ضمن اعتراف به لااله‌الاالله باید نفی غیر خدا را نیز بر زبان آورد. بنابراین کسی که این چنین اقرار نکند، مسلمان نیست.

همچنین کسی که به غیر خدا متوسل شود و از غیر او کمک طلبد مشرک و کافر است؛ چه نیتش استقلال آن فرد باشد، چه عدم استقلال. آنان می گویند کفر دو نوع است: کفر مطلق و کفر مقید.

کفر مطلق، انکار تمام آنهایی است که پیامبر آورده است و کفر مقید، انکار بعضی از آنهاست. حتی بعضی از علمای آنان، کسی را که فرعی از فروع إجماعی را انکار کند، کافر می‌دانند! بنابراین کفر مسلمانان امروزی مسلّم است. آنان می گویند شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر.

توسل، طلب شفاعت و تعظیم غیر خدا شرک اکبر است!(۲)

۱- حجرات: ۱۴.

۲- فتح المجید شرح کتاب التوحید، عبدالرحمان بن حسن آل‌الشیخ. بین فیها الرَّد علی المشرکین الذین یدعون الصالحین فقیها: بیان أن هذا هو الشرک الاکبر، ص ۱۰۲؛ کشف الارتیاب، ص ۱۰۶.

ص:۶۷

استدلال وهابیان

وهابی‌ها آنچه را پیش‌تر از عقاید مسلمانان ذکر کردیم، شرک می‌دانند؛ چرا که عبادت به معنای خضوع و خشوع است و عبادت برای غیر خدا شرک است. پس خواندن انبیا و اولیای فوت شده، درخواست حوائج از آنها، تعظیم قبور آنها و بقیه اموری که گذشت، شرک خواهد بود.(۱)

نقد دیدگاه وهابیان

سخن وهابیان درباره عبادت‌بودن هرگونه زیارت و توسل، با مبانی شیعه و سنی ناسازگار است.

راغب در مفردات می‌گوید: «عبودیت، تذلل است و عبادت از آن رساتر؛ زیرا عبادت نهایت تذلل را گویند» .(۲)ابن منظور نیز عبادت را خضوع و تذلل می‌گوید.(۳)

برخی در اصطلاح نیز همین تعریف لغوی را آورده‌اند که به نظر کامل نمی‌رسد؛ زیرا برابر غیر خدا هم نهایت خضوع وجود دارد، مانند پدر، مادر، استاد و. . . . بنابراین اگر این معنا را عبادت بدانیم، همه اینها باید شرک باشند، در صورتی‌که کسی به این نتیجه ملتزم نخواهد شد. ازاین‌رو دسته‌ای دیگر عبادت را این‌گونه معنا کرده‌اند: «

العبادهٔ هی الخضوع عن اعتقاد بالالوهیهٔ المعبود » (۴)؛ «عبادت خضوعی است که با انگیزه خدایی معبود همراه است» .

۱- کشف الارتیاب، ص ۱۴۹؛ به نقل از «تاریخ نجد» آلوسی.

۲- مفردات، راغب اصفهانی، ص ۳۱۹.

۳- لسان العرب، ج۳، ص ۲۷۱.

۴- تفسیر آلاء، بلاغی، ج ۱، ص ۵۷.

ص:۶۸

اگر گاهی به «اله» معبود گفته می‌شود، تفسیر به لازم آن است؛ یعنی الوهیت مستلزم عبودیت هم است. (۱)دلیل این ادعا آیاتی است که به دنبال سخن از پرستش، به الوهیت می‌پردازند، نظیر آیه یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ ؛ «ای قوم من! [تنها] خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست» . (اعراف: ۷۳) این آیه درباره مشرکان است که به الوهیت غیر خدا با پرستش آنان معتقد بودند. منظور از الوهیت در نظر مشرکان، تنها پرستش نبود، بلکه شامل اعتقاد به خالقیت و مدبریت آنان هم بود که تدبیر تمام یا بعضی از امور را به دست آنان می‌دانستند. اما شیعه معتقد است کسی که پیامبر یا امام را زیارت می‌کند یا به آنان متوسل می‌شود، اعتقاد به خالقیت و مدبریت آنان ندارد که تدبیر تمام یا بعض امور را به دست آنان بداند. بنابراین کسی که نبی یا ولی را زیارت می‌کند یا به آنان متوسل می‌شود، اعتقاد به الوهیت آنان، و انگیزه پرستش آنان را ندارد؛ چون پرستش را برای کسی می‌داند که شأن خدایی داشته باشد.

«محمدبن عبدالوهاب» به پیروی از ابن‌تیمیه در تعریف عبادت می‌گوید: «عبادت اسم جامع برای هر چیزی است که خدا آن را دوست دارد و راضی به آن است؛ از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری» .(۲)این تعریف گسترده‌ای از عبادت است که کرنش مقابل پدر، مادر، انبیای الهی و. . . را شامل می‌شود. در همین منبع به نقل از «خمسةرسائل» می‌گوید: «هر معبودی وقتی پرستش می‌شود، اله هم می‌گردد» . در ادامه می‌گوید:

۱- الوهابیة فی المیزان، جعفر سبحانی، ص ۱۵۹.

۲- الجامع الفرید، مجموعه‌ای از نویسندگان وهابی، صص ۳۳۱ و ۳۵۲.

ص:۶۹

«پس الوهیت همـان عبـادت است» .(۱)بـا تـوجه به این تعریف از عبـادت که مطلق صـدازدن و دوست‌داشـتن است، نـبی، ولی و. . . می‌توانند اله باشند که همان شرک در الوهیت است.

ابن‌قیم نیز عبـادت را دارای دو رکن می‌دانـد؛ یکی نهـایت محبت برای خداونـد و دیگری نهـایت خضوع برای او.(۲)بر این اساس، نهایت محبت و خضوع برای غیر خدا شـرک در عبادت است که در واقع همان تعریف لغوی است که اگر این تعریف مد نظر باشد، نهایت محبت و خضوع به هر فردی، به معنای پرسـتش اوست. البته چنین نتیجه‌ای را خود آنان نیز ملتزم نخواهنـد شد؛ زیرا برای پدر و مادر نیز نهایت خضوع و محبت وجود دارد، ولی نمی‌توانند بگویند پرستش آنان شده است.

۱- الجامع الفرید، ص ۳۵۰.

۲- همان، صص ۳۳۱ و ۳۵۲.

ص:۷۰

ص:۷۱

فصل سوم: وحید ناب در قرآن و ظاهرگرایی وهابیان

اشاره

توحید مصدر باب تفعیل و از ریشه «وَحِد» به معنای انفراد است.(۱)یکی از معانی باب تفعیل، کسی یا چیزی را دارای وصفی دانستن است؛ مثلاً تعظیم به معنای بزرگ‌داشتن، و تکفیر به معنای کافرشمردن، و توحید به معنای یکی‌دانستن و یکتاشمردن است. در کتاب‌های کلامی، توحید را به نظری و عملی تقسیم می‌کنند. توحید نظری را به اعتقاد به یکتایی خداوند در ذات و صفات، و توحید عملی را به «رفتار موحدانه» تعریف کرده‌اند؛ یعنی انسان رفتاری براساس اعتقاد و اندیشه توحیدی داشته باشد. بنابراین می‌توان توحید را در اصطلاح این‌گونه تعریف کرد: «اعتقاد قطعی به یکتایی خداوند در ذات، صفات و افعال و عمل‌کردن بر اساس این اعتقاد» .(۲)

توحید، یعنی فقط «خدا» و این فقط خدا را باید در تمام عرصه‌ها

۱- مختار صحاح، محمد بن ابی‌بکر رازی، ص ۳۶۴.

۲- ر. ک: تفسیر المیزان، طباطبایی، ج۴، ص ۳۵۳.

ص:۷۲

جاری کرد. هم در آفرینش و هم در پروراندن آن. هم قانونگذاری و تشریع را لایق او دانستن و هم پرستش و کرنش را خاص او انجام‌دادن. تنها او را پشتیبان دانستن. فقط از او پیروی کردن و سرسپردگی را فقط برای او داشتن. حاکمیت بر جهان و انسان را فقط از آن او دیدن و تنها او را و همه خوبی‌ها و ویژگی‌ها را در او دیدن.

قرآن کریم در آیات مختلف به انواع توحید اشاره کرده است؛ چه در توحید ذات: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ، چه در توحید صفات، چه در توحید ربوبیت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ، چه در توحید عبودیت که رسالت کلیه انبیا در این خلاصه شده‌است تا مردمان را فقط به پرستش او دعوت کنند و از عبادت غیر او بازدارند و چه در توحید تشریعی که باید همه دستورها را از خدا گرفت.

توحید در خالقیت

توحید در خالقیت، یعنی اعتقاد به اینکه تنها خالق و آفریدگار حقیقی خداست و همه هستی، مخلوق اوست و خالقیت سایر موجودات، جنبه استقلال ندارد، بلکه تابع اراده و مشیت خداوند است. ازاین‌رو با تأمل در رابطه ممکنات با خداوند متعال روشن می‌شود که همه عالم، معلول خداست و بی‌واسطه یا باواسطه از سوی خداوند ایجاد می‌شود و از آنجا که در عالم، تنها یک واجب‌الوجود است که علت‌العلل است، تمام موجودات معلول اویند و تنها یک آفریدگار هستی‌بخش وجود دارد و سایر موجودات همگی مخلوق اویند.

در آیاتی از قرآن که از شرک و بت‌پرستی نهی می‌کند و به توحید

ص:۷۳

توجه می‌دهد، مشرکان مورد خطاب‌اند. چنان‌که درباره توحید در خالقیت که حتی مشرکان نیز آن را قبول دارند، می‌فرماید:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ (لقمان: ۲۵)

و هرگاه از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، به یقین می‌گویند خداوند یگانه.

در این آیه ضمن توجه‌دادن مشرکان به خالق، آنان را از شرک در ربوبیت نهی می‌کند؛ زیرا مشرکان، خالقیت را از آنِ خدا و ربوبیت را از آنِ بت‌ها می‌دانستند. ازاین‌رو قرآن به توحید در خالقیت توجه می‌دهد و به آنان می‌فهماند همان کسی که آفریده است، تدبیر هم می‌کند؛ زیرا به تعبیر فلسفی، همان‌گونه که خداوند در حدوث و به وجودآوردن، تنها خالق است، در بقا و ادامه حیات نیز که عبارت از فیض لحظه به لحظه وجود به اشیاء است، خالق است.

به هر حال توحید در خالقیت امری است که حتی مشرکان با موحدان، در آن هم‌رأی‌اندو همگی معتقدند که جهان، یک خدا بیشتر ندارد. به خلاف وثنیین که معتقدند خالق خیر و خالق شر وجود دارد.

توحید ربوبی در قرآن

ربوبیت از ماده «رَبَی» است و ربّ به کسی اطلاق می‌شود که صاحب اختیار کسی یا چیزی باشد به‌گونه‌ای که در هر زمان بتواند در امور آن کس یا آن چیز تصرف و تدبیر کند. «علامه طباطبایی» در تفسیر سوره حمد، ذیل آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ می‌گوید: «رب عبارت است از

ص:۷۴

مالکی که امر مملوک خود را تدبیر می کند. بنابراین در واژه رب، معنای مالکیت نهفته است» .

بنابراین توحید در ربوبیت به این معناست که همان خداوندی که مالک حقیقی هستی است، تدبیر امور موجودات عالم را نیز عهده‌دار است و می‌تواند به صورت مستقل و بدون نیاز به همکاری یا اجازه موجود دیگری، در امور هستی تصرف کند و آن را سامان بخشد و اگر یکی از مخلوقات او به تدبیر و تنظیم اموری می‌پردازد، این عمل او غیرمستقل، و وابسته به اجازه و اراده خداوند است.

همان‌طور که اشاره شد، خالق و آفریدگار جهان، خدای متعال است و اوست که موجب استمرار وجود است؛ زیرا هر آنچه غیر خداست، همگی وجود امکانی دارندو از خود چیزی ندارندو هر لحظه وجود خویش را از وجود مستقل و اصلی او می گیرند. بنابراین ربوبیت و بقای وجود، همه از آنِ خداست. قرآن نیز در آیات متعدد به این مسئله اشاره می کند؛ برای مثال درباره بقای آسمان و زمین می‌فرماید:

إِنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا (فاطر: ۴۱)

خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد [تا از نظام خود] منحرف نشوند.

وقتی آسمان و زمین را ذکر می کند، هر آنچه در آسمان و زمین هست نیز شامل این حفظ الهی می‌شوندو روزی و حیات همگی آنان نیز در دست خداست.

نکته دیگر این است که ربوبیت الهی، هم شامل تکوین می‌شود و هم شامل تشریع. همان‌طور که خداوند پرورش و بقای همه موجودات را به

ص:۷۵

تنهایی تدبیر می‌کند و همه به اذن او عمل می‌کنند، در موجودات مختاری مثل انسان، قوانین و مقرراتی قرار داده است تا از روی اختیار راه سعادت یا شقاوت را انتخاب کنند و در صورت عمل به قانون الهی، حیات جاودان دیگری را برای خویش رقم زنند.

خداوند در آیات متعددی، ربوبیت تکوینی را کنار خالقیت می‌آورد تا به مردم بفهماند که همان خالق شما، پروردگار شما و کسانی است که قبل از شما بودند؛ مانند این آیه که می‌فرماید:

یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (بقره:۲۱)

ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید تا پرهیزکار شوید.

البته خطاب این آیه نهی از پرستش غیر خداوند است که در ضمن آن، نفی ربوبیت غیر خدا آمده است.

شرایط تحقق توحید ناب از دیدگاه قرآن

بر اساس آیات قرآن کریم شرایط تحقق توحید ناب به این صورت است:

۱. افزون بر اقرار زبانی، تصدیق قلبی به وجود خداوند متعال و صفات او و تمامی اقسام توحید داشتن.

۲. سر تعظیم مقابل پیامبر الهی فرود آوردن و امر پیامبر را امر خداوند دانستن و به دستور خدا، از پیامبر اطاعت کردن و به امامت اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان داشتن.

ص:۷۶

۳. اعتقاد به معاد؛ زیرا اعتقاد به وجود خدا و انبیا بدون اعتقاد به معاد، اعتقاد کامل نیست. در واقع، نبود معاد به معنای بیهوده بودن خلقت جهان و به دور از حکمت الهی است. در صورتی که حکیمانه بودن خلقت، از صفات الهی است.
همچنین اگر کسی به حیات برزخی و ارتباط زندگان با مردگان که در آیات مختلف قرآن کریم به آن اشاره شده استمعتقد نباشد، منکر آیات الهی و معتقدات اصیل دین شده است. وهابیان به حیات برزخی اشکال می‌کنند و منکر حیات انبیا و اولیایندو معتقدند که انسان‌ها پس از مرگ نابود می‌شوند و هیچ‌گونه کار آمدی ندارند.

توحید از دیدگاه وهابیت

اشاره

از نظر وهابیت، شهادتین در تحقق توحید کافی نیست، بلکه باید افزون برآن، غیر خدا هم نفی شود. محمد بن عبدالوهاب در کتاب توحید در تفسیر شهادتین به یک روایت از «انس» استناد می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که لااله‌الاالله بگوید و تکفیر کسانی را کند که غیر خدا را می‌پرستند، مال و جانش محترم است و حساب او با خداست» . این مهم‌ترین تفسیر در معنای لااله‌الاالله است. وی تلفظ به لااله‌الاالله را موجب حرمت جان و مال نمی‌داند، بلکه معتقد است باید انسان جز خدا را نخواند و برای او شریک قرار ندهد. افزون بر اینها به کفر غیر خدایی که پرستیده می‌شود نیز اقرار کندو اگر شک کند یا اقرار نکند، مال و جان او در امان نیست. در واقع مقصود وی از استمداد از غیرخداوند، همان تبرک، توسل و شفاعت از اولیا و انبیاست که این امور را مخالف توحید

ص:۷۷

می‌داند وآن را شرک می‌پندارد.(۱)

وهابیان به پیروی از محمدبن عبدالوهاب، توحید را سه نوع می‌دانند:

۱. توحید ربوبیت

توحیـد ربوبی، یعنی اعتقـاد به اینکه خداونـد متعال، خالق، رازق، زنده‌کننـده و میرانـنده بنـدگان است و در افعال خود، ماننـد خلق، رزق، حیات و. . . یگانه است.

به اعتقـاد وهابیان، مشـرک، یهودی، نصـرانی و مجوسـی به توحیـد اقرار کردنـد و غیر از دهریون در زمان گذشـته و شـیعه در زمان کنونی، کسی آن را انکار نکرده است.(۲)با چنین توحیدی، انسان مسلمان نمی‌شود، خون و مالش احترام ندارد و باعث نجات او از آتش نمی‌شود، مگر اینکه به توحید در الوهیت معتقد باشد و این توحید ریشه در فطرت دارد.(۳)

۲. توحید الوهیت

توحیـد الوهیت به معنای یگانه‌دانسـتن خداوند در عبادت است؛ یعنی توحید خدا در افعال بندگان، همچون دعا، نذر، قربانی و. . . . این توحید همواره مورد نزاع بوده است و همان توحیدی است که پیامبران برای امت‌های خویش آورده‌اند. در واقع پیامبران، توحید ربوبی را که امت‌ها بدان اعتقاد داشتند، تثبیت کردند و آنان را به توحید الوهیت دعوت کردند.(۴)

۱- کتاب التوحید، محمد بن عبدالوهاب، ص ۴۰.

۲-این ادعا خلاف واقع است و شیعه معتقد به توحید ربوبی است.

۳- کتاب التوحید، ص ۳۹، با ترجمه دبیری.

۴- همان، ص ۳۱.

ص:۷۸

وهابیان برای اثبات اعتقاد خویش به آیات قرآن استناد می‌کنند و معتقدندتعابیری چون أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ در بیان اثبات مدعای آنان است. آنان این نوع توحید را زیربنای همه اعمال می‌دانند و سعادت و نجات را بدون آن امکان‌پذیر نمی‌دانند.

۳. توحید اسماء و صفات

توحید اسماء و صفات به معنای یگانه‌شمردن خداوند در مواردی است که خود را در کتاب و سنت توصیف کرده است.(۱)نان می‌گویند:

و او بر عرش قرار گرفته است؛ استقراری که سزاوار عظمت و شکوه اوست، با برتری مطلق و تعالی‌اش. او به آشکار و نهان، عالم است. او با علم خود همراه بندگانش است. تمام حالات آنها را می‌داند و. . . .

تا اینکه می‌گویند:

و به اقتضای رحمت خویش، هنگام گذشت دوپاره از شب تا طلوع فجر برای برآوردن نیازهای بندگان، به آسمان دنیا نازل می‌شود و می‌فرماید: «غیر از خویش را از بندگانم نمی‌طلبم. چه کسی مرا می‌خواند، تا او را اجابت‌کنم و چه کسی از من می‌طلبد، تا به وی عطا کنم و چه کسی از من استغفار می‌جوید، تا او را ببخشایم» . او همچنان‌که بخواهد نازل می‌آید و هر آنچه اراده کند انجام می‌دهد.(۲)

۱- کتاب التوحید، ص ۳۹.

۲- همان، صص ۱۱- ۱۳.

ص:۷۹

نقد و بررسی

از آنچه در بیان انواع توحید گذشت، توحید در خالقیت مورد وفاق همگان است و حتی مشرکان نیز به آن معتقدند. اما مورد نزاع بین مسلمانان و وهابیان، مسئله توحید در ربوبیت است که وهابیان معتقدند کسانی که به ولی یا نبی متوسل می‌شوند، در واقع او را پرستیده‌اند؛ زیرا هر نوع خواندن و صدا زدن ولی را به عبادت تعریف می کنند و می گویند چون از آنان کمک و حاجت می‌خواهند، برای آنان الوهیت قائل‌اند و تدبیر بعض یا کل عالم را به دست آنان می‌دانند. سخنان وهابیت در مسئله توحید، مخالف صریح آیات و روایاتی است که اقرار به شهادتین را در تحقق توحید کافی می‌دانند؛ همان‌گونه که سیره مسلمانان نیز بر همین بوده است.

از دیدگاه قرآن، اعتقاد به تدبیر مطلق و مستقل، شرک است و با توحید ربوبی ناسازگار است. بنابراین اگر کسی معتقد باشد که انبیا و اولیا با اجازه الهی امری را عهده‌دار شده‌اند، منافاتی با توحید ربوبی ندارد. در صورتی که وهابیان از این نکته غافل‌اند. آیات مختلفی در قرآن کریم وجود دارد که تدبیر غیر خداوند را با اذن او مورد تأیید قرار می‌دهد که به برخی از آنها اشاره می‌شود: آیه ۱۱۰ سوره مائده به مأذون بودن حضرت عیسی (علیه السلام) از سوی خداونددر زنده کردن مردگان، خلقت پرنده، شفای بیماران و... اشاره می کند. بر این اساس نه تنها خداوند تصدیق می کند که عیسی مستقلاً این امور را انجام نمی‌دهد، بلکه خود حضرت (علیه السلام) نیز به این امر اشاره می کندو قدرت و تصرف خویش را از سوی خدا می‌داند. همچنین خداوند در جریان رد عقیده مسیحیت مبنی

ص:۸۰

بر پرستش حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود در برابر خدای یکتا انتخاب کنید» . (۱)و حضرت عیسی این موضوع را رد می کند. بنابراین از ناحیه قرآن پیروی از پیامبران خدا نیز به اذن و مشیت خداست؛ زیرا می‌فرماید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود» . (۲)پس اطاعت از پیامبر خدا نیز بدون اذن الهی جایز نیست و توحید ناب یعنی همین.

بنابراین وقتی خداوند در آیات قرآن، مأذون بودن انبیا و کارهای خارق‌العاده آنان را نقل می کند، یا مردم از انبیا می‌خواهند که بیماران آنان را شفا دهند و مردگانشان را زنده کنند، یا در آیه ۹۷ سوره یوسف فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) از او می‌خواهند که در حق آنان استغفار کند و او نیز می‌پذیرد و این درخواست را منافی توحید ناب نمی‌داند، یا خداوند از مردم می‌خواهد برای استغفار نزد پیامبرش روند تا او برایشان استغفار کندو. . . همگی نشان‌دهنده مأذون بودن انبیا و منافات نداشتن این گونه اعمال با توحید ربوبی است.

گفتنی است که خود خداوند در قرآن برای تبیین این اعمال و مأذون بودن‌انبیا و فرشتگان در تدبیر امور، در یک‌جا اعمال را فقط کار خود و در جای دیگر کار انبیا و فرشتگان می‌داند؛ مانند گرفتن جان انسان‌ها که در یک‌جا می گوید: اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها (زمر: ۴۲) و در جای دیگر می‌فرماید: يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ (سجده: ۱۱) و این بدان معناست

۱- مائده: ۱۱۶.

۲- نساء: ۶۴.

ص:۸۱

که فرشتگان با اذن خدا این عمل را انجام می‌دهند، نه اینکه کار بین فرشتگان و خداوند تقسیم شده باشد.

وهابیان بـدون توجه به مأذون بودن انبیای الهی، هرگونه توجه و توسل به پیامبر الهی را مردود، و آن را شـرک در ربوبیت می‌دانند.

وهابیان به نیت افراد کار ندارند و به روایاتی همچون «

انما الاعمال بالنیات »(۱)که ملاک در عمل را قصـد و نیت افراد می‌دانند، توجهی نمی‌کنند و می‌گویند باید از مشابهت با مشـرکان پرهیز کرد؛ هرچنـد عمـل آنـان مقصود نباشـد. بنـابراین وهابیـان بـدون توجه به نیت دیگران، آنان را متهم به شـرک می‌کننـد؛ زیرا می‌گویند آنان از انبیا و اولیا طلب کمک می‌کنند و این به معنای پرستش آنان است.

برداشت غلط وهابیان در مسئله عبودیت خداوند این است که عبادت را فقط به معنای لغوی آن می‌فهمند. آنان عبادت را در لغت به «

نهایهٔ الخضوع و الخشوع »(۲)تعریف می‌کننـد؛ یعنی خضوع و خشوع کامل مقابل دیگری. هرچنـد این تعریف از نظر لغوی درسـت است، اما در اصـطلاح چنین نیست. اگر این معنا درست باشـد، بایـد تمام مردم مشـرک باشـند؛ زیرا همه مقابل اسـتاد، رییس، پـدر، مادر، همسر و. . . نهایت خضوع را دارند. حتی خداوند نیز می‌فرماید: «و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف برابر آنان فرود آر» .(۳)پس خود قرآن امر به شرک کرده است.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص۲.

۲- الجامع الفرید، ص ۳۵۲.

۳- اسراء: ۲۴.

ص:۸۲

بنـابراین عبـادت در اصـطلاح به این معنـاست: «نهـایت خضوع و خشوع برابر کسـی، بـا اعتقاد به الوهیت او»(۱)؛ یعنی عبادت‌کننده معتقـد باشـد تـدبیر کـل یـا برخی از عـالم به دست کسـی است که مقابـل او نهـایت خضوع و خشوع را انجـام می‌دهـد. هیـچ انسان موحـدی کـه بـه زیـارت نـبی یـا ولی می‌رود، این‌گـونه خضـوع و خشـوع نمی‌کنـد. بلکـه معتقـد است که او مخلـوقی از مخلوقـات خداست‌که هیچ‌گونه استقلالی در آفرینش و تدبیر ندارد. اگر هم چیزی از او بطلبد به معنای این نیست که از او به صورت استقلال بخواهد، بلکه می‌گوید تا او از خدا بخواهد.

همچنین وهابیان در توحید اسماء و صفات دچار تناقض‌اند. خداوند در قرآن چنین توصیف شده است: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ؛ «هیچ چیز همانند او نیست» . (شوری: ۱۱) امـا وهابیان معتقدنـد خداونـد دیـده می‌شود. آنان بـدون توجه به محکمات آیات، نسبت‌هایی به خداوند می‌دهند که سزاوار او نیست. چگونه می‌توان برای خداوندی که شبیه کسی یا چیزی نیست، صفات انسانی در نظر گرفت.

تناقض وهابیت در صفات الهی

«ابن‌باز» درکتاب‌هایی، ماننـد «العقیدهٔ الصـحیحهٔ» و «نواقص‌الاسـلام» خدا را مانند انسان، جسـمانی می‌داند و معتقد است که خدا هر شب به سوی زمین می‌آیـد و اول هر روز به عرش برمی‌گردد. بایـد به ایشان گفت چگونه خداونـد شب به زمین می‌آیـد و صـبح به عرش بر می‌گردد، درحالی‌که نیمی دیگر از زمین هنوز شب است. آیا خداوند به نیمکره

۱- التندید بمن عدد التوحید، ص۳۰؛ کشف الاسرار، امام خمینی، ص۲۳.

ص:۸۳

دیگر زمین نمی‌آید؟ و اگر آنجا هم همین نظریه را داشته باشند، نباید خداوند به عرش برگردد.(۱)

ابن‌قیم در کتاب «مختصر الصواعق‌المرسله» می‌گوید:

آنان (شیعه) معطله‌ای‌اند که معتقدند خداوند جسم، جوهر و مرکب نیست، جهت ندارد، نمی‌شود گفت کجاست و مکان ندارد و کسی که این اوصاف را برای خداوند معتقد باشد تکفیر می‌کنند و چنین افرادی را از یهود و نصاری بدتر می‌دانند.(۲)

«عمرعبدالسلام» در کتاب «مخالفهٔ الوهابیهٔ للقرآن و السنّهٔ» بیان کرده است که طبق نظریه مذاهب چهارگانه اهل سنت، کسی که به جسمانی بودن خدا یا هر عقیده‌ای که منجر به جسمانی بودن خداوند بشود معتقد باشد، کافر و مشرک است. براساس این نظریه، وهابیانی که این اعتقاد را دارند کافر و مشرک‌اند.(۳)

در همین کتاب و مختصر الصواعق ابن‌قیم، آمده است که یکی از اتهامات ابن‌تیمیه، اعتقاد او به جسمانی بودن خداوند است.(۴)

خداوند در اندیشه وهابیت

اشاره

از مسائلی که ابن‌تیمیه، بنیانگذار فکری وهابیت، به نشر آن همت گماشت، اعتقاد به جسمانی بودن خداوند متعال و اثبات لوازم آن، مانند

۱- برگرفته از کتاب مخالفهٔ الوهابیهٔ للقرآن و السنه، عمر عبدالسلام، ص ۹.

۲- مختصر، الصواعق المرسله، ص ۱۱۳.

۳- مخالفهٔ الوهابیهٔ للقرآن و السنه، ص ۱۰.

۴- همان.

ص:۸۴

قرار گرفتن روی کرسی، خندیدن، راه‌رفتن و مانند اینها برای حق تعالی بود.

ابن تیمیه می گوید:

ولیس فی کتاب الله و لا سنهٔ رسوله ولا قول احد من سلف الامهٔ و أئمتها انه لیس بجسم و ان صفاته لیست أجساما و اعراضا! فنفی المعانی الثابتهٔ بالش-رع و العقل بنفی الفاظ لم ینف معناها شرع و لاعقل جهل و ضلال.(۱)

در کتاب خدا و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و همچنین در گفتار سلف امت و پیشوایان دینی نیامده است که خداوند جسم نیست و صفات او از جسمانی و عرض بودن منزه است. انکار چنین معنایی که شرع و عقل آن را نفی نکرده، نوعی نادانی و گمراهی است.

همچنین می گوید:

والکلام فی وصف الله بالجسم نفیا و اثباتا بدعهٔ لم یقل احد من سلف الامهٔ و ائمتها ان الله لیس بجسم کما لم یقولوا ان الله جسم.(۲)

نفی و اثبات جسم بودن خداوند متعال بدعت است و کسی از بزرگان گذشته نگفته است که خداوند جسم نیست، همان‌گونه که گفته نشده او جسم است.

در جای دیگر می گوید:

فاسم المشبههٔ لیس له ذکر بذم فی الکتاب و السنهٔ ولا کلام احد من

۱- التأسیس فی رد اساس التقدیس، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- الفتاوی، ابن تیمیه، ج۵، ص ۱۹۲.

ص:۸۵

الصحابهٔ و التابعین.(۱)

در قرآن و روایات، مذمتی از مشبهه به میان نیامده و سخنی هم از صحابه و تابعان در این‌باره نقل نشده است.

هیئت عالی افتای سعودی نیز در پاسخ به پرسشی درباره جسمانی بودن خداوند نوشته است:

ونظرا الی ان التجسیم لم یرد فی‌النصوص نفیه و لا اثباته فلا یجوز للمسلم نفیه و لا اثباته لان الصفات توقیفیهٔ.(۲)

با توجه به اینکه در روایات به صورت نفی یا اثبات از جسم بودن خدا گفت‌وگویی نشده است، بنابراین نباید سخنی گفته شود؛ زیرا صفات خداوند توقیفی (۳)است.

خدای وهابیان می‌خندد

ابن تیمیه در رساله «عقیدهٔ الحمویه» می‌نویسد: «خداوند می‌خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می کند» .(۴)

خدای وهابیان از عرش به زیر می‌آید

ابن تیمیه می گوید:

خداوند هر شب هرگونه‌ای که بخواهد به آسمان دنیا فرود می‌آید و می گوید: «آیا کسی هست که مرا بخواند تا اجابتش

۱- بیان تلبیس الجهمیهٔ فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والافتاء، ج ۳، ص ۲۲۷.

۳- یعنی فقط می‌توان آنچه را که در روایات و آیات آمده است، به زبان آورد.

۴- مجموعهٔ الرسائل الکبری، رساله یازدهم، ص ۴۵۱.

ص:۸۶

کنم و طالب مغفرتی هست که او را ببخشم. . . ؟ خدا این کار را تا طلوع فجر ادامه می‌دهد» .

وی پس از نقل این مطالب می‌نویسد:

فمن انکر النزول أو تأول فهو مبتدع ضال.(۱)

هرکس فرود آمدن خدا را به آسمان دنیا انکار یا توجیه کند، بدعت‌گذار و گمراه است.

«ابن بطوطه» در سفرنامه خود می‌نویسد:

ابن‌تیمیه در مسجد جامع دمشق که من حضور داشتم بر بالای منبر گفت: «

ان الله ینزل الی السماء الدنیا کنزولی هذا » ؛ «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همچنان‌که من از پله‌های این منبر فرود می‌آیم» .

سپس یک پله پایین آمد.

«ابن‌الزهرا» از فقهای مالکی اعتراض کرد و سخنان وی را به اطلاع «ملک ناصر» رساند. وی نیز دستور داد تا او را زندانی کنند و در زندان از دنیا رفت.(۲)

خدای وهابیان دیده می‌شود

ابن‌تیمیه در کتاب «منهاج السنه» که ردی بر کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی است می‌نویسد:

گفتار سلف و پیشوایان امت اسلامی و جمهور مسلمانان از مذاهب چهارگانه این است که خداوند در قیامت با چشم دیده

۱- مجموعهٔ الرسائل الکبری، رساله یازدهم، ص ۴۵۱.

۲- رحلهٔ ابن بطوطه، ص ۱۱۳.

ص:۸۷

می‌شود و علمای حدیث نیز احادیث متواتری در این زمینه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند. ۱

خدای وهابیان نمی‌تواند همه‌جا باشد

از هیئت عالی افتای سعودی پرسیده شد: «از نظر شرعی حکم کسی که معتقد است خداوند همه‌جا وجود دارد چیست؟ و چگونه می‌شود به او پاسخ داد؟» هیئت عالی پاسخ داد که اهل سنت معتقد است خداوند بالای عرش قرار دارد و در درون جهان نیست، بلکه خارج از این عالم است. دلیل بر بالا بودن او از مخلوقات، همان نزول قرآن از طرف اوست؛ زیرا مسلم است که نزول همواره از بالا به پایین صورت می گیرد، همان‌گونه که در قرآن نیز آمده است: وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ. . . ؛ «و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم. . .» . (مائده: ۴۸)

همچنین هیئت عالی افتای سعودی می‌نویسد:

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) از کنیزی که قرار بود آزاد شود، پرسید: «خداوند کجاست؟» پاسخ داد: «در آسمان‌هاست» . حضرت پرسید: «من کیستم؟» پاسخ داد: «پیامبر خدا» . آن‌گاه حضرت به صاحب آن کنیز فرمود: «او شخص با ایمانی است. می‌توانی وی را در راه خدا آزاد کنی» .

همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من امین خدایی‌ام که در آسمان‌هاست و اخبار آسمان هر صبح و شب به اطلاع من می‌رسد» .

۱) . اما اثبات رؤیهٔ الله تعالی بالابصار فی الآخرهٔ فهو قول سلف الامهٔ و ائمتها و جماهیر المسلمین من اهل المذاهب الاربعهٔ و غیرها و قد تواترت فیه الاحادیث عن النبی؛ منهاج السنه، ج۳، ص ۳۴۱.

ص:۸۸

آن گاه هیئت عالی افتای سعودی می نویسد:

من اعتقد ان الله فی کل مکان فهو من الحلولیهٔ و یرد علیه بما تقدم من الادلهٔ علی ان الله فی جههٔ العلو و انه مستو علی عرشه بائن من خلقه فان انقاد لما دل علیه الکتاب والسنهٔ و الاجماع والا فهو کافر مرتد عن الاسلام.(۱)

هر کس معتقد باشد که خداوند همه‌جا هست قائل به حلول و دخول خداوند درون عالم شده است. باید به چنین فردی با دلیل ثابت کرد که خداوند بالای عرش قرار دارد و خارج از جهان است و اگر نپذیرفت او کافر و مرتد است.

خدای وهابیان می‌تواند روی پشه قرار گیرد

ابن تیمیه می گوید:

ولو قد شاء لاستقر علی ظهر بعوضهٔ فاستقلت به بقدرته و لطف ربوبیته فکیف علی عرش عظیم.(۲)

اگر خداوند بخواهد، می تواند با قدرت خویش بر پشت پشه‌ای هم قرار گیرد. پس چگونه نتواند روی عرش استقرار یابد؟

خدای وهابیان نوجوان و موفرفری است

وهابیان حنبلی مذهب، خود را پیرو احمد بن حنبل می‌دانند. احمد روایتی درباره خدا نقل کرده و آن را صحیح دانسته است. «ابویعلی حنبلی» از ابن‌عباس نقل می کند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود:

۱- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والافتاء، ج ۳، صص ۲۱۶ و ۲۱۸.

۲- التأسیس فی رد اساس التقدیس، ج ۱، ص ۵۶۸.

ص:۸۹

رأیت ربی عزوجل، شاب أمرد جعد قطط علیه حمراء.

خداوند را به صورت نوجوانی دیدم که هنوز موی صورتش در نیامده بود و سرش پر مو، پیچ پیچ (فرفری) و دارای زیورآلات سرخ بود.

ابویعلی حنبلی در کتاب دیگرش می‌نویسد: «ابوزرعه دمشقی» این روایت را صحیح می‌داند و احمد بن حنبل می گوید:

هذا حدیث رواه الکبر عن الکبر عن الصحابهٔ عن النبی (صلی الله علیه و آله) فمن شک فی ذلک أو فی شیء منه فهو جهمی لا تقبل شهادته و لا یسلم علیه، و لا یعاد فی مرضه.(۱)

این حدیث را بزرگان از بزرگان از صحابه روایت کرده‌اند و هرکس در صحت این روایت شک کند، جهمی است و شهادت او پذیرفته نیست. نباید به او سلام کرد و نباید هنگام بیماری از وی عیادت کرد.

خدای وهابیان غیر از ریش و عورت، همه چیز دارد

ابوبکربن عربی می گوید:

فردی که مورد وثوق من بود نقل کرد که ابویعلی (امام و پیشوای ابن‌تیمیه) می گوید: «

إذا ذکر الله تعالی و ما ورد من هذه الظواهر فی صفاته یقول ألزمونی ما شئتم فإنی التزمه إلا اللحیهٔ و العورهٔ »(۲)؛ «نسبت به آنچه در صفات حق گفته می‌شود، از

۱- إبطال التأویلات، ج۱، ص۱۴۱.

۲- العواصم من القواصم، ص۲۱۰؛ الطبعهٔ الحدیثه، ج۲، ص۲۸۳.

ص:۹۰

قول من نقل کنید و هر عضوی را جز ریش و عورت، ملتزم می‌شویم» .

پیامبر وهابیان کنار خدایشان می‌نشیند

ابن‌قیم شاگرد ابن‌تیمیه می‌نویسد:

ان الله یجلس علی العرش و یجلس بجنبه سیدنا محمد (صلی الله علیه و آله) و هذا هو المقام المحمود.(۱)

خداوند روی عرش می‌نشیند و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز کنار او می‌نشیند و این همان مقام شایسته‌ای است که قرآن وعده داده است.

خدای وهابیان چهار انگشت بزرگ‌تر از عرش است

ابن‌عربی در تفسیر آیه الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی (طه: ۵) می‌گوید:

انه جالس علیه متصل به وانه أکبر باربع اصابع اذ لایصح ان یکون اصغر منه لانه العظیم و لا یکون مثله لانه لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ فهو أکبر من العرش باربع اصابع.(۲)

خداوند روی عرش می‌نشیند و چهار انگشت از عرش بزرگ‌تر (پهن‌تر) است و نمی‌تواند کوچک‌تر باشد؛ زیرا خداوند عظیم است و نمی‌شود که با عرش یکسان باشد؛ زیرا چیزی همانند خداوند نیست. ازاین‌رو چهار انگشت از عرش بزرگ‌تر است.

۱- بدایع الفوائد، ج۴، ص۳۹.

۲- العواصم من القواصم، ص۲۰۹.

ص:۹۱

خدای وهابیان دوان دوان راه می‌رود

از هیئت عالی افتای سعودی پرسیدند: «

هل لله صفهٔ الهرولهٔ؟ » ؛ «آیا خداوند صفت هروله (دوان دوان رفتن) دارد؟» پاسخ دادند:

نعم صفهٔ الهروله علی نحو ما جاء فی الحدیث القدسی الشریف علی ما یلیق به قال تعالی: «اذا تَقرَّبِ الیَّ العبدُ شِبراً تَقرّبتُ اِلیه ذِراعاً و اِذا تَقرَّب اِلیَّ ذِراعا تَقرّبتُ مِنه باعاً و اِذا أتانی ماشیا اَتیتُه هرولهً» رواه البخاری و مسلم.(۱)

آری، صفت هروله (دوان دوان رفتن) خدا در حدیث قدسی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند، آمده است که خداوند فرمود: «اگر بنده‌ای یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع (نیم متر) به او نزدیک خواهم شد و اگر او یک ذراع به طرف من بیاید، من به اندازه فاصله انگشتان دو دست که به صورت افقی باز می‌شود (بیش از یک متر و نیم) به او نزدیک خواهم شد. اگر او قدم‌زنان به طرف من بیاید، من دوان دوان به طرف او خواهم رفت» .

توحید از نگاه اهل سنت

اندیشمندان اهل سنت، توحیدی که فرد با آن مسلمان می‌شود را همان اقرار به شهادتین می‌دانند و کسی که شهادتین را بر زبان آورد، مسلمان و جان و مال و ناموس او در امان است. از نظر آنان چنین تقسیمی که وهابیان گفته‌اند بی‌معناست و آنان بین توحید ربوبی و الوهی

۱- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث والافتاء، ج۳، ص۱۹۶.

ص:۹۲

تفاوتی نمی‌دانند، بلکه این دو را ملازم هم می‌دانند.

«حسن سقاف» از اندیشمندان معاصر اهل سنت در کتاب «التندید» می گوید:

کسی که اعتراف کند پروردگاری جز خداوند وجود ندارد، به دنبال آن معتقد خواهد بود که غیر او شایسته پرستش نیست و کسی که اعتراف کند غیر او شایسته پرستش نیست، معتقد است که غیر او پروردگاری نیست و این همان لااله‌الاالله در قلب‌های مسلمانان است.(۱)

سپس می گوید: «بنابراین کسی که معترف به توحید ربوبی باشد، از گروه کافران خارج، و داخل در مسلمانان است و نمی‌شود او را به کفر و شرک متهم کرد» .

ایجی در کتاب «مواقف» درباره کافی بودن اقرار زبانی در تحقق توحید، جریانی را نقل می کند که‌در یکی از جنگ‌ها، فردی از دشمن با دیدن «اسامه» شهادتین را بر زبان آورد. ولی اسامه توجهی نکرد و او را به قتل رساند. وقتی اسامه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و جریان را نقل کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چرا او را کشتی؟» اسامه گفت: «او با دیدن برق شمشیر ما و از روی ترس اقرار به شهادتین کرد» . پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آیا دل او را شکافته بودی؟» .(۲)

در «شرح عقیدة الطحاویه» از انس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

کسی که لااله‌الاالله بگوید و در دلش به اندازه دانه‌ای جو خیر

۱- التندید، ص ۳۶.

۲- شرح مواقف، جرجانی، ص ۳۳۴.

ص:۹۳

باشد، از آتش خارج است و کسی که در دلش به وزن ذره‌ای از خیر باشد و لااله‌الاالله بگوید از آتش خارج است. این همان توحیدی است که محمد آورده است و احادیث بسیار است در حرمت کشتن کافری که اقرار به لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله کرده باشد.(۱)

همین روایات را «شیخ سلیمان» ، برادر محمدبن عبدالوهاب، در کتاب «الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیه» که ضد برادر خویش نوشته، آورده است.(۲)

این روایات نه تنها در این کتاب‌ها، بلکه در صحاح و مسانید اهل سنت آمده است. (۳)ازاین‌رو با توجه به این توحیدی که مسلمانان برابر وهابیان مطرح می‌کنند توسل و استغاثه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیا با آن تعارض ندارد.

«تقی‌الدین سبکی» در زمینه استغاثه به پیامبران و رسولان و صالحان می‌گوید:

استغاثه به آنان فقط به معنای توسل به خدا به سبب جایگاه و شأن آنهاست و کسی که یاری می‌طلبد در حقیقت از یاری‌کننده می‌خواهدکه از بالاتر از خویش که خداوند باشد کمک بگیرد. پس یاریگر واقعی همان خداوند است و پیامبر

۱- شرح عقیدة الطحاویه، ص ۱۰۶.

۲- الصواعق الالهیه، ص ۶۰.

۳- صحیح بخاری، ج۱، ص ۶ و ج۴، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰ و ج۲، ص۱۲۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص۲۱۰؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص۷۰ و ج۲، ص ۴۳۸.

ص:۹۴

واسطه بین محتاج و یاری‌کننده حقیقی (خداوند) است. پس کمک از خداوند است و در واقع خلق‌کردن و به وجودآوردن از ناحیه اوست و طلب کمک از پیامبر از باب سبب و کسب است.(۱)

«علامه طباطبایی» نیز می‌فرماید:

کسی که علم غیب و قدرت غیبی را از مجرای عادی و طبیعی برای غیر خدای متعال، یعنی انبیا و اولیا اثبات می‌کند، چنانچه در بسیاری از آیات و روایات نیز آمده است، و البته اصالت و استقلال را از آنان نفی می‌کند و می‌گوید که اینان به‌طور مستقل علم غیب و قدرت غیبی ندارند و هرچه از آنان دیده می‌شود، به اذن خدا و افاضه وجود اوست، تناقض نگفته، بلکه سخنی منطقی است.(۲)

اشکال

وهابیان معتقدند که کرامات انبیا فقط در حال زندگی به آنان اختصاص دارد، نه پس از مرگ آنان.

پاسخ

مسلمانان از صدر اسلام تاکنون، عملکرد انبیا و درخواست مردم از آنان را منافی با قرآن و توحید ندانسته‌اند؛ به‌ویژه صحابه نیز که در زمان نزول قرآن و تبیین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، به همین صورت عمل می‌کردند.

۱- نقل از حقیقت التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۴۷.

۲- تفسیر المیزان، طباطبایی، ج ۱، ص ۳۱۷.

ص:۹۵

تقی‌الـدین سـبکی شافعی در کتاب «شفاءالسـقام» فصـلی را به «التوسل بالنبی بعـد موته» ، یعنی توسل به پیامبر (صـلی الله علیه و آله) پس از مرگ آن حضـرت، اختصـاص داده است و در آنجـا جریـانی را نقل می‌کنـد که فردی پس از مرگ پیامبر (صـلی الله علیه و آله) به در خانه «عثمان بن عفان» ، خلیفه سوم می‌رفت، ولی به خواسته خود نمی‌رسید تا اینکه روزی «عثمان بن حنیف» را دید و او نیز جریـان نابینـایی را نقل کرد که نزد پیامبر (صـلی الله علیه و آله) آمـد و مشـکل خود را مطرح کرد و آن حضـرت توصـیه کرد تا وضو بگیرد و به پیامبر (صـلی الله علیه و آله) متوسل شود تا مشـکل او حل شود. آن شـخص چنین کرد و مشـکلش حل شد. پس از این گفت‌وگو این شـخص همـان عمـل را انجـام داد و عثمـان بن عفـان مشـکل او را حـل کرد. این ماجرا مربوط به زمانی است که پیـامبر خـدا (صـلی الله علیه و آله) از دنیـا رحلت کرده است، نه زمان حیات آن حضـرت.(۱)بنابراین چرا وهابیان که خود را سـلفی می‌نامند، به خلاف عملکرد صحابه، معتقدند و عمل می‌کنند؟ !

۱- شفاء السقام، ص۳۰۳.

ص:۹۶

ص:۹۷

فصل چهارم: بقای روح در عالم برزخ از دیدگاه قرآن و سنت و نظر وهابیان

اشاره

از موارد اختلاف وهابیان با سایر فرقه‌های اسلامی، چگونگی حیات برزخی و بقای روح در عالم برزخ است. مسلماً وجود چنین عالمی مورد اتفاق مسلمانان است و هیچ‌کدام از فرقه‌های اصلی شیعه و سنی در وجود چنین عالمی شک ندارندو همگی در اثبات آن به آیات و روایات موجود در منابع خویش استناد می کنند.

«برزخ» در لغت به معنای حاجز و پرده میان دو چیز است و در اصطلاح متکلمان به عالم پس از مرگ اطلاق می‌شود که ارواح تا زمان وقوع قیامت در آن به‌سر می‌برند.

ترکیب انسان از روح و جسم

متکلمان، انسان را مرکب از روح و جسم می‌دانند و برای آن دلایلی دارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ص:۹۸

- هر انسانی افعال خود را به حقیقتی به اسم «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید من انجام دادم، من زدم و. . . این من کیست؟ آیا غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می‌شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید قلب من، شکم من، پای من و. . . این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

- هر انسانی این حس را دارد که شخصیتش با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، همواره ثابت است. آیا آن شخصیت ثابت، همان روح و نفس او نیست؟

- گاهی انسان با غفلت از هر چیز حتی بدن و اعضایش از بودن خودش غافل نیست. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ «فخررازی» می‌گوید: «گاهی من به خودم آگاهم، درحالی‌که از همه اجزایم غافلم و این همان نفس و روح است» .(۱)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبادِی * وَ ادْخُلِی جَنَّتِی (فجر: ۲۷ - ۳۰)

تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد درحالی‌که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلک بندگان [خالص] من در آی و در بهشتم وارد شو.

همچنین می‌فرماید:

فَلَوْلا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * وَ أَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ (واقعه: ۸۳ - ۸۴)

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد [توانایی

۱- مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۴، ص ۱۲۷.

ص:۹۹

بازگرداندن آن را ندارید]؟ ! و شما در این حال نظاره می‌کنید [و کاری از دستتان ساخته نیست].

استمرار حیات بعد از مرگ

از آیات قرآن به وضوح استفاده می‌شود که مرگ انسان پایان حیاتش نیست، بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود که برتر و گسترده‌تر از عالم مادی است و روح او در آن عالم باقی است. خداوند متعال می‌فرماید:

اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (زمر:۴۲)

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد. سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده است، نگه می‌دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] باز می‌گرداند تا سرآمدی معین. در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند.

در مورد حالات آل فرعون نیز که بعد از مرگ گرفتار عذاب برزخی‌اند، می‌فرماید:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (غافر: ۴۶)

[عذاب آنها] آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [می‌فرماید] فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید.

ص:۱۰۰

بـا توجه به اینکه هنوز قیامت برپا نشـده است، این عـذاب مربوط به پس از مرگ و عالم برزخ است. همچنین در قیامت و پس ازآن آفتابی نیست که شب و روز در کار باشد. پس همه اینها مربوط به حیات پس از مرگ، یعنی حیات برزخی‌است.

عالم برزخ و بقای روح از دیدگاه قرآن کریم

در قرآن کریم کلمه برزخ به صـراحت آمـده است و حالات مؤمنان و کافران را در عالم برزخ گفته است. این عالم،ماننـد عالم دنیا دارای شب و روز است، ولی مـادی نیست. بنـابراین مهم‌ترین و اصـلی‌ترین منبـع برزخ‌شناسـی، خـود قرآن کریم است که می‌توان با مراجعه به آیات، به وجود چنین عالمی پی‌برد.

۱. خداوند می‌فرماید: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا ؛ «و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت آماده است» . (مریم: ۶۲)

در این آیه سـخن از شب و روز است و این نشان‌دهنـده عـالمی غیر از دنیـا و غیر از قیـامت است؛ زیرا در قیـامت و بهشت و دوزخ، شب و روزی وجود ندارد. خداوند می‌فرماید: لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَلا زَمْهَرِيراً ؛ «نه آفتاب [سوزان] را در آنجا می‌بینند و نه سرما را» . (انسان:۱۳)

همچنین در این عـالم، سـخن از رزق و روزی است و این در صورتی است که برزخیـان زنـده باشـند تا از آن اسـتفاده کننـد. وگرنه روزی بدون اسـتفاده‌کننده، بیهوده استو خداوند حکیم از آن سـخن نمی‌گوید. در واقع این آیات، عالمی را مانند این عالم ترسـیم می‌کنندکه افراد در آن زندگی عادی دارند، تنها با دو شکل متفاوت از دنیا؛ یعنی آنان که در دنیا

ص:۱۰۱

از خدا غافل بودند، زندگی سخت دارند و آنان که در دنیا با خدای خویش مأنوس بودند، در برزخ زندگی آسان و راحت دارند.

۲. خداوند می‌فرماید:

حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّها کَلِمَهٌٔ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰)

تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگارا! مرا بازگردانید. شاید در برابر آنچه ترک کردم [و کوتاهی کردم] عمل صالحی انجام دهم» . [ولی به او می گویند:] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید [و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد] و در پی [مرگ] آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

در این آیه انسان گنهکار پس از مرگ می گوید: «پروردگارا! مرا به دنیا بازگردان. شاید جبران کنم آن اعمال صالحی را که ترک کردم» . این سخن دلیل بر این است که انسان در آنجا زنده و از حال خویش با خبر است. ازاین‌رو درخواست بازگشت به دنیا می کند تا کمبودهای خویش را جبران کند و این درخواست او، نشان می‌دهد که او بازگشت را ممکن می‌داند، ولی به او اجازه بازگشت داده نمی‌شود. آیه ۱۰۰ این سوره به صراحت می گوید که حیات او در برزخ ادامه دارد.

۳. آیه دیگری که دلالت برحیات برزخی دارد آیه ۴۶ سوره غافر است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُٔ أَدْخِلُوا

ص:۱۰۲

آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ

[عذاب آنها] آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [می‌فرماید:] فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید.

خداوند در این آیات می‌فرماید فرعونیان را صبح و شب بر آتش عرضه کنید و وقتی قیامت برپا شد گفته می‌شود آنان را در عذابی شدیدتر وارد کنید. روز و شب از ویژگی‌های دنیاست که بر اثر گردش زمین به دور خورشید به وجود می‌آید. درحالی‌که براساس آیات و روایات، خورشید نور خود را در قیامت از دست می‌دهد و دیگر شب و روز معنا ندارد. بنابراین آیه اشاره به زمانی غیر از قیامت دارد. این آیه اثبات می‌کند عالمی وجود دارد که دارای شب و روز است ولی دنیا نیست چون از دنیا رفته‌اندو قیامت هم نیست؛ چون فرمود: «هنگام برپایی قیامت آنان را در عذابی شدیدتر داخل کنید» . پس این عالمی غیر از دنیا و قیامت است‌که در آنجا خورشید و شب و روز هست، ولی دنیای مادی انسان‌ها نیست.

گفتنی است در این آیات سخن از عرضه‌کردن فرعونیان بر آتش است، نه دخول در آن. درحالی‌که روز قیامت آنان داخل در آتش می‌شوند. پس این عرضه غیر از دخول در جهنم است؛ زیرا در جهنم، عرضه‌کردن نیست، بلکه داخل شدن است.

۴. آیه دیگری که بر حیات برزخی دلالت دارد، آیه ۱۱ سوره مؤمن (غافر) است که بیانگر حالات گناهکاران است:

قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ

ص:۱۰۳

إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ

آنان می گوینـد: پروردگارا! ما را دوبار میرانـدی و دوبار زنده کردی. اکنون به گناهان خود معترفیم. آیا راهی برای خارج شدن [از دوزخ] وجود دارد؟

درباره این آیه، سه تفسیر بیان شده و دقیق‌ترین آن این است که منظور از دوبار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و منظور از دوبار زنده‌کردن، زنده‌کردن در برزخ و قیامت است.

توضیـح اینکه انسـان پس از مرگ، نوع دیگری از حیات را در برزخ شـروع می کنـد که در «قالب مثالی» است؛ یعنی در بـدنی شبیه همین بـدن دنیایی است، ولی غیرمادی‌زنـدگی می کنـد. آیات قرآن نیز به این حیات اشاره دارنـد؛ مثلاً درباره شـهدا می‌فرمایـد: بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ ؛ «بلکه زنده‌انـد و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شونـد» . (آل‌عمران: ۱۶۹) حیـات انبیا و اولیا نیز از این قبیل است. کافران نیز حیات برزخی دارند و عذاب می‌بینند؛ همان‌گونه که در آیه ۴۶ سوره غافر بدان اشاره شد. در پایان این جهان نیز بـا نفخه صور، همه خواهنـد مرد؛ همـان‌گونه که در آیه ۶۸ سوره زمر می‌فرمایـد: فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ و با نفخه صور دوم همه زنده می‌شوند.

این سؤال مطرح است که غیر از این دو حیـات و دو مرگ، نوع دیگری از حیـات و مرگ نیز وجود دارد که همان مرگ قبل از این دنیا و حیات آن است. بنابراین باید سه مرگ و سه حیات گفته شود.

پاسـخ این است که مرگ قبـل از این دنیـا، موت است، ولی در آیه سـخن از «اماته» است (میرانـدن) و حیات در این دنیا نیز، گرچه «احیا»

ص:۱۰۴

است، ولی آیه قرآن بـدان اشاره نکرده است؛ زیرا منظور قرآن عبرت گرفتن کفار است که حیات این دنیا برای آنها عبرت نمی‌شود. بلکه آنچه موجب بیداری آنها می‌شود، حیات برزخی است. ۱

۵. آیه دیگری که بر بقای روح پس از مرگ در عالم برزخ به آن استدلال شده، این آیه است که خداوند می‌فرماید:

لَوْ تَری إِذ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ (انعام:۹۳)

و اگر ببینی هنگامی که [این] ستمکاران در شدایـد مرگ فرو رفته‌انـد، و فرشـتگان دست‌ها را گشوده‌اند [به آنان می گویند:] «جان خود را تسلیم کنیـد! امروز در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید» ! [به حال آنها تأسف خواهی خورد].

استدلال بر بقای روح در برزخ از این آیه به این صورت است: خـدا می‌فرمایـد فرشـتگان روح را از بـدن می گیرنـد و وعـده عذاب سوزنده به ارواح ستمکاران می‌دهند پس باید عالمی باشد که در آن عالم این عذاب محقق گردد اگر قرار به فنای روح بود، دیگر عذاب معنا نداشت؛ زیرا نابودی، جایی برای احساس باقی نمی گذارد.

۶. آیه دیگر، آیه ۵۰ سوره انفال است که می‌فرماید:

ص:۱۰۵

وَ لَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلائِکَهُٔ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ

و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان [مرگ]، جانشان را می گیرند، درحالی که بر صورت و پشت آنها می‌زنند و [می گویند:] بچشید عذاب سوزنده را [به حال آنان تأسف خواهی خورد].

آیه به این علت به بقای روح در عالم برزخ دلالت دارد که افزون بر گرفتن روح کافران و زدن بر صورت و پشت آنان، وعده چشیدن عذاب را نیز داده که این عذاب برای روح آنان است. اگر قرار به فنای روح بود، دیگر احساسی باقی نبود تا عذاب را بچشد.

۷. از دیگر دلایل قرآنی بر وجود برزخ، سخن شعیب (علیه السلام) با مردگان قومش است. قرآن، کلام حضرت شعیب را با قوم نافرمانش که دعوت او را نپذیرفتند و به هلاکت رسیدند، این چنین بیان می کند:

فَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرِینَ (اعراف: ۹۳)

و از آنان روی بر تافت و گفت: «ای قوم من! رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم. با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟ !» .

در اینجا حضرت با کسانی سخن می گوید که از دنیا رفته‌اند. اگر آنان حیات برزخی نداشتند، این گونه خطاب کردن آنان لغو و بیهوده بود.

۸. دلیل دیگر، سخن گفتن حضرت صالح (علیه السلام) با قوم نافرمان اوست که

ص:۱۰۶

بر اثر این نافرمانی به هلاکت رسیدند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «سرانجام زمین‌لرزه آنان را فراگرفت و صبحگاهان در خانه‌هایشان به رو افتاده و مرده بودند» .(۱)پس از این جریان، حضرت صالح (علیه السلام) با اجسام نابود شده و بی‌جان آنان سخن گفت و فرمود:

ای قوم من! رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید.(۲)

این جریان نیز زمانی اتفاق افتاد که کافران قوم از دنیا رفته‌بودند. این آیه نیز دلالت بر حیات در عالمی غیر این دنیا دارد، وگرنه چنین سخن گفتنی بی‌معنا بودو پیامبر نیز کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد.

۹. جریان «حبیب نجار» نیز دلالت بر وجود برزخ دارد. همان کسی که در دفاع از انبیای الهی، مورد آزار و اذیت قوم خویش قرار گرفت و در نهایت به دست آنان کشته شد. قرآن پس از کشته شدنش، به او چنین خطاب می‌کند:

قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ. . . (یس: ۲۶ و ۲۷)

به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است.

۱۰. در قرآن کریم آیاتی داریم که به پیامبر دستور می‌دهد تا از پیامبران گذشته سؤال کند که سخن ما با آنها درباره توحید چه بوده

۱- اعراف: ۷۸.

۲- اعراف: ۷۹.

ص:۱۰۷

است. خداوند می‌فرماید:

وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (زخرف: ۴۵)

از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم [و پیروان راستین آنها] بپرس، آیا غیر از خداوند رحمان، معبودانی برای پرستش قراردادیم؟ !

این دستور در زمانی است که پیامبران گذشته در حیات دنیوی نبودند. بنابراین لازمه این دستور، سخن گفتن و دریافت پاسخ و قدرت پیامبران الهی بر پاسخگویی از برزخ است، وگرنه چنین دستوری از خدای حکیم صادر نمی‌شد. اینکه برخی در صدد توجیه برآمده‌اند که منظور پرسیدن از علمای اهل کتاب است، با ظاهر آیه سازگاری ندارد. افزون بر اینکه از چه کسانی سؤال کند؟ از آنان بپرسد که دست به تحریف کتاب الهی زده‌اندو مردم را به سوی شرک و دوگانه‌پرستی کشانده‌اند.

بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید با کسانی سخن گوید که‌توحید را در پاسخ او بیان کنند که این دلیل بر زنده بودن آنان، متوجه شدن سؤال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اعتراف به توحید و نبوت پیامبر خاتم از سوی آنان است.

برزخ و حیات برزخی در روایات

در روایات متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که مردگان از عالم برزخ صدای زندگان را می‌شنوند. «عایشه» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «هیچ مردی نیست که به زیارت قبر برادرش رود

ص:۱۰۸

و نزدش بنشیند جز آنکه میت به او انس می گیرد و پاسخ او را می‌دهد تا آن شخص از آن مکان برخیزد» .(۱)

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هرکس بر قبر مردی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخته است و بر صاحب قبر سلام کند، میت او را می‌شناسد و جواب سلامش را می‌دهد» .(۲)

به همین علت نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره در آخر شب به قبرستان بقیع می‌رفت و [خطاب به اموات] می‌فرمود: «درود بر شما ای ساکنان در خانه مؤمنان! آنچه به شما وعده داده شد تا در آینده به سراغتان بیاید، بر شما آمد و ما نیز ان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد» .(۳)

این روایات به روشنی دلالت دارد که مردگان، حیات برزخی دارند و سخن زندگان را می‌شنوند و پاسخ می‌دهند.

بقای روح و برزخ از نگاه وهابیان

وهابیان به وجود عالم برزخ معتقدند و منکر آن نیستند، ولی می گویند ارتباط با برزخ وجود ندارد؛ نه مردگان می‌توانند برای زندگان کاری کنند، نه زندگان مجازندکه آنان را صدا زنندو نه سودی از زندگان به مردگان می‌رسد.

بن‌باز می گوید:

به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

۱- کنزل العمال، ج۱۵، ص۶۵۶.

۲- فیض القدیر، ج۵، ص ۶۲۱.

۳- صحیح مسلم، ج۳، ص۶۳.

ص:۱۰۹

در هر مکانی، حضور ندارد و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است. ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است. . . .(۱)

همچنین می گوید:

بسیاری از اهل سنت به حیات برزخی در قبر برای مردگان قائل‌اند. ولی این بدان معنا نیست که آنان علم غیب می‌دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آنها گرفته شده است.(۲)

وی در جای دیگر می گوید:

. . . و اما اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام‌کننده بر او را می‌بیند، اصل و مدرکی ندارد و در آیات و احادیث نیز شاهدی بر آن وجود ندارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از احوال اهل دنیا و اتفاقات آن اطلاعی ندارد؛ زیرا مرده ارتباطش با دنیا قطع می‌شود.(۳)

«ناصرالدین البانی» محدث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می گوید:

بعد از آنکه اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد؛ به‌ویژه کسانی که همیشه در باتلاق‌های جاهلیت زندگی می کنند، اهمیت بحث در مباحثی نیز از قبیل استغاثه به غیر خدا، استعانت از

۱- مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲- همان، ص ۳۸۷.

۳- همان، ص ۳۹۵.

ص:۱۱۰

ارواح انبیا و صالحان و غیر اینها، به توهم اینکه آنان صدایشان را می‌شنوند، روشن می‌شود.(۱)

وهابیان می‌گویند: «اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مردگان، سودی برای آنان ندارد و بدعت است» . گروه افتای سعودی نیز می‌نویسد: «هدیه‌کردن ثواب نماز به مرده، بدعت محسوب می‌شود؛ زیرا از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصحاب در این‌باره چیزی نرسیده است» .(۲)

همچنین اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز جایز نیست؛ زیرا اصحاب پیامبر و دیگران چنین کاری نکرده‌اند.(۳)به نظر وهابیان، قرائت قرآن برای میت نیز بدعت است. «شیخ عثیمین» از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می‌نویسد: «اجتماع نزد مصیبت‌دیده، خواندن قرآن برای مرده و توزیع خرما و گوشت از بدعت‌هایی است که باید از آن اجتناب کرد» .(۴)

پاسخ اینکه گفته‌اند عزیر پیامبر از مرگ خودش خبر نداشته است، باید گفت که در تقاضای رَبِّ زِدْنِی عِلْماً هیچ فرقی میان انبیا و دیگران وجود ندارد. بلکه تفاوت به اختلاف رتبه‌برمی گردد. هرکسی در رتبه خودش، آزمایش می‌شود. حضرت عزیر و پیامبر اسلام (ص) هم در رتبه خودشان آزمایش می‌شوند. در واقع باید بررسی کرد که در ماجرای حضرت عزیر، آگاهی داشتن، به صورت کلی از ایشان نفی شده است یا این اشاره به

۱- الآیات البینات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی مقدمه .

۲- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والإفتاء، ج ۴، ص۱۱.

۳- همان، ج۹، ص۵۸.

۴- فتاوی منار الإسلام، ج ۱، ص ۷۰.

ص:۱۱۱

قبض و بسط در مقام‌هایی است که خداوند به بندگانش می‌بخشد.

باید دانست که داستان حضرت عزیر یکی از داستان‌های پیامبران الهی است که خداوند آن را بیان کرده است. درحالی‌که داستان هزاران پیامبر دیگر را نقل نکرده است. بنابراین به چه دلیل این مطلب، به تمامی انبیا نسبت داده می‌شود. نه تنها هیچ دلیل عقلی، قرآنی و روایی وجود ندارد که تمامی پیامبران و رسولان پس از مرگ، دچار بی‌خبری از این عالم‌اند، بلکه مستندات پیشین، حیات آگاهانه و احاطه وسیع انبیا به این عالم را اثبات می‌کند.

خداوند در قرآن بی‌خبری حضرت عزیر (علیه السلام) از این دنیا را پس از مرگ بیان نمی‌کند، بلکه نشانه و قدرتش را در بازگشت جسمانی پس از مرگ، به بنده برگزیده خود یادآوری می‌کند. حضرت عزیر (علیه السلام) در ابتدا عرض می‌کند: قالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها ؛ «چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟» (بقره: ۲۵۹)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز همین را از خدای خویش خواست: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى ؛ «پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» (بقره: ۲۶۰) خداوند متعال هم، زندگی دوباره را به‌گونه‌ای به حضرت ابراهیم (علیه السلام) و به‌گونه‌ای دیگر به حضرت عزیر (علیه السلام) نشان داد. پس سخن در نشان‌دادن چگونه زنده‌کردن مردگان است، نه علم و آگاهی پس از مرگ حضرت عزیر (علیه السلام) .

آگاهی نداشتن انبیا به برخی از امور، گاهی به منظور تأدیب آنان از سوی خداوند است تا ایشان را در مقام خودشان توجه دهد. خداوند به هیچ‌یک از فرستادگان خودش اطمینان نداده است که ایشان را در

ص:۱۱۲

مقام‌های بخشیده شده به آنان، نیازمند نکند. در واقع، همه مخلوقات در کلیه مقام‌ها و در تمام لحظه‌ها نیازمند خدایند. همه انسان‌ها، به‌ویژه پیامبران باید احساس نیاز به پیشگاه خداوند کنند. این احساس نیاز و پناه‌بردن به خداوند برای پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) به بیشترین مرتبه محفوظ است.

نقد و بررسی دیدگاه وهابیان

اشاره

در کلام وهابیان چند ادعا وجود دارد:

۱. ارتباطی بین دنیا و برزخ وجود ندارد و مردگان در برزخ ازعالم دنیا بی‌خبرند و صدای زندگان را نمی‌شنوند؛

۲. عدم ارتباط مردگان با زندگان و عدم سودمندی مردگان برای زندگان و آنان نمی‌توانند برای زندگان کاری انجام دهند و پاسخ زندگان را بدهند؛

۳. زندگان نیز نمی‌توانند برای آنان سودمند باشند.

۱. رابطه بین دنیا و برزخ و شنیدن مردگان

همچنان‌که گذشت از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که بین حیات برزخی و حیات مادی ارتباط برقرار است؛ یعنی هنگامی که انسان‌ها در عالم مادی، مردگان را صدا می‌زنند، آنان می‌شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می‌کنند، به اذن خداوند متعال جواب می‌دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می‌کنیم:

الف) آیات

خداوند درباره قوم صالح می‌فرماید:

ص:۱۱۳

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ * فَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَ لکِنْ لاتُحِبُّونَ النَّاصِحِینَ (اعراف: ۷۸ و۷۹)

سرانجام زمین‌لرزه آنان را فراگرفت و صبحگاهان در خانه‌هایشان به رو افتاده و مرده بودند. [صالح] از آنان روی برتافت و گفت ای قوم من! رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید.

درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت‌وگو آمده است. همچنین در قرآن آمده است: «از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم [و پیروان راستین آنها] بپرس آیا غیر از خداوند رحمان، معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟» .(۱)اگرآن انبیا نمی‌شنیدند، دستور خداوند به پرسش از آنان لغو بود وخداوند دستور لغو نمی‌دهد.

ب) روایات

افزون بر آیات قرآن کریم، روایات فراوانی نیز از شیعه و سنی در اثبات عالم برزخ و حیات برزخیان و شنیدن سخنان زندگان وارد شده است که به برخی از آن روایات اشاره می‌شود:

سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کشتگان بدر

از قضایایی که در غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاده و مشترک بین شیعه و سنی است، جریان جنگ بدر و سخن گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کشتگان مشرکان،

۱- زخرف: ۴۵.

ص:۱۱۴

بر سر چاه‌های بدر است. در «سیره ابن‌هشام» آمده است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این جنگ به پیروزی رسید و مشرکان با هفتاد نفر کشته فرار کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد کشتگان آنان را در چاهی ریختند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالای آن چاه آمد و به آنان فرمود: «آنچه پروردگارم به من وعده داده بود، به حقیقت پیوست. آیا شما نیز آنچه را وعده شده بودید، درست و پا برجا یافتید؟» اطرافیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «یا رسول الله! مگر آنان سخن شما را می‌شنوند و درک می کنند؟» فرمود: «آری، و اگر اجازه می‌یافتند، پاسخ می‌دادند» .(۱)

همین قضیه در جریان جنگ جمل نیز اتفاق افتاد. وقتی آتش جنگ خاموش شد و علی (علیه السلام) از میان کشتگان شورشگر علیه خلیفه مسلمانان می گذشت، با تعدادی از آنان سخن گفت. در روایت است که آن حضرت وقتی به نعش «کعب بن سوره» رسید، فرمود: «کعب را بنشانید» . سپس فرمود: «ای کعب بن سوره! من به آنچه پروردگارم وعده کرده بود رسیدم، آیا تو نیز به وعده‌های الهی رسیدی؟» سپس فرمود: «کعب را بخوابانید» . هنگامی که به جنازه «طلحه» رسید، فرمود: «طلحه را بنشانید» . سپس فرمود: «ای طلحه! من آنچه را پروردگارم وعده کرده بود، یافتم. آیا تو نیز به وعده پروردگارت رسیدی؟» سپس فرمود: «طلحه را بخوابانید» . سپس مردی از صحابه به او گفت: «ای امیرمؤمنان! چه سخنی داری با کسانی که کشته شدند و چیزی از تو نمی‌شنوند؟» ایشان فرمود: «ای مرد! به خدا قسم، آنان کلام مرا شنیدند، چنان‌که اهل چاه‌های بدر

۱- سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۶۳۴.

ص:۱۱۵

کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شنیدند» .(۱)

چگونه شخصیتی مانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که به تعبیر امیرمؤمنان علی۷: «پیامبران عاقل‌ترین مردمند» با مردگانی سخن بگوید که چیزی را نمی‌شنوند و حیات برزخی ندارند. پاسخ نـدادنشان نشان از مأذون نبودن آنان از سوی خداست و اگر خدا به کسی اذن سخن‌گفتن دهد، که نمونه‌های زیادی در تاریخ بوده است، پاسخ هم خواهد داد. چگونه شخصیتی مانند امیرمؤمنان علی۷ که در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تربیت یافته و از او الگو گرفته است، با مردگان بی‌جانی سخن گوید که سخنان او را نمی‌شوند؟

وداع با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جریان دیگری که شیعه و سنی برآن متفق‌اند، وداع با پیکر مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. وقتی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) غسل آن حضرت را عهده‌دار شد و بدن مبارک را غسل داد و کفن کرد، بدن آماده نماز و دفن شد. آن حضرت کفن روی مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گشود و بوسید و فرمود: «پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران این‌گونه قطع نشد. با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست» . سپس فرمود: «پدر و مادرم فدای تو! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن. . .» .(۲)

همین جریان در منابع اهل سنت با اندک اختلافی درباره خلیفه اول آمده است که وی آمد و کفن روی مبارک را باز کرد و گفت: «پاک

۱- بحارالانوار، ج۶، ص۲۵۵ و ج۳۲، ص ۲۰۹.

۲- نهج البلاغه، کلام ۲۳۵؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص۵۴۲.

ص:۱۱۶

زندگی کردی و پاک رفتی و با رفتن تو رشته‌ای گسست که با رفتن انبیای قبل این گونه نشد. . .» . تا آنجا که گفت: «ای محمد! ما را نزد پروردگارت یاد کن. . .» .(۱)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سلام‌کنندگان بر او پس از رحلت

روایات متعددی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است که بیانگر ارتباط انسان‌ها با عالم برزخ و مطلع بودن برزخیان از احوال زندگان و سلام‌کنندگان بر آنان است. به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «هیچ‌کسی بر من سلام نمی‌کند، مگر اینکه خداوند روح مرا باز می‌گرداندتا پاسخ او را بدهم» .(۲)همچنین حضرت فرمود: «خداوند فرشتگانی دارد که در زمین گردش می‌کنند و سلام‌های امت مرا به من می‌رسانند» .(۳)یا اینکه فرمود: «هرکجا سلام کنید، سلام شما به من می‌رسد» .(۴)ضمن اینکه در زیارات مختلف شهادت می‌دهیم که سلام ما را می‌شنوی و جواب آن را می‌دهی.

افزون بر اینها اگر مرده به هیچ صورت نشنود، همان‌گونه که برخی کوته‌نظران معتقدند، حتی آن سلام مختصر در زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هم که خودشان اجازه می‌دهند. نخواهد شنید، در نتیجه اجازه خودشان نیز لغو خواهد بود.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷؛ سنن کبری بیهقی، ج ۳، ص ۴۰۶؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص۳۱۳.

۲- سنن ابی‌داود، ج ۱، ص۴۵۳.

۳- فضل الصلاة علی النبی ص ، الجهضمی، ص ۳۶.

۴- سنن ابی‌داود، ج ۱، ص۴۵۳؛ امالی شیخ طوسی، ص ۱۶۷.

ص:۱۱۷

همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هیچ انسان مسلمانی نیست که از کنار قبر برادر مؤمنش عبور کندکه در دنیا همدیگر را می‌شناختند و بر او سلام کند، مگر اینکه او را می‌شناسد و جواب سلام او را می‌دهد» .(۱)

دلیل دیگر، سلام‌دادن پایان نماز است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) حیات نداشته باشد و نشنود، کاری لغو است و خداوند و رسول او امر به لغو و بیهوده نمی‌کنند.(۲)

اشکال: سخن ما درباره حیات نفس است. چرا در روایات، کنار قبر رفتن و با مرقد او مأنوس بودن، مد نظر قرار گرفته است؟

پاسخ: از آنجا که انسان با همین جسم خاکی در دنیا بوده و به آن علاقه‌مند است، به کسانی که کنار پیکرش حاضر شوند توجه می‌کند و ارتباط بین آنان برقرار می‌شود. همچنان‌که «شیخ شهاب‌الدین سهروردی» می‌گوید: «نور از زائر و مزور به هم می‌رسد» .(۳)در واقع آن نفس نورانی به نور ایمان است که این بدن را نورانی می‌کند.

سلام گفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردگان

دلیل دیگر، سلام‌گفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر مردگان بقیع وآموزش چگونگی سلام‌دادن به آنان است. بخاری و مسلم نقل می‌کنند: «هرگاه

۱- مسند احمد، ج۱، ص۴۴۱؛ المستدرک، ج۲، ص ۴۲۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن‌کثیر، ج۳، ص ۴۴۷.

۲- شافعی بر وجوب این سلام فتوا داده است و دیگر علمای اهل سنت هم قائل به استحباب‌اند. ولی همگی اتفاق دارند که پیغمبر ص سلام آنان را می‌شنود: تذکرة الفقها، ج۳، ص۲۴۴؛ خلاف، ج۱، ص۳۷۶.

۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۴۶.

ص:۱۱۸

مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنود» .(۱)

«ابوهریره» می‌گوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه به قبرستان می‌رفت با اهل قبور این چنین سخن می‌گفت:

السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انّا ان شاء الله بکم لاحقون.(۲)

سلام بر شما ساکنان در سرزمین مؤمنان و ما ان‌شاءالله به شما ملحق می‌شویم.

همچنین دلیل دیگر، سلام دادن علی (علیه السلام) است. حضرت وقتی از جنگ صفین برگشت و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسید، رو به مردگان کرد و فرمود:

ای ساکنان خانه‌های وحشت‌زا و محله‌های خالی و گورهای تاریک! ای خفتگان در خاک! ای غریبان! ای تنها شدگان! ای وحشت‌زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم رسید.(۳)

«بیهقی» نیز از «سعید بن مسیب» نقل می‌کند:

ما با علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت (علیه السلام) ندا داد: «ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد. از خبرهای خود بر ما می‌گویید یا ما شما را خبر دهیم؟» سعید می‌گوید: صدایی شنیدیم که در جواب گفت: «و علیکم‌السلام و رحمهٔ‌الله و برکاته یا امیرالمؤمنین، خبر ده ما

۱- صحیح بخاری، ج۲، ص۹۲؛ صحیح مسلم، ج۸، ص۱۶۲.

۲- صحیح مسلم، ج۱، ص۱۵۰؛ سنن ابن‌ماجه، ج۲، ص۱۴۳۹.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

ص:۱۱۹

را از آنچه اتفاق افتاد» . حضرت (علیه السلام) فرمود: «اما زنان شما به همسری دیگران درآمدند. اموال شما تقسیم شد و اولاد شما نیز یتیم شدند. دشمنانتان در ساختمان‌هایی که بنا کردید ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست. خبرهایی که نزد شماست چیست؟» .

سعید می‌گوید مرده‌ای به صدا درآمد و گفت: «همانا کفن‌ها پاره شد، موها ریخت، پوست‌ها از بدن جدا شد، حدقه‌ها بر صورت‌ها ریخت و از بینی‌ها چرک بیرون آمد. یافتیم آنچه را فرستاده بودیم، و خسارت دیدیم از آنچه به‌جا گذاردیم. . .» .(۱)

اگر عالم برزخ را نپذیریم، چگونه این سخنان توجیه‌پذیر است؟ آیا افرادی همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) کاری لغو و بیهوده می‌کنند و با مردگانی سخن می‌گویند که چیزی را متوجه نمی‌شوند؟ ! هرگز چنین نیست. ازاین‌رو حضرت در پایان سخنان خویش رو به اصحاب کرد و فرمود: «اگر به آنان اجازه سخن‌گفتن داده‌شود، حتماً به شما خبر می‌دهند که بهترین توشه برای این سفر، پرهیزکاری است» .(۲)

حیات انبیا در قبورشان

روایات متعددی در منابع اهل سنت وجود دارد که بیانگر حیات انبیا در قبرشان است. برخی می‌گویند: «انبیا در قبرشان نماز می‌خوانند» .(۳)برخی دیگر این گونه حکایت می‌کند: «نابود کردن بدن انبیا بر زمین حرام

۱- حقیقة التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۲۴۲.

۲- همان.

۳- سلسلة احادیث الصحیحه، البانی، ج۲، ص۱۸۷.

ص:۱۲۰

است» .(۱)برخی دیگر از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب معراج نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: «موسی (علیه السلام) را دیدم که ایستاده است و در قبرش نماز می‌خواند» .(۲)

روایات زیارت اموات

دلیل دیگر، روایات متعدد است که درباره زیارت اموات وارد شده است. در بعضی روایات آمده است که مرده در روز جمعه زائرش را بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع شمس می‌شناسد. (۳)شاید به همین علت است که در برخی روایات به زیارت اهل قبور در این هنگام‌تأکید شده است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش عبور کند، درحالی‌که او را در دنیا می‌شناخته است و از او سؤال کند، خداوند روحش را بر می‌گرداند تا جواب او را بدهد» .(۴)همچنین از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که مردگان صدای کفش تشییع‌کنندگان را می‌شنوند. ابن‌قیم جوزیه در کتاب «الروح» می‌گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده‌اند و به تواتر رسیده است که شخص مرده می‌شناسد کسانی را که به زیارتش می‌آیند و از آمدنشان مسرور می‌شود» .(۵)

«ابن ابی‌الدنیا» در کتاب «القبور» از عایشه نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

۱- المستدرک، ج۱، ص۴۱۳.

۲- شرح مسلم نووی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۲۴۵.

۳- طبقات الحنابله، ابی‌یعلی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴- الروح، ابن‌قیم، ص ۹.

۵- همان.

ص:۱۲۱

فرمود: «هرکس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد و جواب سلامش را می‌دهد تا هنگامی که برخیزد و برود» .(۱)همچنین از «ابوهریره» نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکس بر قبر شخصی عبور کند و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را می‌شناسد و سلامش را جواب می‌دهد» .(۲)

ابن‌قیم جوزی درباره اینکه آیا مردگان، زیارت افراد زنده را درک می کنند، می گوید: «همین که به شخص زیارت‌کننده مرده، «زائر» می گویند، دلیل بر این است که مرده، زائر را می‌شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت‌کننده، زائر گفته نمی‌شود» .(۳)

در مسند احمد از زبان عایشه چنین نقل شده است:

بعد از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم ابوبکر بی‌تکلف به حجره خود می‌رفتم و می گفتم به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پدرم می‌روم. اما بعد از دفن عمر، بدون نقاب، داخل حجره نمی‌شوم و این کار به علت حیای من از عمر است.(۴)

«حاکم» در «مستدرک» این حدیث را تصحیح کرده است و در «لمعات» هم اضافه می کند که این حدیث دلیل روشنی است بر اینکه باید زائر احترام و ادب را همان‌گونه که در زندگی آنان رعایت می کرد پس از مرگشان نیز مراعات کند؛ به‌ویژه که آنان جزء صالحان باشند.(۵)

۱- الروح، ص ۹.

۲- فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۸۷.

۳- الروح، ص ۸.

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۰۲.

۵- الاصول الاربعه، حکیم معراج الدین، ص ۳۳.

ص:۱۲۲

سخن گفتن عاشیه با برادرش «عبدالرحمان بن ابی‌بکر» از موارد دیگری است که در منابع اهل سنت، بر شنیدن مردگان، بدان استناد شده است. عبدالرحمان در نزدیکی مکه از دنیا رفت و او را در مکه دفن کردند. عایشه سر قبر برادر چنین می گفت: «ای برادر! اگر وقت وفات تو حاضر بودم، تو را در همان‌جا دفن می‌کردم و اگر آنجا حاضر بودم، حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود» .(۱)

با وجود چنین دلایلی است که اندیشمندان اسلامی تصریح به شنیدن مردگان کرده‌اند.

«شیخ محمود شلتوت» می گوید:

آنچه از آثار دینی استفاده می‌شود، این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می‌شود و او درحالی که دارای ادراک است، باقی می‌ماند و می‌شنود کسی که بر او درود می‌فرستد. زائران قبرش را می‌شناسد و لذت نعمت‌ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می کند.(۲)

برخی نیز می گویند براساس قرآن، «عزیر» از مرده یا زنده بودن خودش اطلاعی نداشت. حتی از الاغ و آب و غذای خودش بی‌خبر بود، تا چه رسد به مردمی که از او حاجت می‌خواهند. وقتی عزیر از الاغ، آب، غذا و خواب خودش خبر نداشت، روشن است از کسی هم که برای حاجت‌خواهی نزد او می‌آید خبر نخواهد داشت. (۳)

۱- الاصول الاربعه، حکیم معراج الدین به نقل از سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۳۱، کتاب الجنائز.

۲- الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۷۱.

ص:۱۲۳

۲. ارتباط مردگان با زندگان

اشاره

اما اینکه وهابیان می گوینـد مردگان با زنـدگان ارتباطی ندارند مخالف قرآن و سـنت است؛ زیرا در قرآن کریم مواردی وجود دارد که برزخیان با اهل دنیا سخن می گویند. این روشن‌ترین دلیل است که آنان از احوال زندگان باخبرند و به آنان پیام می‌دهند. ضمن اینکه می گویندکاش زندگان می‌دانستند و می‌فهمیدند که در عالم برزخ چه می گذرد.

قرآن به زنده بودن شـهدا نیز اشاره می کندو پندار کسانی را رد می کند که خیال می کنندآنان با کشـته‌شدن از بین می‌روند. خداوند می‌فرماید:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ (آل‌عمران: ۱۶۹)

[ای پیـامبر!] هرگز گمـان مـبر کسـانی که در راه خـدا کشـته شدنـد، مرده‌انـد! بلکه آنـان زنده‌انـد و نزد پروردگارشـان روزی داده می‌شوند.

آنان ضـمن زنـده بودن نزد پروردگارخود روزی می‌خورنـد. اگر کلمه یرْزَقُونَ آورده نمی‌شـد، شایـد شـبهه می کردنـد که مقصود، حیـات اجتمـاعی شـهداست که همواره در دل مردم جای دارنـد؛ زیرا همواره نام آنان برده می‌شودو یادشان گرامی داشـته می‌شود. ولی آمدن این قید، زندگی دیگری غیر از جایگاه در دل مردم را می‌فهماندکه آن همان عالم برزخ است. سپس می‌فرماید:

فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (آل‌عمران:۱۷۰)

آنان برای نعمت‌هایی که خداوند از فضل خود به ایشان

ص:۱۲۴

بخشیده‌است، خوشحال‌اند، و برای کسانی که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان آینده) ، شادمان‌اند که نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهی خواهند داشت.

نکته مهم در آیه این است‌که آنان از حال افراد دنیا باخبرند و به آنان دلداری می‌دهند و بشارت می‌دهند که نگران نباشند. این بشارت‌دادن، نشان ارتباط آنان با زندگان و نشان زنده بودن آنان است. البته آنان زنده‌تر از زندگان‌اند؛ چنان‌که علی (علیه السلام) فرمود: «

النّاسُ نِیامٌ اذا ماتُوا انتبهوا »(۱)؛ «مردم در خواب‌اند وقتی که می‌میرند، بیدار می‌شوند» .

بنابراین آیا چنین شهیدی نمی‌تواند درخواست دعا و شفاعت انسان‌ها را جواب دهد؟ اگر شهید می‌تواند، آیا پیامبر و اولیای الهی نمی‌توانداجابت کنند؟ درحالی‌که مقام پیامبران بالاتر از شهیدان‌است. پیامبران طبق آیه ۴۱ سوره نساء شاهدان امت‌اند. شاهد باید ناظر هر صحنه باشد تا بتواند شهادت دهد. اگر با رحلت او، رشته حیاتش نیز قطع شود، چگونه شاهد خواهد بود؟ در صورتی که قرآن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شاهد و بشیر و نذیر همیشگی اعلام کرده است: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (احزاب: ۴۵) . آیا می‌شود گفت‌پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط بیم و بشارت معاصران خود را به عهده دارد؟

اشکال: بن‌باز می‌گوید: «اینان زنده‌اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال‌اند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند» .

پاسخ: این کلام با کلام خداوند در تعارض است؛ زیرا خداوند درباره

۱- محجهٔ البیضاء، ج۷، ص۴۲؛ بحارالانوار، ج۴۲، ص۴.

ص:۱۲۵

خود چنین می گوید: وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ ؛ «هرجا باشید او با شماست» . (حدید: ۴) و می‌فرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ ؛ «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم» . (ق: ۱۶) اگر خداوند همه‌جا و با همه‌کس هست، پس شهدا نیز که زنده و نزد خداوند روزی داده می‌شوند. چون خدا همه‌جا هست، کسی که نزد خداست نیز در همه‌جا هست و علم غیب دارد؛ همان‌گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می‌فرماید:

یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ

او چشم‌هایی را که به خیانت می گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

افزون بر آیه، روایات نیز ارتباط ارواح با زندگان را تأیید می کنند. نمونه آن، واکنش «مالک» پیشوای مذهب مالکی مقابل «منصور دوانیقی» است. مالک که احترام ویژه‌ای به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبر آن حضرت قائل بود، روزی به ابوجعفر منصور گفت: یا امیرالمؤمنین! اینجا محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، صدایت را بالا نبر؛ زیرا خداوند قومی را تأدیب کرد و فرمود: لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ ؛ «صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید» . (حجرات:۲) و قومی که صدایشان را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایین می‌آوردند، ستایش کرد و فرمود:

إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ (حجرات: ۳)

به یقین کسانی که صدای خود را نزد پیامبر خدا پایین می‌آورند همان کسانی‌اند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا

ص:۱۲۶

خالص کرده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

و قومی را هم مـذمت کرد و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ ؛ «کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند» . (حجرات: ۴) به یقین احترام پیغمبری که از دنیا رفته، همانند زنده بودن اوست.

سپس منصور آرام شد و گفت: «ای ابا عبدالله! (مالک) رو به قبله بایستم و دعا کنم‌یا رو به سوی رسول خدا» .

مالک گفت:

برای چه از او درحالی که وسیله تو و وسیله پدرت آدم (علیه السلام) به سوی خدا و روز قیامت است، روی گردان باشی. رو به سوی او دعا کن و از او طلب شـفاعت کن تا تو را شـفاعت کنـد. خداونـد در آیه ۶۴ سوره نسـاء فرمود: «اگر این مخالفـان هنگامی که به خود سـتم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند» .(۱)

این رفتار مالک با منصور دوانیقی، نشان از اعتقاد او به حیات برزخی پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و حاضـر و ناظر بودن آن حضرت دارد.

با توجه به این دلایل، بسیاری از اندیشمندان شیعه و سنی درباره برزخ و سودمندی ارتباط با مردگان، سخن گفته‌اند.

۱- شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الانام، تقی الدین سبکی، ص ۱۶۴.

ص:۱۲۷

فخر رازی

فخر رازی دارای دو اثر ارزشمند «تفسیر کبیر» و «المطالب العالیة فی علم الالهی» است. در تفسیر خود می گوید:

روح بشر که خالی از تعلق جسمانی و مشتاق رسیدن به عالم بالاست، بعد از خارج شدن از تاریکی جسم، به سوی عالم فرشتگان و جایگاه مقدسی می‌رود و از او تأثیرهایی در مورد این جهان صادر می‌شود که در واقع تدبیر امور می کند. مگر نه این است که انسان گاهی استادش را در عالم خواب می‌بیند و از او در مورد مشکلاتی می‌پرسد و او نیز راهنمایی می کند.(۱)

وی در کتاب «المطالب العالیه» نیز می گوید:

انسان گاهی پدر و مادرش را در خواب می‌بیند و از آنان درباره چیزهایی می‌پرسد و آنان نیز جواب‌های صحیحی می‌دهند. چه بسا به چیزی که در جایی مخفی است اشاره می کنند که هیچ کس نمی‌داند.(۲)

نظر ایشان این است که مردگان افزون بر حیات برزخی(۳)، قدرت بسیاری از کارها را دارند و می‌توانند اعمالی را انجام دهند که در توان زندگان نیست. این مطلب در «اشارات» بوعلی نیز وجود دارد که انسان وقتی از قالب جسم آزاد می‌شود، توجه بیشتری دارد و دیگر آن

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۷، ص ۷۲.

۲- المطالب العالیه، فخر رازی، ج ۷، ص ۱۳۱.

۳- فخر رازی در کتاب «زیارة القبور» نیز مطالبی را درباره بقای حیات پس از جدا شدن روح از بدن آورده است. این کتاب را انتشارات آستانه حضرت معصومه۳ با تحقیق دکتر احمد عابدی چاپ کرده است.

ص:۱۲۸

پیوستگی به جسم وجود ندارد و نفس آزادانه‌تر می‌تواند به تدبیر امور بپردازد.

فخر رازی با بیان سه مقدمه، یعنی باقی بودن روح پس از جدایی بدن، قوی‌تر بودن روح نسبت به بدن و ارتباط عاشقانه روح و بدن، درباره ارتباط روح با بدن می‌گوید: «روح پس از جدایی از بدن همچنان زنده می‌ماند و به حیات خویش ادامه می‌دهد و چه بسا در مواردی از روح در حالت حیات بدنی قوی‌تر است و توجه بیشتری دارد» .

وی در رابطه با زیارت قبر می‌گوید: «وقتی انسان در کنار قبری حاضر می‌شود، روح زائر و مزور با یکدیگر ملاقات می‌کنند و علوم و معارف به یکدیگر منتقل می‌شود» .(۱)ایشان در همین کتاب و کتاب «زیارهٔالقبور» خویش، جریان شاگردان «ارسطاطالیس» را بیان می‌کند که وقتی مشکل علمی پیدا می‌کردند، کنار قبر استاد می‌رفتند و در آنجا بحث می‌کردند و مشکل آنان حل می‌شد.(۲)

سعدالدين تفتازانی

وی که از متکلمان اشعری‌مسلک اهل سنت است، در کتاب «شرح‌مقاصد» در رد بر فلاسفه و اثبات عالم برزخ و اینکه چون فلاسفه حصول صور در آلات را شرط ادراک جزئیات می‌دانند و بعد از مرگ این آلات از بین می‌رود پس دیگر ادراکی وجود ندارد، می‌گوید:

ظاهر قواعد اسلام بر این است که نفس انسان پس از مفارقت

۱- المطالب العالیه، ج ۷، ص ۱۳۱.

۲- همان.

ص:۱۲۹

از بـدن، دارای ادراک جزئی است و بر بعضـی جزئیات زندگی مطلع است؛ به‌ویژه ادارک اموری که مرده با آنها در دنیا آشـنا بوده است. به همین علت، انسان زنـده از زیارت قبور بهره می‌برد و از ارواح نیکان، در فرود آمـدن خیرات و دفع بلیات کمک می‌طلبـد؛ زیرا روح انسـانی بعـد از جـدا شـدن، بـا بـدن خویش و خـاکی که در آن دفن شـده است، علاقه و ارتبـاط دارد. بنـابراین وقتی که زنده‌ای، آن خاک را زیارت می‌کند و روحش به انسان مرده توجه می‌کند، بین این دو نفس ملاقات و فیض برقرار می‌شود.(۱)

۳. سود زندگان برای مردگان

اما اینکه وهابیان می‌گویند سودی از زندگان نصیب مردگان نمی‌شود نیز مخالف قرآن و سنت است؛ زیرا در برخی از آیات قرآن تصریح شـده است که مردگـان از عمـل خیری که دیگران انجـام می‌دهنـد، بهره می‌برنـد که از آن جمله، دعـا در حق آنـان است. خداوند دعای فرشتگان الهی را نقل می‌کند که می‌گویند:

رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (غافر: ۸)

پروردگارا! آنان را در باغ‌های جاویـدان بهشتی که به آنها وعـده فرموده‌ای وارد کن و [همچنین] از پدران و همسـران و فرزندانشان هرکدام که صالح بودند. به یقین تو توانا و حکیمی.

۱- شرح مقاصد، ج ۳، ص۳۳۸.

ص:۱۳۰

به یقین مؤمنان از دعای فرشتگان بهره‌مندند و خداوند دعای آنان را در حق صالحان مستجاب می‌کند. این تحقق هم اکنون در عالم برزخ استو آنان از دعای دیگران بهره می‌برند.

همچنین آیه ۱۰ سوره حشر، دعای مؤمنان در حق برادران دینی‌شان است که از دنیا رفته‌اند و برای آنان طلب آمرزش می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

(وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلّاً لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ) (حشر: ۱۰)

کسانی که بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

با توجه به همین آیه و مشروع و مقبول بودن این امور، می‌توان برای مردگان دعا کرد و آنان را از دعای خویش بهره‌مند ساخت. زیرا اگر اعمال خیر برای مردگان بی‌فایده بود طلب استغفار نیز فایده نداشت چنان‌که روایاتی هم که در این‌باره آمده است، دلالت آیات را روشن می‌کند. مسلم در صحیح آورده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

وقتی انسان می‌میرد، عملش از او قطع می‌شود، مگر سه چیز: صدقه جاریه (عمل خیری که دیگران از آن بهره‌مندند) یا اثر عملی که از خود باقی گذاشته باشدیا فرزند صالحی که برای او دعا کند. (۱)

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص۷۳.

ص:۱۳۱

افزون بر این، توصیه‌های فراوانی که درباره زیارت قبور و استغفار در حق آنان و اهدای خیرات به مردگان شده است، دلیل بربهره‌مند شدن مردگان است.

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلیل بر بهره‌بردن مردگان از اعمال دیگران است و نشان می‌دهد که استغفار و دعا در حق آنان تأثیرگذار است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «سلام بر نوح در میان جهانیان باد»(۱)، «سلام بر ابراهیم»(۲)، «سلام بر موسی و هارون»(۳)، «سلام بر ال یاسین»(۴)و «سلام بر پیامبران» . (۵)

اگر مردگان نفعی نمی‌برند، این سلام‌ها، کاری لغو و بیهوده خواهد بود، درحالی‌که خداوند حکیم است و هیچ کاری بدون حکمت انجام نمی‌دهد. اگر خداوند در آیات قرآن، سلام بر پیامبران را مطرح می‌کند، دلیل بر سود بردن سلام‌شوندگان است و گرنه این سلام‌ها معنا نداشت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خویش تأکید می‌کند و می‌فرماید: «
اَلَا فَزُوروا إخوانَکم وَ سَلِّموا عَلیهم » (۶)؛ «همانا برادرانتان را زیارت کنید و بر آنان سلام نمایید» . سلام بر مردگان، آگاه‌بودن و سودبردن آنان از سلام را می‌رساند و گرنه معنا نداشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امری توصیه کند که فایده‌ای ندارد.

۱- صافات: ۷۹.

۲- صافات: ۱۰۹.

۳- صافات: ۱۲۰.

۴- صافات: ۱۳۰.

۵- صافات: ۱۸۱.

۶- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸.

ص:۱۳۲

«انس‌بن مالک» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد:

یا رَسوُلَ الله (صلی الله علیه و آله) اِنّا نَتَصَدَّقُ عَنْ مَوتَانا وَ نَحِجُّ عَنْهُمْ وَ نَدْعُوا لَهُمْ فَهَل یَصِلُ ذلکِ اِلَیْهِمْ؛ فَقَالَ: نَعَمْ لِیَصِلُ ذلک اِلَیْهِمْ وَ یَفْرَحُونَ بِهِ کَما یَفْرَحُ اَحَدُکُمْ بِالّطَبقِ اذَا اُهدیَ الیه.(۱)

ای رسول خـدا! ما از طرف مردگانمان صدقه می‌دهیم، حج می‌گزاریم و برای آنان دعا می‌کنیم. آیا به آنان می‌رسد؟ فرمود: «آری به آنان می‌رسد و به آنچه انجام می‌دهید، شاد می‌شوند؛ همانند خوشحالی شما اگر طبقی به شما هدیه شود» .

افزون بر آیات و روایاتی که به بهره‌بردن مردگان از عمل زندگان تأکید می‌کند، سیره اصحاب و سلف هم بر این بوده است و آنان در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) این عمل را انجام می‌دادنـد و پیامبر (صـلی الله علیه و آله) نه تنها آنان را نهی نمی‌کرد، بلکه تأییدشان نیز می‌کرد.

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۲۵۷.

ص:۱۳۳

فصل پنجم: مقامات اولیا و انبیا از نگاه قرآن و سنت و مخالفت وهابیان با آن

خداونـد پیـامبران را از میان برترین انسان‌هایی انتخاب کرده است‌که دارای آمادگی روحی، پاکیزگی درونی و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی‌انـد که جز خداونـد از آنها آگاه نیست. بنابراین متکلمان شیعه قائل‌انـد پیامبر و امام را جز خـدا کسـی نمی‌تواندبرگزیند و همیـن مســئله در مـورد جانشــین انبیـا نیز صـادق اسـت؛ زیرا او جانشـین پیـامبر در تمـام برنامه‌هـای پیـامبر، بـه جز دریـافت وحی و قانونگذاری است. آنان هم نگهبان دین‌اند و هم رهبر مادی و معنوی مردم. بنابراین باید معصوم باشـند تا بتوانند وظیفه خویش را به خـوبی انجـام دهنـد و الگـوی منـاسبی برای مردم باشـند. در واقـع کسـی جز خداونـد از صـفت عصـمت آنـان خـبر نـدارد. ازاین‌رو می‌فرماید: اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ (انعام: ۱۲۴) .

قرآن کریم انبیا و اولیای الهی را انسان‌های وارسته و صاحب فضیلتی

ص:۱۳۴

می‌داند که شایستگی الگو بودن و رهبری جامعه را دارند. بنابراین از آنجایی که قرآن کتاب هدایت استو هدف آیات الهی، نشان دادن راه بندگی و کمال انسان‌هاست، اگر نام پیامبری را می‌بردو به زندگی و فضایل او اشاره می‌کند، هدفی جز بیان هدایتگری آن پیامبر ندارد. قرآن افزون بر عصمت، امور دیگری را نیز برای انبیا مطرح کرده است که در ادامه بحث به آنها می‌پردازیم:

علم غیب

از ویژگی‌های انبیای الهی در قرآن کریم، داشتن علوم الهی است. آنان علم غیب مطلق را ندارند؛ زیرا ویژه خداست ولی خداوند از علم غیب خویش به آنان هم می‌بخشد. در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن می‌فرماید: «دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که [آنان را برگزیده و] از آنها راضی است» .

از نظر عقلی نیز باید یکی از صفات و ویژگی‌های پیامبران، آگاهی بالای آنان باشد؛ به‌طوری که پاسخگوی نیازهای مردم زمان خویش باشند. اگر علم پیامبر از دیگران کمتر باشد، پیروی مردم از او بیهوده خواهد بود. همچنین به دست‌آوردن آگاهی مطلقی که همه نیازهای بشری را در برگیرد، از توان بشر و از طریق معمول خارج است. بنابراین یک عنایت الهی همچون علم غیب را می‌طلبد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آیا تو فکر می‌کنی ممکن است خداوند سرپرستی برای بندگان خود بگمارد و خلیفه‌ای برای آنها قرار دهد و چیزی از امور و اسرار آنان بر وی پنهان باشد» .

ص:۱۳۵

همچنین در حدیث دیگری فرمود: «کسی که گمان کند خداوند بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده است، سپس تمام نیازهای او را از او پنهان کرده، به خدا افترا زده است» .(۱)

اشکال: آیه ۱۰۹ سوره مائده، جریان روز قیامت را ذکر می کند که خداوند در آن روز پیامبران را جمع می کند و می گوید: [در برابر دعوت شما] چه پاسخی به شما داده شد؟ می گویند: «ما چیزی نمی‌دانیم. تو خود دانای همه اسرار نهانی» . این آیه خود گویای آن است که انبیا، علم غیب ندارند.

پاسخ: مفسران پاسخ داده‌اند که این نشان از کمال ادب ایشان برابر خداست. در واقع می‌خواهند بگویندخدایا! علم تو ذاتی است، ولی ما هرچه داریم، از تو داریم و علم ما در برابر علم تو چیزی نیست و ما در برابر تو چیزی نمی‌دانیم.(۲)

انبیا واسطه فیض الهی

پیامبران، بندگان صالح و شایسته الهی، واسطه فیض خدا برای بندگان‌اند. از زمان حضرت آدم تا خاتم (علیهم السلام) پیامبران الهی پناهگاه کسانی بوده‌اند که در سختی‌ها به آنان پناه برده‌اند و آنان را واسطه نزول فیض و برکات الهی قرار داده‌اند. این امر، ویژه قشر خاصی از جامعه نبوده است، بلکه از پایین‌ترین سطح جامعه تا بالاترین آن، به این امر اهتمام ورزیده‌اند. قرآن کریم جامعه را مدیون فیض وجود انبیا می‌داند و به

۱- پیام قرآن، ج ۷، ص ۲۵۴.

۲- اطیب البیان، ج ۴، ص ۴۹۳.

ص:۱۳۶

پیامبر خویش می‌فرماید: «تا تو میان آنان هستی، خداوند آنان را مجازات نخواهد کرد»(۱)و این فیض‌رسانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا حدی است که تا زمانی پیامبر میان آنان است، حتی کفار نیز از عذاب در امان‌اند. یا در آیه ۶۴ سوره نساء می‌فرماید:

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

در جریان فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز، پسران آن حضرت با اینکه ایشان را آزردند و سال‌ها او را از یوسف دور نگه داشتند تا حدی که او در غم فراقش دچار نابینایی شد، اما وقتی فرزندان خطاکار از وی خواستند برایشان از خدا استغفار کند و گفتند: «ای پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم» .(۲)باز هم آن حضرت در حق آنان استغفار می‌کند و واسطه فیض خدا بر بندگان می‌شود. حضرت یعقوب، درخواست آنان را شرك، بدعت و مخالف توحید ربوبی نمی‌داند، بلکه می‌فرماید: «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است» .(۳)

در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) نیز معجزات متعدد رخ داد. شفای بیماران درمان نشدنی، زنده‌کردن مردگان و. . . از روی اتفاق نبود که خود

۱- انفال: ۳۳.

۲- یوسف: ۹۷.

۳- یوسف: ۹۸.

ص:۱۳۷

حضرت برای شفا، به سوی بیماران برود، بلکه آنان با ناامیدشدن از همه‌جا، متوسل به پیامبر خدا می‌شدند.

مقام شفاعت انبیا

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که شفاعت‌کردن را حق خدا می‌داند و فقط کسانی حق شفاعت دارندکه از سوی خدا مأذون باشند. آیات ۲۸ سوره انبیا و ۲۶ سوره نجم در مورد شفاعت فرشتگان و آیه ۸۶ سوره زخرف که شفاعت شاهدان را بازگو می‌کند، از آیاتی‌اند که درباره شفاعت غیر خداوند سخن می‌گویند.

«شوکانی» در کتاب «فتح‌القدیر» در رابطه با آیه نفی شفاعت می‌گوید:

منظور این است که شفاعت برای هیچ‌کدام از این معبودها (بت‌ها) نیست. البته خداوند به فرشتگان و انبیا اذن شفاعت داده است تا شفیع کسانی باشند که مستحق شفاعت‌اند.(۱)

آیه ۶۴ سوره نساء نیز شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در حق بندگان ثابت می‌کند و گرنه خود آنان بدون حاضر شدن نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز می‌توانستند از خداوند طلب آمرزش کنند. پس آیه مذکور، اذن شفاعت و واسطه بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیان می‌کند.

بنابراین آیاتی که ابتدا به‌طور کلی شفاعت را نفی و سپس مشروط به اذن الهی می‌کنند، بیانگر جواز شفاعت برای غیر خداوندند؛ نظیر آیات: ۲۵۵ بقره، ۲۸ انبیا، ۴۱ دخان، ۲۶ نجم، ۹۴ انعام و. . . . بنابراین هرچند که شفاعت حق خداوند است، اما خداوند این حق را برای پیامبران نیز قائل

۱- فتح القدیر، ج۴، ص۴۴۸.

ص:۱۳۸

شده است. پس شفاعت آنان همراه انسان است تا خداوند به برکت این شفیع، عذر انسان را بپذیرد.

نظر وهابیان درباره علم غیب، توسل و شفاعت انبیا و اولیا

وهابیان علم غیب را برای انبیا و اولیا منکرند و توسل به آنان و طلب شفاعت را بدعت می‌دانند. آنان می گویند دعاکردن کنار قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به قصد اجابت، بدعت است. «شیخ صالح فوزان» عضو هیئت افتای سعودی می‌نویسد:

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و نشستن در آنجا و سلام‌گفتن به حضرت، بدعت است. همچنین دعاکردن به این نیت که شاید در آنجا به اجابت برسد، از بدعت‌ها به حساب می‌آید.(۱)

بن‌باز از مفتیان سابق وهابیت می گوید:

اگر زیارت برای درخواست از مردگان و تقرب به آنان باشد به‌صورتی که می‌توانند دعایشان را اجابت کنند، شرک اکبر است و همان عملی است که مشرکان با «لات» و «عزی» انجام می‌دادند.(۲)

وی همچنین می گوید:

هرکسی و در هرجایی بگوید: ای رسول خدا! ای نبی خدا! ای محمد! کمک کن. مرا دریاب. مرا یاری کن. مسلمانان مریض

۱- مجلهٔ الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

۲- مجموع فتاوای بن باز، ج۳، صص ۹۵۳ و ۹۵۴.

ص:۱۳۹

را شفا بده. گمشده را هدایت کن و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است.(۱)

و در جای دیگر می‌گوید: «این امور انواعی از شرک اکبرند؛ زیرا غیب را به غیر از خدا کسی نمی‌داند و نیز مردگان، چه انبیا و چه غیر آنان، با مرگ، اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا قطع می‌شود» .(۲)

ابن‌تیمیه می‌گوید:

از اقسام شرک آن است که‌کسی به مرده‌ای بگوید: «مرا دریاب. مرا کمک کن. از من شفاعت کن. مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها» ؛ زیرا تنها خدا بر آن امور قدرت دارد. (۳)

همچنین می‌گوید: «اگر کسی این‌گونه بگوید، باید توبه کند. اگر توبه نکرد، کشتنش واجب است» .(۴)

ابن‌تیمیه بدون توجه به سیره سلف می‌گوید:

هیچ‌کس از گذشتگان امت، نه در عصر صحابه و نه در عصر تابعان یا تابعان تابعان، نماز و دعا را کنار قبر پیامبران انتخاب نمی‌کردند. هرگز از آنان درخواست نمی‌کردند و به آنان استغاثه نمی‌جستند، نه در غیاب و نه کنار قبرشان. (۵)

۱- مجموع فتاوای بن باز، ج۲، ص ۵۵۲.

۲- همان.

۳- الهدیهٔ السنیه، ص ۴۰.

۴- زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۵- الهدیهٔ السنیه، ص ۱۶۲.

ص:۱۴۰

بن‌باز می‌گوید:

صدا زدن غیر خدا و کمک‌گرفتن از غیر خدا موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکان و بت‌پرستان است و حکم چنین فردی این است که مال و خونش حلال می‌شود، مگر اینکه توبه کند.(۱)

وهابیت درباره شفاعت معتقد است که اصل شفاعت مسلم است و حق مخصوص خداست و انبیا هم در روز قیامت شفاعت می‌کنند. اما در این دنیا نمی‌توان از آنان درخواست شفاعت کرد و باید فقط از خداوند چنین درخواستی کرد.

در کتاب «الهدیهٔ السنیه» چنین آمده است:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایر انبیا، اولیا و ملائکه فقط حق شفاعت را در آخرت دارند و واجب است که طلب شفاعت فقط از خداوند متعال باشد، نه ازآنان. در واقع گفته شود:

«خداوندا! شفاعت پیامبرمان محمد را در روز قیامت در مورد ما قبول فرما» . یا بگویی: «خداوندا! شفاعت بندگان صالحت را در مورد ما قبول فرما» . مانند این درخواست‌ها را فقط باید از خدا خواست، نه آنان. بنابراین گفته نمی‌شود «یارسول‌الله» یا «یاولی‌الله» از تو طلب شفاعت می‌کنم. در نتیجه، درخواست از آنان زمانی که در برزخ‌اند، از اقسام شرک است. (۲)

۱- مجموع فتاوای بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲- الهدیهٔ السنیه، ص ۴۲.

ص:۱۴۱

آنان معتقدند که انسان مرده، غایب است و دور از دسترس‌پس چگونه می‌تواند دعایی را اجابت کند.(۱)

نقد و ارزیابی وهابیت در مسئله شفاعت انبیا و اولیا

در ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که شفاعت همراهی یک انسان شایسته با کسی است که افزون بر عمل نیک، گناهانی نیز دارد و شفیع با این همراه شدن، او را نجات می‌دهد. انبیا، اولیا و صالحان به علت مقام و جایگاه ارزنده‌ای که نزد خداوند متعال دارند، مورد توجه خاص پروردگارند. به همین علت انسان گناهکار که ارتباط خود را با خدا و انبیا قطع نکرده است، از آنان می‌خواهد تا در حق وی دعا کنند. بنابراین درخواست دعا، امری پسندیده و بدون اشکال است واختصاص به قیامت ندارد. پس اگر کسی به برادر دینی خود بگوید التماس دعا، آیا باید او را متهم به شرک کنیم که چرا در دنیا چنین سخنی گفتی؟

افزون بر این، در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که شفاعت را به خدا اختصاص نمی‌دهد و می‌فرماید: مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها (نساء: ۸۵) . برخی مفسران اهل سنت، مانند نیشابوری در ذیل این آیه گفته‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکس برادر مؤمنش را دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود» . فخر رازی هم شفاعت را به دعا تفسیر می‌کند و در ذیل آیه وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً (غافر: ۷) می گوید: «این آیه بر شفاعت فرشتگان از گناهکاران

۱- تفسیر جزء آخر قرآن، بدون مؤلف، از کتب اهدایی وهابیت به حجاج با متن فارسی.

ص:۱۴۲

دلالت دارد» .(۱)

استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق مؤمنان و خویشتن، در آیه ۱۹ سوره محمد، استغفار پیامبر در حق گناهکاران، در آیه ۶۴ سوره نساء و طلب آمرزش برادران یوسف از یعقوب در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف، همگی بر مشروع بودن طلب شفاعت دلالت دارند.

در روایات اهل سنت آمده است که انس گفت: «از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درخواست کردم تا روز قیامت مرا شفاعت کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز پذیرفت» . از ایشان پرسیدم: «کجا شما را بیابم؟» فرمود: «کنار صراط» .(۲)انس در همین دنیا از پیامبر خواست و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز نه تنها او را نهی نکرد که چرا چنین درخواستی کردی، بلکه وعده داد که چنین کاری را خواهد کرد.

درخواست شفاعت حتی پس از مرگ

ممکن است گفته شود این طلب شفاعت در حیات پیامبر بوده است، ولی منظور پس از مرگ آنان است. پاسخ این است: صحابه که گفتار و رفتارشان برای وهابیت حجت است پس از رحلت پیامبر هم طلب شفاعت می‌کردند. چنان‌که نقل کرده‌اند ابوبکر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، صورت مبارک آن حضرت را باز کرد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو! پاک زیستی و پاک رفتی. ما را نزد پروردگارت یاد کن» .(۳)آیا این عمل

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۷، صص ۳۳ و ۳۴.

۲- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲.

۳- الدرر السنیه، احمد زینی دحلان، ج ۱، ص ۳۴.

ص:۱۴۳

ابوبکر مصداق طلب شفاعت است یا خیر؟

در جریان بحث امام مالک و منصور دوانیقی در مسجدالنبی، منصور از مالک سؤال کرد که چگونه دعا کنم؟ به سوی قبله یا قبر پیامبر؟ مالک پاسخ داد:

چرا از این شخصیت یگانه روگردانی، درحالی‌که او وسیله تو و پدرت آدم (علیه السلام) در پیشگاه خداوند است. پس رو به سوی او کن و از او بخواه تا تو را شفاعت کند و خداوند شفاعت او را درباره تو بپذیرد.

سپس آیه ۶۴ سوره نساء را برای منصور تلاوت کرد.(۱)

در «شرح مواهب زرقانی» نیز آمده است: «وقتی دعاکننده بگوید: خداوندا! من به‌واسطه پیامبرم از تو طلب شفاعت می‌کنم. یا بگوید ای پیامبر رحمت! ما را نزد پروردگارت شفاعت کن. چنین دعاکردنی در حق او مستجاب می‌شود» .(۲)وهابیان که خود را سلفی می‌نامند، این عمل صحابه و تابعان و ائمه مذاهب را که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) صورت گرفته است، چگونه توجیه می‌کنند. بنابراین طلب شفاعت حتی پس از رحلت نبی و ولی، امری مسلّم و مورد تأیید پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دلیلی بر مشروع بودن آن است و مقامی است که خداوند به آنان داده است. البته شفاعت در آخرت مورد قبول وهابیان است که حدیث انس نیز بدان اشاره داشت.

اما درباره علم غیب انبیا باید گفت قرآن کریم علم غیب را به صورت

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

۲- به نقل از شواهد الحق نبهانی، ص۱۶۴.

ص:۱۴۴

استقلالی به خدا اختصاص داده است. در واقع، علم غیب دو قسم است؛ قسمی ذاتی است و از کسی گرفته نشده است که علم خداوند از این قسم است. قسم دیگر اعطایی است که خداوند به هر کس بخواهد می‌بخشد. چنان‌که آیاتی از قرآن کریم به آن اشاره کرده است؛ مانند آیه ۴۴ سوره آل‌عمران که می‌فرماید: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ ؛ «این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» . در آیه ۱۰۲ سوره یوسف هم این جمله را می‌فرماید. یا در آیه ۱۷۹ سوره آل‌عمران می‌فرماید:

وَ ما کانَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ

و ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار غیب آگاه کند [تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید] ولی خداوند از پیامبران خود، هرکس را بخواهد، بر می‌گزیند.

که استدراک با کلمه «لکن» دلیل بر این است که انبیا می‌توانند آگاه بر غیب شوند. همچنین در مورد علومی که غیر از انبیا و اولیا از آن محروم‌اند، می‌فرماید:

وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیکَ عَظِیماً (نساء: ۱۱۳)

و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو [همواره] بزرگ بوده است!

همچنین می‌فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَض-ی مِنْ رَسُولٍ (جن: ۲۶ و ۲۷)

ص:۱۴۵

دانای غیب، اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که [آنان را برگزیده و] از آنان راضی است.

در تفسیر آیه وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ ؛ «وکسی از علم او آگاه نمی‌شود جز به مقداری که او بخواهد» . (بقره: ۲۵۵) مفسران اهل‌سنت، مانند صاحب معالم التنزیل، بیضاوی، خازن، جلالین و. . . گفته‌اند: «منظور این است که فقط رسولانش را از آن علم‌غیب آگاه می‌کند» .(۱)

چگونه وهابیان علم غیب انبیا را منکرند، در صورتی که خداوند آن را در اختیارشان قرار می‌دهد. قرآن کریم در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ؛ «و این‌گونه ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نشان دادیم» . (انعام: ۷۵) «ابن‌حجر» می‌گوید خداوند، تمام کائنات در آسمان‌ها و آنچه بالای آنها بود را به وی نشان داد. چنان‌که در جریان معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که خداوند آنچه در زمین‌های هفت‌گانه و زیر آنهاست، به او نشان داد.(۲)

در همین کتاب از قول «عمر» نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی میان ما از شروع خلقت تا داخل‌شدن اهل بهشت به جایگاهشان و اهل آتش به دوزخشان، خبر داد. (۳)همچنین درباره فردی که به حضرت سلیمان (علیه السلام) گفت: «من با یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد تو حاضر می‌کنم»

۱- نقل از: فجرالصادق، جمیل صدقی الزهاوی، ص ۱۰۲.

۲- فجر الصادق، ص۱۰۴.

۳- همان.

ص:۱۴۶

خداوند می‌فرماید: «[او] دانشـی از کتاب [آسمانی] داشت» .(۱)دانشـی که دیگران از آن بی‌بهره بودنـد که در واقع، همان اطلاع از غیب است.

بنابراین پیامبری که علم کل کتاب نزد اوست و خداوند آنان را از غیب آگاه می‌کند، چگونه نتواند از غیب خبر دهد.

این عقیـده آنـان ضـمن مخـالفت با آیات قرآن، با سـیره سـلف مخالف است؛ زیرا آنان‌پس از مرگ پیامبر (صـلی الله علیه و آله) به سوی قبر ایشان می‌آمدنـد و از آن حضرت با خواندن همین آیات، طلب بخشـش می‌کردند و به آن حضـرت متوسل می‌شدند. این جریان مصادیق زیادی دارد که برخی از آنها را تقی‌الدین سبکی شافعی در شفاء السقام‌آورده است.(۲)

توسل به انبیا

از موضع‌گیری‌های دیگر وهابیت در مورد انبیا و اولیا، جلوگیری از توسل به آنان و زیارتشان است. این نظریه شورای فتوای وهابیان است که می‌نویسـند: «توسـل به ذات پیامبر و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. همچنین توسل به آبروی پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و غیر او حرام است» .(۳)

این سـخن وهابیان مخالف با سیره عملی صحابه و مسلمانان در زمان حیات و وفات رسول خداست زیرا ابن‌تیمیه در کتاب «مجموعهٔ الرسائل» می‌گوید:

اهل علم اجماع دارند که اصحاب در زمان آن حضرت، به او

۱- نمل: ۴۰.

۲- شفاء السقام، ص ۳۰۵.

۳- البدع و المحدثات و ما لا اصل له، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

ص:۱۴۷

متوسل می‌شدند و طلب شفاعت می‌کردند و پس از رحلت آن حضرت هم در سال قحطی، عمر به عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوسل شد.

وی همچنین در همین کتاب، جریان حدیث «ضریر» را ذکر می‌کند که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و از نابینایی خویش شکایت داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز او را امر به توسل به خویش کرد. او چنین کرد و بینا شد. (۱)این عمل صحابه چنین نبود که فقط مختص زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد بلکه حتی پس از رحلت آن حضرت نیز ادامه داشت و این‌گونه نبود که وهابیان بگویند توسل به آن حضرت اختصاص به حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته است؛ چنان‌که در منابع شیعه و اهل سنت موارد بسیاری وجود دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شخصی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکرر نزد عثمان‌بن عفان می‌رفت و مشکلش حل نمی‌شد. با توصیه عثمان بن حنیف، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و متوسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد، بدین وسیله مشکل او حل شد. (۲)این جریان نمونه و شاهدی است که این فتوای وهابیان نیز بی‌مبنا و مخالف روایات و حتی سنت و سیره سلف است.

«دارمی» در سنن خویش، جریان قحطی مدینه را ذکر می‌کند که مردم نزد عایشه آمدند و از قحطی شکایت کردند و عایشه نیز توصیه کرد نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروند و دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنندتا مانعی بین قبر

۱- مجموعة الرسائل، ج۱، ص ۱۰.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۲، ص۱۱۸؛ الاصابه، ابن عبدالبر، ج۴، ص۳۸۲.

ص:۱۴۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آسمان نباشد. آنان چنین کردندو خداوند به برکت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باران فرستاد و مدینه و اهلش را سیراب کرد.(۱)

وهابیت این عمل سلف را چگونه توجیه می کنند و چگونه به خود حق می‌دهند که با ادعای سلفی بودن، عمل سلف را حرام شمارند.

این سخنان چگونه سازگار است با جریانی که در زمان عمر پیش آمد که مردم بر اثر خشک‌سالی نزد او آمدند و چاره‌جویی کردند. آن‌گاه قرار شد فردی کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رود تا متوسل به حضرت شود. سپس در عالم رؤیا به آن فرد گفته شد که نزد عمر برو و بگو به زودی مردم سیراب خواهند شد.(۲)یا جریان آن اعرابی که پس از چند روز از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنار قبر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) آمد و به او متوسل شد. (۳)

با توجه به نظر این گروه، باید تمامی سلف، مشرک و اهل بدعت باشند؛ زیرا براساس اسناد معتبر اهل سنت، چه در حال حیات و چه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، سیره آنان بر این استوار بوده استو هیچ‌گونه منعی هم در روایات از این عمل نشده است. همچنین تمامی مسلمانان از زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاکنون، بر این عقیده‌اندو تنها گروه اندک بدعتگذار وهابیت، خود را از تمامی مسلمانان جدا می‌دانند.

۱- سنن دارمی، ج۱، ص۴۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۱.

۳- همان، ص ۱۳۶۱.

ص:۱۴۹

فصل ششم: بزرگداشت نام و یاد اولیا و انبیا و مخالفت وهابیان با آن

اشاره

زنـده نگه‌داشـتن نـام و یاد و آثار انبیا و اولیای الهی، یکی از توصـیه‌های قرآن کریم و روایات است و سـیره پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و اهـل بیت (علیهم السـلام) و بزرگـان مـذاهب از زمان سـلف تاکنون، این چنین بوده است. شـیوه‌ها و روش‌های مختلفی برای معرفی بزرگـان دین وجـود دارد؛ روش‌هـایی همچون برگزاری مراسم گرامیـداشت آنـان، چه در رحلت و چه در تولـد آنـان، بیـان فضایل و مصائب آنان و. . . .

چگونه بشـر به زنده ماندن یاد خود و خانواده‌اش علاقه‌مند است و هیچ‌گاه راضی نیست نام او فراموش شود، ولی انبیا و اولیای الهی که برگزیدگان بشرند، نباید نامشان زنده بماند و یادشان گرامی داشته شود؟

قرآن کریم به علاقه‌مند بودن به آنان سفارش می‌کند و می‌فرماید:

ص:۱۵۰

بگواگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.(۱)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود «هیچ‌یک از شما ایمان نخواهد داشت، مگر اینکه من و اهل بیتم، محبوب‌ترین انسان‌ها نزد او باشیم» .(۲)در این سخن، دوست‌داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) شرط ایمان دانسته شده است. بنابراین کسی که محبت آنان در دلش نباشد، ایمانش کامل نیست. در ادامه روایت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مؤمن باید ما را حتی از فرزندانش و تمام مردم بیشتر دوست بدارد» . در برخی روایت‌ها آمده است: «بنده‌ای وارد [دژ] ایمان نمی‌شود، مگر اینکه مرا بیشتر از خودش دوست بدارد و اهل مرا از اهل خود و ذات مرا از ذات خود محبوب‌تر بدارد» .(۳)

ازاین‌رو کسی که به حکم فطرت، علاقه‌مند به زنده ماندن یاد و خاطره خود است، باید به حکم قرآن علاقه بیشتری به زنده نگه‌داشتن یاد و نام انبیا و اولیا داشته باشد؛ زیرا لازمه دوست‌داشتن آنان به‌ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاک او گرامیداشت مقام آنان است.

۱- توبه: ۲۴.

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۲۳؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص۷۶.

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۰۷.

ص:۱۵۱

قرآن از مقامات انبیا و اولیا به نیکی و عظمت یاد می‌کند، تا مردم با الگوهای زندگی خویش بهتر آشنا شوند. خداوند می‌فرماید: «آنان [خاندانی بودند که] همواره در کارهای خیر به سرعت اقدام می‌کردند و از روی بیم و امید ما را می‌خواندند و پیوسته برای ما [خاضع و] خاشع بودند» .(۱)یا درباره داود (علیه السلام) می‌فرماید: «در برابر آنچه می‌گویند شکیبا باش و به خاطر بیاور بنده ما داود صاحب قدرت را که او بسیار توبه‌کننده بود» . (۲)یا در مورد اقتدار و بصیرت حضرت ابراهیم، اسحق و یعقوب (علیهم السلام) می‌فرماید: «و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان قدرت و بصیرت» .(۳)

در مورد اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز آیات مختلفی نازل شده است؛ مانند آیه ۸ سوره انسان که از آنان برای از خودگذشتگی و بخشیدن غذای خویش به یتیم و اسیر و مسکین تمجید می‌کند. یا آیه ۵۵ سوره مائده که به بخشیدن انگشتر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) اشاره داردو ده‌ها آیه دیگر که انبیا و اولیای الهی را می‌ستاید. این معرفی و تمجید از سوی خداوند، ضمن تأییدکردن آنان، این عمل را برای مؤمنان الگو قرار می‌دهد. بنابراین اگر کسی از نبی یا ولی تمجید یا تکریمی کند، بر اساس این اصل قرآنی، نه تنها بدون اشکال است، بلکه لازم است که نام و یاد آنان را زنده بدارد تا دیگران نیز روش زندگی و بندگی خدا را بیاموزند.

۱- انبیاء: ۹۰.

۲- ص: ۱۷.

۳- ص: ۴۵.

ص:۱۵۲

نظر وهابیان درباره بزرگداشت انبیا و اولیا

آنان سعی دارنـد تا نام و یاد اولیای الهی فراموش شود. بنابراین هرکس مراسم یادبودی برای آنان بگیرد یا بنایی بر قبر آنان بسازد، او را به کفر و شرک متهم می‌کنند و آن آثار را نیز نابود می‌سازند.

ابن‌تیمیه می‌گوید:

جشن‌گرفتن و شادمانی، در روز تولد پیامبر، بدعتی است که پایه و اساسی در دین ندارد و گذشتگان (چه اهل بیت (علیهم السلام) و چه دیگران) این روز را عیـد قرار ندادنـد تـا مردم شادی کننـد یا اعمالی را در این روز انجام دهنـد. چنین اعمالی از نصارا در ایام تولد حضـرت عیسـی (علیه السـلام) یا از یهود و. . . سر می‌زند. ازاین‌رو آنچه مردم در روز تولد پیامبر (صـلی الله علیه و آله) انجام می‌دهند، یا شـباهت به عمل مسـیحیان دارد، یا چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوست دارند و می‌خواهند به آن حضرت احترام کننـد، چنین عملی را انجام می‌دهند. ولی باید دانست که هیچ‌یک از گذشـتگان، در این روز برای احترام به پیامبر (صـلی الله علیه و آله) مراسم جشن برپا نمی‌کردند. اگر این عمل دارای خیر محض بود یا حتی رجحان شـرعی داشت، گذشـتگان در برپایی آن از ما سزاوارتر بودند.(۱)

وهابیان چنین برنامه‌هایی را عبادت می‌داننـد و آن را پرسـتش غیر خـدا و شـرک در بنـدگی معرفی می‌کننـد؛ چنان‌که آقای «محمد حامد الفقی» می‌گوید: «یادواره‌ها و برپا کردن جشن در ایام ولادت یا رحلت اولیا،

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳.

ص:۱۵۳

پرستش آنان حساب می‌شود و نوعی عبادت و تعظیم آنان است» .(۱)

بن‌باز، مفتی معروف سعودی می‌نویسد:

لایجوز الاحتفال بمولد الرسول (صلی الله علیه و آله) ولا غیره، لأنّ ذلک من البدع المحدثهٔ فی الدین. لأنّ الرسول (صلی الله علیه و آله) لم یفعله ولاخلفاؤه الراشدون ولاغیرهم من الصحابهٔ ولا التابعون لهم بإحسان فی القرون المفضّلهٔ.(۲)

مراسم میلاد پیامبرگرامی (صلی الله علیه و آله) جایز نیست و بدعت در دین محسوب می‌شود؛ زیرا رسول گرامی، خلفای راشد، صحابه حضرت و دیگر تابعان، چنین مراسمی را انجام نمی‌دادند.

بدعت بودن مراسم سوگواری پیامبران و صالحان

فتوای هیئت افتای سعودی در پاسخ به سؤالی درباره مراسم سوگواری چنین است:

لایجوز الاحتفال بمن مات من الأنبیاء والصالحین ولا إحیاء ذکراهم بالموالد و. . . لأنّ جمیع ما ذکر من البدع المحدثهٔ فی الدین، و من وسائل الشرک.(۳)

مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به حساب می‌آید.

۱- ملل و نحل، جعفرسبحانی، ج۴، ص۴۹۰.

۲- مجموع فتاوی و مقالات متنوعهٔ، ج۱، ص۱۸۳؛ فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والإفتاء، ج۳، ص۱۸.

۳- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والإفتاء، ج ۳، ص۵۴.

ص:۱۵۴

وهابیان می گویند:

درود فرستادن بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از اذان و بعد از اذان، از بدعت‌هایی است که در دین ایجاد شده است و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکس بر دستورهای دینی ما چیزی بیفزاید، مردود است» . همچنین فرمود: «هرکس عملی را انجام دهد که ما به آن دستور نداده‌ایم، پذیرفتنی نیست» . (۱)

همین مطلب در نوشتار بن‌باز، مفتی اعظم سعودی نیز آمده است.(۲)

نقد نظر وهابیان

روش وهابیت خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند در قرآن خواستار تعظیم نام و یاد انبیا و اولیا شده، و به نگهداری آثار و حفظ بزرگی آنان دستور داده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (نور: ۳۶) همچنین کسانی را که شعائر الهی را تکریم و تعظیم می کنند و در حفظ آنان می کوشند، مورد تمجید قرار می‌دهد و این عمل آنان را نشانه تقوا و فضیلت دانسته استو می‌فرماید: ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ (حج: ۳۲) .

در واقع این دیدگاه وهابیان، مستند به برخی روایات است که از لحاظ سند مخدوشو دارای برخی راویان مجهول یا غیر معتبر است. افزون بر اینکه این روایات، در تعارض با روایات فراوانی است

۱- فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج۲، ص۵۰۱.

۲- فتاوی إسلامیة، ج ۱، ص۲۵۱.

ص:۱۵۵

که گریه‌کردن بر مردگان، مجالس یادبود گرفتن برای آنان و. . . را مجاز می‌دانند.

تکریم و تعظیم انبیا و اولیا از شعائر الهی است

از آنجا که قرآن بر تعظیم شعائر الهی تأکید می‌کند، می‌توان گفت مراسم سالروز ولادت یا شهادت انبیا و اولیا، جزء این شعائرند؛ زیرا معرفی آنان به بشر و زنده نگه‌داشتن نام و یاد انبیا از مصادیق تعظیم شعائری است که نشانه تقوای دل انسان‌هاست. قرآن کریم به چنین تعظیم شعائری دستور می‌دهد و می‌فرماید: «و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌ها [ی آنها] است» .(۱)و این عمل را از سوی خودِ پروردگار متعال ذکر می‌کند و می‌فرماید: «و آوازه تو را بلند ساختیم» .(۲)

همچنین آیات بسیاری، از پیامبران خدا به نیکی یاد می‌کند؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

آنان [خاندانی بودند که] همواره در کارهای خیر به سرعت اقدام می‌کردند و از روی بیم و امید ما را می‌خواندند و پیوسته برای ما [خاضع و] خاشع بودند.(۳)

ولی با این همه، وهابی‌ها با برنامه‌هایی که در راستای زنده نگه‌داشتن نام و یاد انبیاست، مخالفت می‌کنند. البته جای شگفتی است که همان

۱- حج: ۳۲.

۲- انشراح: ۴.

۳- انبیاء: ۹۰.

ص:۱۵۶

هیئت افتا در رابطه با مراسم جشن‌های دولتی می‌نویسد:

اگر مقصود از برگزاری مراسم عید به علت مصلحت ملت و تنظیم امور کشور باشد، همانند هفته پلیس، شروع سال تحصیلی، گردهمایی کارمندان دولتی و امثال آنها که قصد تقرب و عبادت در آن نیست، مانعی ندارد و شامل نهی پیامبر نمی‌شود.(۱)

بدیهی است که چنین تفکری، نهایت تحجرگرایی است؛ زیرا گذشته از اینکه مخالفت با برپایی جشن تولد، مخالفت با امری فطری است، هیچ تفاوتی میان جشن ولادت با جشن‌های دیگر وجود ندارد؛ زیرا کسانی که برای اولیای خود مراسم جشن می‌گیرند، هیچ‌گونه قصد تقرب یا عبادت ندارند و انجام‌دادن آن را به قصد گرامیداشت بزرگان و به مصلحت اسلام و مسلمانان می‌دانند.

مسلمانان از زمان نزول قرآن و روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین برداشتی داشتند که بزرگداشت اولیا و انبیا، جزء تعظیم شعائر است. چنان‌که «قسطلانی» در کتاب «المواهب اللدنیه» و «حسین‌بن محمد »، معروف به «دیار بکری» از قاضیان مکه، در تاریخ خود می‌نویسند:

مسلمانان پیوسته ماه میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را جشن می‌گیرند، اطعام می‌کنند، شب‌ها صدقه می‌دهند و اظهار شادمانی می‌کنند. در نیکی به فقیران اصرار می‌ورزند و به خواندن مولودی می‌پردازند. (۲)

۱- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والإفتاء، ج۳، ص۸۸.

۲- المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۷؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳.

ص:۱۵۷

افزون بر این، هیچ‌گونه نهیی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به برگزاری این مجالس نرسیده‌است؛ به‌ویژه اینکه چنین مراسم‌هایی در حضور خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) صورت گرفته استو حتی آن حضرت از گریه زنان و عزاداری آنان هم نهی نکرده است.

ابن‌عبدالبر می‌نویسد:

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جنگ احد برمی‌گشت، مشاهده فرمود که زنان انصار برای شوهرانشان که در جنگ به شهادت رسیده بودند، گریه می‌کنند. حضرت فرمود: «اما حمزه، عزادار و گریه‌کننده ندارد» . آن‌گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید و وقتی بیدار شد، دید که زنان برای حمزه گریه می‌کنند. این رسم تا کنون ادامه دارد و مردم بر هیچ مرده‌ای گریه نمی‌کنند، مگر آنکه ابتدا بر حمزه می‌گریند. (۱)

اینکه وهابیان صلوات فرستادن در اذان را بدعت می‌دانند، مخالفت صریح با آیاتی است که درود خدا و فرشتگان را بر پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله) بیان می‌کند و می‌فرماید: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید» .(۲)این آیه، زمان درود را نفرموده که چه وقتی درود بفرستید، بلکه مطلق فرموده است. به یقین، درود بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مصداق بارز «ذکر» است که در هر حال پسندیده است.

۱- اسدالغابهٔ، ج۲، ص۴۸.

۲- احزاب: ۳۳.

ص:۱۵۸

ص:۱۵۹

فصل هفتم: دعوت قرآن به پیروی از سنت پیامب (ص)

اشاره

قرآن کریم، پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را واجب، و عمل به سنتش را عامل وحدت و یکپارچگی امت می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید

ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر: ۷)

آنچه را پیامبر برای شما آورده، بگیرید [و اطاعت کنید] و از آنچه شما را نهی کرده، خودداری کنید.

بنابراین نباید از عمل پیامبر سؤال و به آن اشکال کرد؛ چنان‌که امام‌صادق (علیه السلام) فرمود:

اگر مردم خدا را بپرستند، شریکی برای او نگیرند، نماز را به پا دارند، زکات بدهند، حج خانه خدا کنند و روزه ماه رمضان بگیرند، ولی در کاری که خدا یا رسولش کرده‌است اشکال کنند [مثلاً بگویند که چرا چنین کرده است. اگر خلاف این را می‌کرد، بهتر بود] یا این اشکال در دلشان باشد [و به زبان نیاورند]، به همین مقدار مشرک شده‌اند.

ص:۱۶۰

آن‌گاه حضرت آیه ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا را تلاوت کرد. سپس فرمود: «بر شما باد به تسلیم شدن برابر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله)» .(۱)

همچنین خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را الگوی جامع معرفی می‌کند و می‌فرماید:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ (احزاب: ۲۱)

به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا۹ سرمشق نیکویی بود.

بنابراین هرگونه رفتار و گفتاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم الگوست و سنت ایشان نیز، به اتفاق فریقین، از منابع استنباط احکام دین به شمار می‌آید.

اطاعت خدا بدون پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) امکان‌پذیر نیست

خداوند شرط بندگی را در گرو پیروی محض از پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده، می‌فرماید:

مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً (نساء: ۸۰)

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده‌است و کسی که سرباز زند، تو را نگهبان [و مراقب] او نفرستادیم [و در برابر او مسئول نیستی].

همچنین می‌فرماید:

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ

۱- اصول کافی، ج۱، ص ۳۹۰.

ص:۱۶۱

لایَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً (نساء:۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند. سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنندو کاملاً تسلیم باشند.

شأن نزول این آیه درباره اختلاف یکی از مهاجران با انصار مدینه بر سر آبیاری نخلستان بوده است؛ آنان برای داوری نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتند. ولی مرد انصار از داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) خشمگین شد و ایشان را به طرفداری از مرد مهاجر متهم کرد؛ به‌گونه‌ای که پیامبر ناراحت شد. پس از این واکنش مرد انصار این آیه نازل شد و سرپیچی وی را هشدار داد.(۱)در این آیه، سه دستور مهم برای مسلمانان وجود دارد:

۱. به داوری طلبیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همه اختلافات؛

۲. ناراحت نشدن از حکم پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ظاهر و باطن؛

۳. اجرای کامل دستورهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) . (۲)

آیات دیگری چون ۳۲ و ۱۳۲ سوره آل عمران نیز پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در راستای پیروی از خداوند می‌داند. بر این اساس می‌توان گفت آموزه‌های نبوی همان آموزه‌های وحیانی است و همان‌گونه که اطاعت خداوند در قرآن واجب است، اطاعت از دستورها و آموزه‌های نبوی نیز واجب است.

خداوند در آیه ۵۹ سوره نساء، آیه نخست سوره انفال، آیه ۷۱ سوره

۱- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۹۱.

۲- پیام قرآن، ج ۳، ص ۳۶۶.

ص:۱۶۲

توبه و ۴۷ سوره نور، پیروی از سـنت پ-یامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نشانه ایمان شخص معرفی می کند. بنابراین کسی که از سنت پیامبر پیروی نمی کنـد، مسـلمان و موحد نیست، چرا که ایشان الگوی انسان است و جز به حق سـخن نمی گوید و هرچه سـنت اوست، همه بر اساس وحی است و چون معصوم است، خطا، نسیان و اشـتباه در او راه ندارد. ازاین‌رو سـنت نبوی چنان فراگیر است که مفسـران و فقیهان گفته‌اند: «مراد از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قول، فعل و تقریرات آن حضرت است» . از آنجا که قرآن، کلیـات را بیـان می کنـد و سـنت و سیره آن حضـرت (صـلی الله علیه و آله) تفسیرکننده آیات است، آموزه‌های سـنت گسترده‌تر از آموزه‌هـای قرآنی است؛ برای نمونه، در قرآن فقط سـخن از وجوب نماز است. اما چگونگی انجام دادن آن از سـنت معلوم می‌شود. ازاین‌رو پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از معراج و خواندن نمازهای پنج گانه، به مؤمنان فرمود: «

صلّوا کما رایتمونی اصلّی » ؛ «آن‌چنان که من نماز می گزارم، نماز بگزارید» .

کیفیت امور دیگری چون جهاد، زکات، صدقه، حج و. . . نیز از سنت فهمیده می‌شود.

حیات‌بخشی سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

قرآن کریم، سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را حیات‌بخش مردم معرفی کرده است. چنان‌چه مردم دعوت پیامبر را اجابت کنند، به حیات دنیوی و اخروی می‌رسند. خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ

ص:۱۶۳

تُحْشَرُونَ (انفال: ۲۴)

کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد و بدانید خداوند [به اندازه‌ای به شما نزدیک است که] میان انسان و قلب او حایل می‌شود و همه شما به سوی او محشور می‌شوید.

حیات‌بخشی آموزه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار واضح است: آموزه‌هایی مانند یکتاپرستی، دوری کردن از فتنه، شرک، خونریزی، فساد و. . . اما اشتباه وهابیان در این است که می‌پندارند برخی سنت‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) که حتی بر پایه تأیید و تقریر ایشان هم است، پس از رحلت آن حضرت بی‌اعتبار می‌شود؛ مانندتوسل به آن حضرت (صلی الله علیه و آله) و رعایت حرمت حضور آن حضرت پس از رحلتش که آیه ۳ سوره حجرات به آن اشاره می کند. آنان پیامبر را پس از رحلتش، مرده‌ای می‌دانند که توان پاسخگویی و اجابت را ندارد. درحالی‌که قرآن کریم سخن گفتن‌پیامبران را با قومشان، سخن گفتن و پرسش پیامبر (صلی الله علیه و آله) از انبیای پیشین و سلام بر آن حضرت را کنار سلام خداوند به انبیا مطرح می کند. اینها همگی نشان‌دهنده شنیدن و قدرت پاسخگویی آنان است.

بنابراین آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گفتار، رفتار و تقریر خود برای امت اسلام ارائه کرده، احیاگر است؛ چه در حیات آن حضرت باشد و چه پس از مرگ آن حضرت. قرآن کریم در تأیید سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی (نجم: ۳ و۴) به این معنا که چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) انسانی الهی است، آموزه‌های او نیز الهی استو چون خداوند

ص:۱۶۴

جاودان است، آنچه رنگ الهی پذیرد نیز ماندگار است. ازاین‌رو برخی مفسران آیه وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ (الرحمن: ۲۷) را به همین معنا گرفته‌اند که‌آنچه وجهه الهی داشته باشد، ماندگار است و غیر آن، فناپذیر است.

پیامدهای پیروی‌نکردن از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

همان‌طور که خداوند متعال در قرآن کریم به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می‌دهد، اطاعت از ایشان را، اطاعت از خداوند و شرط تحقق ایمان کامل و توحید، و پیروی نکردن از او را کفر می‌داند. خداوند می‌فرماید:

قُلْ أَطِیعُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ (آل‌عمران: ۳۲)

بگواز خدا و پیامبر اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.

ص:۱۶۵

فصل هشتم: دعوت قرآن و سنت به پیروی اهل بیت (ع) و مخالفت وهابیان با آن

اهل بیت (علیهم السلام) چه کسانی‌اند؟

بی‌شک انسان‌ها، برای شناخت و درک بیشتر، به نیرویی فراتر از حواس پنج‌گانه احتیاج دارند تا هم جهان مادی را بهتر بشناسند و هم از جهانی آگاه شوند که از طریق ابزار عقل و حس درک‌شدنی نیست. به یقین آن نیرو، وحی الهی است‌که پیام الهی را از طریق بندگان شایسته خدا (پیامبران) در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد. قرآن کریم نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ؛ «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید» . (نحل: ۴۳)

اهل ذکر کسانی‌اند که افزون بر علومی که دیگران دارند، اطلاعات بیشتری برای رفع نیازهای بشر، در اختیارشان است. علوم آنان اکتسابی و بر پایه آزمون و خطا نیست، بلکه موهبتی الهی است. مسلّم است علمی

ص:۱۶۶

که از علم مطلق الهی نشئت بگیرد، خطا در آن راه ندارد و تنها راه سعادت انسان از طریق این علم است.

همچنین قرآن کریم برای شناخت بهتر و شایسته‌ترخداوند و آگاهی از ویژگی‌های پروردگار، سفارش می‌کند تا با مراجعه به بندگان برگزیده خدا، به آن شناخت حقیقی برسند. ازاین‌رو می‌فرماید:

سُبْحانَ اللهِ عَمَّا یَصِفُونَ * إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ (صافات: ۱۵۹ و ۱۶۰)

خداوند منزه است از آنچه توصیف می‌کنند، مگر بندگان مخلَص خدا.

در واقع با فهم مطلق بشر نیز نمی‌توان خدا را آن‌گونه که شایسته است، شناخت. مگر بندگان مخلَص که می‌توان در شناخت خدا، به آنان اعتماد کرد.

حال سخن در این است که اهل ذکر چه کسانی‌اند؟ آیا فقط پیامبران الهی‌اند یا اوصیای آنان را هم شامل می‌شود؟ به یقین، با وجود شواهد مسلم تاریخی، مسلمانان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) مراجعه می‌کردند تا مشکلات مهم را از طریق او حل کنند. این دلیل روشنی است که اهل بیت پیامبر را می‌توان از اهل ذکر دانست؛ زیرا آنان همواره مرجع علمی مردم بوده‌اند.

با رجوع به روایات مشترک شیعه و سنی در مرجعیت علمی اهل‌بیت (علیهم السلام) ، علت این دستور الهی روشن می‌شود؛ زیراپیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «

انا مدینهٔ العل م

وعلی بابها » .(۱)پس عالم‌ترین شخص بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی بن

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

ص:۱۶۷

ابی‌طالب (علیه السلام) است که دروازه شهر علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. خود آن حضرت در ادامه حدیث فرمود: «کسی که دنبال علم است، از در آن وارد شود» . همچنین طبق روایات شیعه و سنی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از خود هزار در از علم را در اختیار علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) قرار داد. (۱)

ممکن است گفته شود این سخن را در مورد علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) پذیرفتیم، در مورد بقیه ائمه (علیهم السلام) چطور؟ پاسخ این است که‌شواهد تاریخی این سخن را تأیید می کند که آنان نیز پس از علی‌بن ابی‌طالب (علیه السلام) عالم‌ترین انسان‌ها و مرجع علمی مردم بودند. وهابیان درباره امام‌صادق (علیه السلام) همین اعتراف را کرده‌اند، ولی سایر ائمه (علیهم السلام) نیز به همین صورت بودند. دست‌کم در کتاب‌های بسیاری که برخی از آنها را بزرگان اهل سنت نوشته‌اند، ائمه شیعه‌را عالمان آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده‌اند.

اهل بیت (علیهم السلام) همتای قرآن کریم

توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پیروی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) در حدیث ثقلین آمده است. همان‌طور که مردم به قرآن تمسک می کنند، باید به اهل‌بیت (علیهم السلام) هم تمسک کنند؛ زیرا در حدیث ثقلین فرمود: «

ما ان تمسکتم لن تضلوا ابدا »(۲)؛ «تا زمانی که (به این دو) تمسک کنید، گمراه نمی‌شوید» . بنابراین پیروی‌نکردن از اهل بیت (علیهم السلام) موجب گمراهی است.(۳)

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۲۱.

۲- سنن ترمذی، ج۵، ص ۳۲۹؛ فتح الباری، ج۵، ص ۲۶۸.

۳- این حدیث در منابع شیعه و سنی آمده است. هرچند تعبیر آنان در برخی منابع، «کتاب الله و سنتی» است. ولی آنچه قبلاً در صحیح مسلم ذکر شد، «اذکرکم الله فی اهل بیتی» سه بار تکرار شده است: صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابه، باب فعل علی، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

ص:۱۶۸

پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن کریم

آیات متعددی از قرآن کریم مردم را به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) دعوت می کند. البته برخی آیات، به صورت صریح و برخی دیگر با بیان فضیلت‌های آنان، مردم را به سوی آنان دعوت می کنند. درباره حضرت‌علی (علیه السلام) آیات متعددی نازل شده است. رشادت‌ها و ایثار او در جنگ‌های مختلف کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) برکسی پوشیده نیست. به اعتراف خود اهل‌سنت، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) محل رجوع علمی مردم بود. چنان‌که حدیث مشترک شیعه و سنی شاهد آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

انا مدینهٔ العلم و علی بابها... (۱)

من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است. کسی که می‌خواهد وارد این شهر شود، باید از دروازه آن وارد شود.

یا حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) هزار در از علم به رویم گشودکه از هر دری هزار در دیگر باز می‌شد» .(۲)در «فتح الباری» ، از «ابی‌الطفیل» نقل می کند که شاهد بودم که علی (علیه السلام) می‌فرمود:

از من بپرسید. به خدااز چیزی سؤال نمی کنید، مگر اینکه به شما خبر می‌دهم. از کتاب خدا بپرسید. به خدا قسم هیچ آیه‌ای نیست، مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز، در دشت نازل شده است یا در کوه.(۳)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۲۰۰ ذیل آیه إِنَّ اللهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ... آل‌عمران: ۳۳ .

۳- فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹؛ ر. ک: کنزالعمال، ج۱۳، ص۱۶۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۷؛ اسدالغابه، ج۴، ص۲۲.

ص:۱۶۹

این تنها چند نمونه از فضایل علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در منابع اهل‌سنت بود که بیان شد. درباره دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز همین‌گونه است.

مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم السلام)

اهـل بیت (علیهم السـلام) در کلام پیامبر (صـلی الله علیه و آله) ، همتای قرآن و مرجع دینی مسـلمانان معرفی شده‌انـد. بنابراین امر و نهی اهل بیت (علیهم السـلام) ، همان امر و نهی پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و قرآن کریم استو پیروی گزینشـی از آنان ثمر بخش نخواهد بود.

محبت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن کریم

دربـاره محبت و دوسـتی اهـل بیت (علیهم السـلام) آیـات متعـددی وجـود دارد؛ چنـان‌که خداونـد به پیـامب (صـلی الله علیه و آله) می‌فرمایـد: «به آنـان بگو: من هیـچ‌گونه اجر و پاداشـی از شـما بر این دعوت درخواست نمی‌کنم، جز دوست‌داشـتن نزدیکانم (اهل بیتم)» .(۱)

همه مسـلمانان در وجوب دوستی اهـل بیت (علیهم السـلام) هم عقیده‌انـد. امـا در چگونگی تحقق این محبت و دوستی اختلاـف‌نظر دارنـد سـخن در این است که آیـا ادعـای دوست‌داشـتن، به تنهـایی کـافی است؟ یا بایـد آثار دوستی در عمل ظاهر شود. اگر انسان کسی را دوست داشته باشد، به زنده نگه‌داشتن یاد، نام و آثار او اهمیت می‌دهد و سعی می‌کند از سیره و روش او پیروی کند.

۱- شوری: ۲۳.

ص:۱۷۰

اهل بیت از دیدگاه سلفیان و وهابیان

از نظر وهابیت، کلمه «اهل» در لغت به معنای همسر و کسانی است که با مرد در یک خانه زندگی می کنند. ازاین‌رو خویشاوندان را اهـل نمی گوینـد، مگر به صـورت مجـازی؛ همـان‌طور که خداونـد می‌فرمایـد: إِنَّ ذلِـکَ لَحَـقٌّ تَخـاصُمُ أَهْـلِ النَّارِ ؛ «گفت‌وگوهـای خصـمانه دوزخیـان، یک واقعیت است» . (ص: ۶۴) اهـل آتش دوزخ، کسانی‌انـد که در آتش دوزخ قرار دارنـد. همچنین خـداوند می‌فرماید: لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ ؛ «هرگز دوزخیان و بهشتیان، یکسان نیستند» . (حشر: ۲۰)

آنـان همچنین برای تأییـد دیـدگاه خویش که نگـاهی لغوی است، به اهـل کتـاب و اهـل ذکر، یعنی حاملاـن و یـاران کتاب و نیز به اهل‌مدینه و اهل‌القری، یعنی ساکنان شـهر و کسانی که همواره با مدینه‌اند، اسـتناد می کنند. (۱)آنان معتقدنـد اهل هر خانه، ساکنان آن خانه‌است؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها (نور: ۲۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید.

همان‌طور که بیان شد آنان در بیان مصادیق اهل، به معنای لغوی آن استناد می کنند. ازاین‌رو مؤلف کتاب «آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت» نیز به بیان «راغب اصفهانی» استناد می کند که می گوید: «اهل مرد، یعنی

۱- آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت، طه دلیمی، ص ۲۰ به بعد.

ص:۱۷۱

کسانی که با او در یک خانه زندگی می‌کنند. سپس این کلمه را تعمیم داده و در مورد خویشاوندان هم اهل بیت را به‌کار برده است» . سپس اضافه می‌کند که اهل و اهل بیت، یعنی کسانی که با او در یک خانه زندگی می‌کنند و این کلمه در قرآن نیز به همین معنا آمده است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: قُلْنَا احْمِلْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ (هود:۴۰) . در این آیه خداوند به حضرت نوح دستور می‌دهد تا خاندان خود را در کشتی سوار کند. آیات دیگری نیز وجود دارد که وهابیان برای تأیید گفتار خویش به آنها استناد می‌کنند. نویسنده کتاب مذکور در پایان این استنادات می‌گوید:

در همه شواهد قرآنی، کلمه اهل فقط بر کسانی اطلاق می‌شود که در یک خانه زندگی می‌کنند. پس خویشاوندان، اهل به شمار نمی‌آیند. زن نیز از اهل بیت و بلکه نخستین عضو خانه است. بنابراین به دلیل لغت، شریعت، عرف و عقل، اهل مرد، همسرش است.(۱)

نتیجه‌گیری آنان از این سخن این است که اهل بیت در آیه تطهیر فقط همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شامل می‌شود. اما غیر از همسران پیامبر را باید از دعای حضرت فهمید که آیا آیه، آنان را شامل می‌شود یا خیر؟ اگر دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نباشد، آیه نیز شامل آنان نمی‌شود.(۲)قرینه آن هم آیات قبل است که به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب شده که در خانه‌های خود بمانند و اگر منظور از خانه‌ها، خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز اهل

۱- آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت، ص ۲۵.

۲- همان، ص ۴۳.

ص:۱۷۲

خانه اویند که همان همسران آن حضرت‌اند. خانه علی (علیه السلام) نیز از خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) جدا بود. بنابراین امکان ندارد که به ذهن پیامبر یا کسی خطور کند که منظور از «اهل بیت» علی (علیه السلام) و خاندان او باشند.(۱)

نقد و ارزیابی

آنچه وهابیان در مصداق «اهل» به آن استناد می‌کنند، معنای لغوی آن است که نظیر آن را از مفردات راغب آورده‌اند. البته اهل سنت نیز در تعیین مصداق به همین معنای لغوی استناد می‌کنند و اهل خانه هرکسی را اهل آن فرد می‌گویند.(۲)در صورتی‌که راغب می‌گوید: «معنای اهل بیت از محدوده زنان و اهل خانه خود فراتر است و خویشان و قبیله او را نیز شامل می‌شود و اختصاص آن به فرزند و همسر نیاز به قرینه دارد» .

در «مصباح‌المنیر» تصریح شده است که «اهل» بر پیروان نیز اطلاق می‌شود: «وقد اطلق علی الاتباع» ؛ چنان‌که پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره «سلمان فارسی» فرمود: «

سلمان منا اهل‌البیت » . (۳)قرآن کریم درباره فرزند نوح می‌فرماید: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ (هود: ۴۶) . اگر کلمه اهل به زن و فرزند اختصاص داشت، نباید در اینجا نفی می‌کرد، در صورتی‌که می‌دانیم پسر نوح فرزند او بود و از مسیر نوح خارج شد، نه اینکه از فرزندی او خارج شده باشد. ازاین‌رو اهل را فقط اهل خانه دانستن، ادعایی بی‌دلیل است.

۱- آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت، ص ۴۵.

۲- مجموعه مقالات شانزدهمین همایش علمی - تحقیقی مذاهب اسلامی.

۳- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۹.

ص:۱۷۳

اهل بیت از نگاه اهل سنت

هر چند وهابیان خود را اهل سنت می‌دانند، اما با آنان هم‌اندیشه نیستند. بسیاری از علمای اهل سنت مصادیق اهل بیت (علیهم السلام) را مشخص کرده‌اند که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱. «ابوبکر نقاش» در تفسیر آیه تطهیر می گوید:

اجمع اکثر اهل التفسیر انها نزلت فی علی وفاطمهٔ والحسن والحسین.(۱)

بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که آیه تطهیر در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین [(علیهم السلام)] نازل شده است.

۲. «سمهودی» می گوید:

قالت فرقهٔ منهم الکلبی هم علی وفاطمهٔ والحسن والحسین خاصهٔ للاحادیث المتقدمهٔ.(۲)

گروهی، که کلبی از آنهاست، گفته‌اند: فقط علی، فاطمه، حسن و حسین [(علیهم السلام)] از اهل‌بیت‌اند به علت احادیثی که ذکر شد.

۳. «ابوبکر حضرمی» در کتاب «رشفهٔ الصادی» می گوید:

آنچه بیشتر علما گفته‌اند و بزرگان به صورت قطع برگزیده‌اند و دلایل فراوان بر آن دلالت می کند، این است که مقصود از اهل بیت در آیه، علی، فاطمه و دو فرزند آنان است و اختصاص آیه به آنان از جانب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جز به امر الهی و وحی آسمانی نبوده است و روایات در این‌باره بسیار است.(۳)

۱- تفسیر الکشف و البیان، ج۸، ص۳۶ پاورقی.

۲- همان.

۳- رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ابوبکر حضرمی، ج ۷، صص ۱۳ و ۱۶.

ص:۱۷۴

۴. «حاکم نیشابوری» پس از نقل حـدیث کساء و صـلوات بر آل پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و اینکه حـدیث کساء درباره آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، می گوید: «بدان علت حدیث کساء را آوردم تا روشن شود که مقصود از اهل بیت و آل پیامبر، اصحاب کسایند» .(۱)

۵. «حافظ سلیمان قنـدوزی حنفی» نیز در کتاب «ینابیع‌المودهٔ» می گویـد: «بیشتر مفسران برآن‌انـد که آیه تطهیر درباره علی، فاطمه، حسن و حسین [(علیهم السلام)] نازل شده است؛ زیرا ضمیرهای (عَنْکُمْ) و (یُطَهِّرَکُمْ) مذکر است» .(۲)

امام احمد در مسند خود می گوید:

پیامبر [(صـلی الله علیه و آله)]، فاطمه، علی، حسن و حسـین [(علیهم السلام)] را جمع کرد و عبا را بر سر آنها انداخت. سپس دستش را بر عبا کشیـدو فرمود: «خداونـدا! اینها آل محمدنـد. پس درود و برکاتت را بر محمـد و آل او قرار بـده. به راستی تو بزرگ و در خور ستایشی» .(۳)

همچنین فخر رازی نیز شـدت علاقه بین پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و این چهار وجود پاک را با کلمه «آل» بیان می کنـد. (۴)موارد دیگری نیز وجود دارد که اهل سـنت، اهل بیت را به پنـج تن اختصاص داده‌اند؛ همچنین روایاتی که درباره شأن نزول آیه تطهیر در تفاسیر دیگر اهل‌سنت وارد شده، فراوان است که به دلیل اختصار از آوردن همه آنها خودداری می کنیم. (۵)

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۴۹.

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳.

۴- مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۹۵.

۵- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

ص:۱۷۵

نهایت اینکه اهل سنت، زنان را نیز جزء اهل بیت به شمار می‌آورند. اما اینکه اهل بیت اختصاص به زنان داشته باشد، چنان‌که وهابیت دنبال این نظریه‌اند، تنها سخن «عکرمه» است که مقابل مشهور می‌گوید: «آنچه شما عقیده دارید درست نیست. بلکه آیه، مربوط به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) است» .(۱)افزون بر اینکه عکرمه توثیق نشده و نقدهایی بر او وارد است (۲)، از گفتارش پس به روشنی استفاده می‌شود که همه مخالف نظرش بوده‌اند و او در اعتقادش تنها بوده است. بنابراین می‌توان گفت که وهابیان طرفدار دیدگاه عکرمه‌اند و نظر اهل سنت، مخالف وهابیان است.

وهابیان درباره اهل بیت (علیهم السلام) ، دچار تناقض آشکارند؛ زیرا با وجود اینکه می‌کوشند فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را پنهان کنند، گاهی به حق آنان اعتراف می‌کنند. البته آنان به رعایت حقوق اهل بیت (علیهم السلام) پایبند نیستند؛ برای مثال «شیخ صالح درویش» در کتاب «محبت و شفقت صحابه و اهل بیت» ، لعن بر قاتلان امام حسین (علیه السلام) را جایز می‌داند و می‌گوید: «هرکس حسین را به شهادت رسانده یا در قتل او کمک کرده یا به آن راضی بوده است، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد» .(۳)ولی وهابیان، در فتوای اخیر قیامِ امام حسین (علیه السلام) را حرام اعلام کردندو آن را قیام علیه خلیفه مسلمانان دانستند. اگر قاتلان آن حضرت ملعون‌اند، باید اعتراف کنیم که حرکت امام حسین (علیه السلام) حق بوده و در نتیجه، طرف مقابل باطل

۱- درالمنثور، ج ۶، ص ۵۳۱.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۹۳- ۹۶؛ سیر اعلام‌النبلاء، ج ۵، صص ۱۸ و ۳۳.

۳- نقل از: مجموع الفتاوای شیخ الاسلام، ج ۴۰، ص ۴۳۷.

ص:۱۷۶

بوده‌است و دیگر دلیلی ندارد تا یزید را خلیفه مسلمانان، و خروج علیه وی را حرام بدانیم.

همچنین شیخ صالح درویش درباره علی‌بن ابی‌طالب (علیه السلام) در همین کتاب نقل می‌کند که «شیخ الاسلام»(۱)نظرش این بود که دشنام و لعن «علی» سرکشی بزرگی بود و به کسانی که مرتکب آن شدند، گروه باغی گفته شد.(۲)

آنان اظهار می‌کنند که ما با دشمنان علی (علیه السلام) ، دشمنیم و جنگ معاویه با علی (علیه السلام) را با استناد به صحیح مسلم و بخاری، جنگ اهل بغی با علی (علیه السلام) می‌دانیم. براساس حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «ای عمار! تو را گروه باغی می‌کشند» ، می‌گویند که این حدیث، جنگ‌کنندگان با علی (علیه السلام) را به جهنم دعوت می‌کند.(۳)پس باید در مسئله عدالت مطلق صحابه تجدید نظر شود؛ زیرا آنان در جنگ جمل با علی (علیه السلام) جنگیدند. در نتیجه باید کشته‌شدگان و سران فتنه همگی در آتش باشند.

ابن‌تیمیه و انکار فضائل اهل بیت (ع)

اشاره

از مبانی فکری «ابن تیمیه» ، انکار فضایل مسلّم اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. او در کتاب «منهاج‌السنهٔ» که به قول علامه امینی باید آن را «منهاج البدعهٔ» نامید، می‌نویسد:

نزول آیه شریفه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ. . . (مائده: ۵۵) در حق علی (علیه السلام) به اتفاق اهل علم، دروغ است. بعضی از

۱- منظور از شیخ‌الاسلام در تمام نقل قول‌های کتاب «محبت و شفقت» ، ابن تیمیه است.

۲- محبت و شفقت صحابه و اهل بیت ع ، ص ۱۰۹.

۳- همان، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

ص:۱۷۷

دروغگویان، حدیثی را جعل کرده و گفته‌اند: آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ. . . در شأن علی نازل شده است؛ هنگامی که او در نماز انگشترش را به فقیر صدقه داد. باید گفت به اجماع اهل علم، این مطلب دروغ و دروغ بودن آن آشکار است.(۱)

نقد و ارزیابی

این حدیث و شأن نزول آیه را بیش از ۶۶ نفر از محدثان و دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند.(۲)«آلوسی» از علمای بزرگ اهل سنت می گوید:

غالب الأخباریین علی أنّ هذه الآیهٔ نزلت فی علی کرّم اللّه وجهه.(۳)

بیشتر اخباری‌ها معتقدند که این آیه درباره علی‌بن ابی‌طالب [(علیه السلام)] نازل شده است.

سپس می‌افزاید که «حسّان» در این زمینه اشعاری سروده است. آن‌گاه اشعار او را ذکر می کند. ابن‌تیمیه در ادامه انکار فضایل می گوید:

وأمّا قوله وأنزل اللّه فیهم قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی

فهذا کذب ظاهر.(۴)

نزول آیه شریفه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً. . . در حق خاندان رسالت، دروغ است.

و حال آنکه بیش از ۴۵ نفر از بزرگان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.(۵)

۱- منهاج السنهٔ، ابن تیمیه، ج۲، ص ۳۰.

۲- الغدیر، امینی، ج۳، صص ۱۵۴ - ۱۶۲.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن، آلوسی، ج۶، ص۱۶۷.

۴- منهاج السنهٔ، ج۴، ص ۵۶۳.

۵- الغدیر، ج۳، ص۱۵۶.

ص:۱۷۸

وی همچنین درباره حدیث «

علی مع الحقّ والحقّ معه » می‌نویسد:

من أعظم الکلام کذباً وجهلاً فإنّ هذا الحدیث لم یروه أحد عن النبی (صلی الله علیه و آله) لا بإسناد صحیح ولا ضعیف.(۱)

از بزرگ‌ترین دروغ‌ها و نادانی‌هاست که این حدیث را از پیامبر بدانیم؛ زیرا این روایت را هیچ‌کس حتی با سند ضعیف، از پیامبر نقل نکرده است.

درحالی‌که جمعی از علمای بزرگ اهل سنت، همانند خطیب بغدادی، هیثمی، حاکم نیشابوری، ابن‌کثیر و ابن‌قتیبه، این حدیث را از ابوسعید خُدری، سعدبن وقّاص، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) ، ام سلمه و عایشه، با تعابیر مختلف نقل کرده‌اند؛ مانند: «

علی مع الحقّ والحقّ مع علی ولن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض یوم القیامهٔ » .(۲)

یا عبارت: «

علی مع القرآن والقرآن مع علی ولن یفترقا حتّی یردا علیَّ الحوض »(۳)

یا جمله: «

الحقّ مع ذا، الحقّ مع ذا »(۴)

همچنین عبارت: «

الّ لهمّ

أدر الحقّ مع علی حیث دار » .(۵)

«هیثمی» از علمای بزرگ اهل سنت می‌نویسد: «

رواه أبویعلی ورجاله ثقات » (۶)؛ «این روایت را ابویعلی نقل کرد و راویان آن همه ثقه‌اند» . همچنین

۱- منهاج السنهٔ، ج۴، ص۱۲۸.

۲- تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۳۲۳؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۴۴۹.

۳- المستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۲۵.

۴- مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۳۵.

۵- سنن الترمذی، ج۵، ص۲۹۸؛ المستدرک، ج۳، ص۱۲۵.

۶- مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۷، ص۲۳۵.

ص:۱۷۹

«حاکم نیشابوری» و «ذهبی» که از بزرگان علمی اهل سنت به شمار می‌روند، تصریح به صحت روایت کرده‌اند.(۱)

«فخر رازی» می‌نویسد:

من اقتدی فی دینه بعلی‌بن ابی‌طالب فقد اهتدی لقول النبی (صلی الله علیه و آله) : «اللّهمّ أدر الحقّ مع علی حیث دار» .(۲)

هدایت‌یافته کسی است که به علی (علیه السلام) اقتدا کند؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدایا حق را بر محور علی قرار بده» .

وهابیان نیز به پیروی از ابن‌تیمیه برخی مسلّمات را منکرند مثلاً عثمان خمیس از نویسندگان وهابی نسبت هذیان به پیامبر از سوی عمر را دروغ محض می‌خواند و می‌گوید:

چیزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواست بنویسد، اگر واجب بود که طعن بر ایشان وارد است که چرا تا آن موقع نگفته بود. افزون بر اینکه با آیه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ منافات دارد؛ زیرا هر آنچه را لازم و واجب بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان کرد، و اگر آن نوشتن مستحب بود که لازم نبوده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخواهد با اصرار بنویسد.(۳)

در صورتی که در این حدیث، امر مهمی است که حضرت فرمود:

۱- المستدرک، ج۳، صص۱۲۳و ۱۲۴.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج۱، ص ۱۸۰؛ المحصول، ج ۶، ص۱۳۴؛ ر. ک: تاریخ مدینهٔ دمشق، ج۴۲، ص۴۴۹؛ کنز العمّال، ج۱۱، ص۶۲۱؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ابن‌کثیر، ج۷، ص۳۹۸؛ الصواعق المحرقهٔ، ص۷۴؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، صص۱۱۶ و۱۶۲؛ فیض القدیر، مناوی، ج۴، ص۳۵۶.

۳- مسائل فی العقیده، عثمان خمیس، ص۲۰۳.

ص:۱۸۰

«چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید» . این موضوع چیزی نبود که به گذشته مربوط باشد تا با آیه اکمال دین منافات داشته باشد؛ بلکه تأکید همان امری است که به بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که همان زمامداری مسلمانان باشد مربوط بود. اگر هم منظور وهابیت، انکار اصل این حدیث است این حدیث قابل انکار نیست؛ چراکه این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است.

توهین ابن‌تیمیه به علی (علیه السلام)

ابن‌حجر عسقلانی با ابراز تأثر وتأسف نسبت به پاسخ‌های ابن‌تیمیه به علامه حلی، می گوید:

وکم من مبالغهٔ لتوهین کلام الرافـضی أدّته أحیاناً إلی تنقیص علی (رضی الله عنه) .(۱)

ابن‌تیمیه در پاسخ به علامه حلی به قدری زیاده‌روی کرده است که جواب‌های او باعث کم شمردن مقام علی‌بن ابی‌طالب [(علیه السلام)] شده است.

در موردی دیگر، می گوید:

وقال ابن‌تیمیهٔ فی حقّ علی: أخطأ فی سبعهٔ عشر شیئاً ثمّ خالف فیها نصّ الکتاب منها اعتداد المتوفّی عنها زوجها أطول الأجلین.(۲)

«ابن‌تیمیه» درباره امیرمؤمنان [(علیه السلام)] می گوید: علی در هفده مورد دچار اشتباه شده و با نص قرآن مخالفت کرده است.

۱- لسان المیزان، ج۶، ص ۳۲۰.

۲- الدرر الکامنهٔ، ج۱، صص۱۵۳ - ۱۵۵.

ص:۱۸۱

ی

کی از آنها درباره عده زن شوهرمرده است که طولانی‌ترین زمان را تعیین کرده است.

انکار جایگاه علمی علی (علیه السلام)

ابن تیمیه می‌نویسد:

قوله، ابن عباس تلمیذ علی، کلام باطل.(۱)

اینکه علامه حلی می‌گوید: «ابن‌عباس شاگرد علی [(علیه السلام)] بوده است» ، دروغ محض است.

آن گاه می‌گوید: «

والمعروف أنّ علیاً أخذ العلم عن أبی‌بکر »(۲)؛ «آنچه مشهور است، علی [(علیه السلام)] علم را از ابوبکر فرا گرفته است» .

همچنین می گوید:

وقد جمع الشافعی ومحمّد بن نصر المَرْوَزی کتاباً کبیراً فیما لم یأخذ به المسلمون من قول علی لکون قول غیره من الصحابهٔ أتبع للکتاب والسنّهٔ.(۳)

شافعی و مَرْوَزی در کتابی بزرگ، مواردی را جمع آوری کردند که مسلمانان به گفتار علی عمل نکرده بودند؛ زیرا گفتار صحابه، غیر از علی [(علیه السلام)]، به قرآن و سنت نزدیک‌تر بوده است.

و نیز می‌گوید:

عثمان قد جمع القرآن کلّه بلا ریب، و کان أحیاناً یقرؤه فی رکعهٔ

۱- منهاج السنهٔ، ج ۷، ص۵۳۶.

۲- همان، ج ۵، ص۵۱۳.

۳- همان، ج ۸، ص ۲۸۱.

ص:۱۸۲

واحدة، وعلی قد اختلف فیه هل حفظ القرآن کلّه أم لا؟(۱)

عثمان قرآن را جمع کرد و بعضـی از اوقات، تمام قرآن را در یک رکعت نماز می‌خواند. ولی در اینکه علی تمام قرآن را حفظ بود یا نه، اختلاف است.

اهانت به حضرت صدیقه (علیها السلام)

استاد حسن سقّاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود «التنبیه والردّ علی معتقد قِدَم العالم والحدّ» می‌نویسد:

ابن‌تیمیـة ویسـمّیه بعضـهم «شیخ‌الاسـلام» ، وهو نـاصبی، عـدوّ لعلی (علیه السـلام) ، واتّهم فاطمـة (علیهـا السـلام) بـأنّ فیها شـعبة من النفاق.(۲)

برخی از مردم به ابن‌تیمیه، شیخ‌الاسـلام می گوینـد، با اینکه وی ناصبی و دشـمن امیرمؤمنان (علیه السـلام) است و به حضـرت فاطمه جسارت می کند و می گوید: «در او، نستجیر بالله، شعبه‌ای از نفاق وجود داشت» .

دفاع «ابن‌تیمیه» از ابن‌ملجم

ابن‌تیمیه می گوید:

والذی قتل علیاً کان یصلّی ویصوم ویقرأ القرآنوقتله معتقداً أنّ الله ورسوله یحبّ قتل علی وفعل ذلک محبّة لله ورسوله فی زعمه وإن کان فی ذلک ضالاًّ مبتدعاً.(۳)

۱- منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- التنبیه والردّ، ص ۷.

۳- منهاج السنة، ج ۱، ص۱۵۳.

ص:۱۸۳

آن کسی که علی را کشت، اهل نماز و روزه بود و قرآن می‌خواند و معتقد بود که کشتن علی مورد رضایت خدا و پیامبر است و این کار را برای به دست‌آوردن محبت خدا و پیامبر انجام داد. گرچه در این عقیده دچار گمراهی شده بود.

و نیز می‌گوید:

قتله واحد منهم وهو عبدالرحمن‌بن ملجم المرادی مع کونه کان من أعبد الناس وأهل العلم.(۱)

علی‌بن ابی‌طالب را یکی از خوارج به نام عبدالرحمان بن ملجم به قتل رساند، درحالی‌که ابن ملجم از عابدترین انسان‌ها و دارای مقام علمی بود.

نقد و ارزیابی

ملاحظه می‌کنید که «ابن‌تیمیه» ، چگونه ابن‌ملجم را مدح می‌کند. با اینکه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) او را شقی‌ترین انسان‌و همانند پی‌کننده ناقه ثمود دانسته است.

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید:

أخبرنی الصادق المصدّق أنّی لا أموت حتی أضرب علی هذه وأشار إلی مقدّم رأسه الأیسر فتخضب هذه منها بدم، وأخذ بلحیته وقال لی: یقتلك أشقی هذه الأمّة کما عقر ناقة الله أشقی بنی فلان من ثمود.(۲)

پیامبر راستگو و راستین به من خبر داد که من نمی‌میرم مگر

۱- منهاج السنة، ج ۵، ص۴۷.

۲- مسند أبی‌یعلی، ج۱، ص ۴۳۱؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۲۷؛ کنز العمّال، ج ۱۳، ص۱۹۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص۵۴۳.

ص:۱۸۴

اینکه بر این سرم ضربه خورد و ریشم با خون آن حضاب شود و به من فرمود تو را شقی‌ترین انسان‌این امت به شهادت خواهد رساند؛ همچنان‌که شقی‌ترین فرد فلان قبیله ناقه خدا را پی کرد.

هیثمی نیز روایاتی به این مضمون نقل می‌کند. سپس می‌نویسد: «راویان این روایات همه مورد وثوق‌اند» .

سپس روایت دیگری به همین مضمون نقل می‌کند و می‌گوید:

رواه أحمد والطبرانی والبزّار باختصار ورجال الجمیع موثّقون.(۱)

احمد و طبرانی و بزّار آن را به اختصار نقل کردند، و راویان این حدیث همه ثقه‌اند.

وهابیان با وجود این همه روایات در فضل اهل بیت و جایگاه آنان در هدایت انسان‌ها، به سنت و سیره آنان تمسک نکرده‌اندو در ارج‌نهادن به مقام آنان کوششی ننموده‌اند. بلکه تا توانسته‌اند در فراموشی یاد آنان تلاش کرده‌اند. محبان اهل بیت (علیهم السلام) نیز در نگاه آنان، غالیان، مشرکان و اهل بدعت‌اند؛ به‌طوری‌که اگر راوی شیعه روایتی در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) نقل کند از نظر آنان معتبر نیست.

مخالفت وهابیان با قرآن و سنت در درود فرستادن بر اهل بیت پیامبر

آنان در این زمینه نیز دچار تناقض‌اند. صالح درویش در کتاب خود نظر وهابیت و اهل سنت را چنین مطرح می‌کندکه باید طبق قرآن به اهل بیت پیامبر درود فرستاد؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص۱۳۷.

ص:۱۸۵

عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً (احزاب: ۵۶)

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و [در برابر اوامر او] کاملاً تسلیم باشید.

همچنین حدیثی را از صحیح مسلم نقل می‌کند که «ابومسعود انصاری» می‌گوید:

در منزل سعد بن عباده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کردیم که چگونه به این دستور قرآن عمل بکنیم و بر شما درود بفرستیم. حضرت سکوت طولانی کرد و سپس فرمود: «بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید» .(۱)

ایشان اضافه می‌کند که در این قول بین ائمه اختلافی نیست.(۲)در صورتی‌که همین وهابیان در بحث درود و سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، می‌گویند: «چه فرقی بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگران وجود دارد که باید این همه برای او درود فرستاد» (۳).

شاید بتوان تناقض‌های آنان را این‌گونه جمع‌بندی کرد که‌این اعترافات را در کتاب‌هایشان برای فریب مسلمانان منتشر می‌کنند، ولی در درون خویش اعتقادی به این سخنان ندارند؛ زیرا کتاب‌های آنان خالی از

۱- صحیح مسلم، ص ۴۰۵.

۲- محبت و شفقت صحابه و اهل بیت، ص۱۰۳.

۳- فتح المجید، حامد الفقهی.

ص:۱۸۶

بیان فضایل پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) ، و پر از تمجید از مطلق صحابه است. (۱)در واقع، مخالف با درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، مخالفت با صریح آیات قرآن است. آنان خود را آگاه‌تر از دیگران به قرآن می‌دانند، ولی حب و بغض را در تفسیر آیات و عمل کردن به قرآن دخالت می‌دهند.

مخالفت با آیه خمس

آنان آیه خمس را چنین ترجمه می کنند:

اگر به خداوند و آنچه را از فرقان، روزی که دو گروه به هم رسیدند، بر بنده خود نازل کردیم، ایمان دارید، بدانید هرگونه غنیمتی به‌دست‌آورید، یک‌پنجمش از آنِ خدا و رسول او و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان استو خداوند بر هر کاری تواناست.(۲)

ترجمه آیه را از خود وهابیان آوردیم (۳)تا مشخص شود که آیه، طبق ترجمه خودشان هر غنیمتی، از جمله سود و کسب‌درآمد را شامل می‌شود. پس آیه، اختصاص به غنائم جنگی ندارد.

محبت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) از نظر قرآن و مخالفت وهابیان

وهابیان نه تنها محبت ظاهری به اهل بیت ندارند، بلکه مقام صحابه را برتر می‌شمارند. در صورتی که اهل بیت (علیهم السلام) از نظر قرآن کریم برتر از صحابه‌اند؛ زیرا آیه تطهیر (احزاب:۳۳) فقط در مورد آنان نازل شده و

۱- ر. ک: تحلیل نو بر تاریخ صدر اسلام، عثمان خمیس.

۲- انفال: ۴۱.

۳- محبت و شفقت صحابه و اهل بیت، ص۱۰۴.

ص:۱۸۷

آیه اطعـام (انسان: ۸) ، فقـط در مورد آنـان سـخن گفته است. آیه مباهله (آل‌عمران: ۶۱) در مورد چه کسـانی است؟ آنان چنـد نفر بودنـد؟ آیـا غیر از علی (علیه السـلام) ، فاطمه (علیها السـلام) و حسـنین (علیهما السـلام) کس دیگری، حتی از همسـران پیامبر کنار پیامبر (صـلی الله علیه و آله) بود؟ چه کسـی جز علی بن ابی‌طالب (علیه السـلام) به آیه نجوا (مجادله: ۱۲) عمل کرد؟ همچنین ده‌ها آیه دیگر که درباره اهل بیت (علیهم السلام) است. این تنها از نگاه شیعه نیست، بلکه مفسران اهل سنت نیز آیات مذکور را در شأن اهل بیت دانسته‌اند. (۱)پس چگونه می‌توان آنـان را بـا دیگران برابر دانست؟ چگونه می‌توان نام آنان را فراموش کرد و نام دیگران را به جایشان در کتاب‌ها آورد.

تخریب آثار اهل بیت (علیهم السلام)

قرآن کریم دسـتور می‌دهـد تا نام انسان‌های بزرگ زنـده نگه‌داشـته شود. قرآن در جریان اصـحاب کهف، بیان می‌کند هنگامی که مردم بر حال آنان اطلاع یافتند، تعدادی از انسان‌های خداجو گفتند: «روی قبر آنان مسجدی بنا می‌کنیم. ما عبادتگاهی کنار [مدفن] آنهـا می‌سازیم [تا خاطره آنان فراموش نشود]» . (۲)قرآن کریم با نقل این جریان، آن را رد نمی‌کنـد و کاری شـرک‌آلود نمی‌داند. سزاوار نیست که منادی توحید، کاری را تأیید کند که مخالف توحید است.

ولی وهابیان از زمانی که روی کار آمدند و بر سرزمین‌های مسلمانان

۱- آیه اطعام در تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۹؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۳۹۳؛ آیه تطهیر در تفسیر ابن‌کثیر، ج۶، ص۳۶۵؛ تفسیر الدر المنثور، ج۶، ص۱۹۸؛ آیه مباهله در تفسیر شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۵۶.

۲- کهف: ۲۱.

ص:۱۸۸

تسلط یافتند، تمام آثار اهل بیت (علیهم السلام) را ابتدا در شهرهای مکه و مدینه و سپس با حمله به شهرهای دیگر از بین بردند. در صورتی که قرآن کریم، رفیع بودن خانه‌های انبیا و اولیا را بیان می کندو می‌فرماید: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (نور: ۳۶) و تعظیم و تکریم شعائر و نشانه‌های الهی را نشانه تقوا و پرهیزکاری معرفی می کندو می‌فرماید: ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ (حج: ۳۲)

وهابیان با نفی تبرک به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) ، نفی تعمیر قبور آنان، نفی زیارت و توسل به اهل بیت (علیهم السلام) قصد دارند فضایل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) را پنهان کنند و با مشرک خواندن محبان اهل بیت و کشتن آنها می‌خواهند به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقرب جویند. «صنعانی» از علمای وهابیت می گوید:

بارگاه به منزله بت است؛ زیرا کاری که مردم زمان جاهلیت برای چیزهایی به نام بت انجام می‌دادند، همان کار را قبوریون برای چیزی انجام می‌دهندکه نام آن را مشهد ولی گذاشته‌اند. به هر حال، همان عمل مردم دوران جاهلیت است، فقط با اسم دیگر. لکن با تغییر اسم، از بت بودن خارج نمی‌شود.(۱)

ابن‌قیم شاگرد وفادار ابن‌تیمیه که تجدیدکننده افکار و آثار ابن‌تیمیه است، می گوید:

بناهای قبور از صورت بت و طاغوت گرفته شده است و پرستش می‌شود. ویران‌کردن آنها واجب است و باقی‌گذاشتن

۱- کشف الارتیاب، ص ۲۸۶ به نقل از تطهیر الاعتقاد.

ص:۱۸۹

آنها به همان صورت، حتی یک روز جایز نیست؛ زیرا آنها به منزله لات و عزی یا بزرگ‌ترین بت‌هایند.(۱)

تمام این رفتار و سخنان آنان، صرفاً مستند به روایتی ساختگی از «ابوالهیاج اسدی» است. این روایت هم از نظر سند، و هم از نظر متن اشکال دارد.(۲)افزون بر اینکه روایت را فقط ابوالهیاج نقل کرده است.

مخالفت وهابیان با بناسازی روی قبور، نه تنها با قرآن، بلکه با سیره سلف و اصحاب نیز ناسازگار است؛ زیرا آنان بنای روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خراب نکردند. همچنین مسلمانان در فتح فلسطین در الخلیل، بناهایی را که روی قبور انبیایی، چون داود، ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف (علیهم السلام) بود تخریب نکردند. (۳)خود ابن‌تیمیه هم می‌گوید که قبر ابراهیم در الخلیل تا سال ۴۰۰ه. ق دارای بنا بود، ولی بسته بود. گفتنی است که عمر نیز در هنگام فتح فلسطین دستور تخریب آن را صادر نکرد.

همچنین قبور دیگری وجود داشته است، مانند قبر سعد بن معاذ که در زمان عمر بن‌عبدالعزیز قبه‌ای روی آن بنا نهاده شد(۴)و قبر مطهر علی (علیه السلام) که ذهبی درباره آن می‌گوید: «سلطان عضدالدوله، قبر آن حضرت را در نجف آشکار کرد و بارگاهی برای آن ساخت. (۳۷۲ه. ق)» .(۵)

۱- زاد المعاد، ص ۶۶۱.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

۳- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۶۸.

۴- وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، ج ۲، ص ۵۴۵.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۵۱.

ص:۱۹۰

ص:۱۹۱

بخش سوم: آثار و پیامدهای تفکری وهابیت

اشاره

ص:۱۹۲

ص:۱۹۳

فصل اول: تکفیر مسلمانان

اشاره

از آثار و پیامدهای تفکر وهابیت، کافر دانستن مسلمانان است. آنان با هر اتهامی، افراد را تکفیر می‌کنندو در بسیاری از موارد بدون تشکیل دادگاه، آنان را می‌کشند. در صورتی که سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سلف این‌گونه نبوده است‌که هر کسی را به محض اتهام ناچیز بکشند یا او را به کفر و شرک متهم کنند. در اینجا لازم است که برخی از عوامل صدور فتاوای تکفیر از سوی وهابیت را بیان کنیم. به‌طور اجمال می‌توان ریشه‌های تکفیر دیگران را در موارد زیر جستجو کرد:

۱. تعصب و قضاوت‌هایی که برگرفته از حب و بغض‌هاست

تعصب موجب می‌شود که انسان قبل از تحقیق و بررسی، فردی را متهم کند؛ زیرا پیش‌داوری‌ها مانع قضاوت صحیح‌اند؛ نمونه آن را می‌توان در جریان آیه نبأ دید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فردی را برای گرفتن «زکات» به‌سوی قبیله‌ای می‌فرستد که با آنان از زمان جاهلیت کینه و دشمنی

ص:۱۹۴

داشت. وقتی آن مأمور می‌بینـد که افراد آن قبیله به‌سوی او می‌آینـد، به سـرعت به سوی پیامبر برمی‌گردد و می‌گوید که آنان قصـد حمله داشتند، در صورتی که آنان به استقبال می‌آمدند. در این هنگام آیه نازل می‌شود:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ (حجرات: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شـخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.(۱)

وهابیان نیز بـدون آگاهی از بـدیهی‌ترین عقایـد شیعه و دیگر مسـلمانان، آنان را به کفر و شـرک متهم می‌کننـد؛ مثلاً می‌گویند که شیعه پس از نماز سه بار می‌گویـد: «خان الامین» ؛ یعنی جبرئیل خیانت کرد؛ زیرا به‌جای آنکه وحی را به علی دهد، به پیامبر (صـلی الله علیه و آله) داد. بنابراین جبرئیل خیانت کرد. در صورتی که چنین اتهامی، هیچ‌گونه سندی ندارد.

۲. ریشه‌های سیاسی

دشـمنان دین اسـلام بـا شـناختی که از دین دشـمن‌ستیز و اسـتقلال طلب اسـلام دارنـد، همواره می‌کوشـند قـدرت عظیم و گسـترده مسـلمانان را در هر زمان و به هر شـکل ممکن کنترل کنند. بنابراین آنان از اختلاف بین فرقه‌ای اسـتفاده می‌کنند تا موجب تضـعیف مسلمانان شوند. ایجاد فرقه‌هایی، چون قادیانه، وهابیت و بهائیت از این قبیل‌اند.

انگلیس در زمان اشغال هند، برای تضعیف روحیه مقاومت هندی‌ها

۱- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۱۱.

ص:۱۹۵

مقابل دولت اشغالگر، فرقه «قادیانه» را به وجود آورد. روس و انگلیس نیز با اشغال ایران، فرقه «بهائیت» را پایه‌ریزی کردند. «وهابیت» نیز در سرزمین وحی، برای اختلاف‌افکنی بین شیعه و سنی‌شروع به فعالیت کرده و همواره با صدور فتاوای تکفیر، انسان‌های بی گناه بسیاری را کشته‌اند.

۳. منفعت‌طلبی سردمداران دنیا

سردمدارانی که دین را منافی اهداف خویش می‌دانند، با ترفندهای مختلف درصدد ایجاد اختلاف میان دینداران‌اند تا با مشغول‌کردن آنان به مباحث حاشیه‌ای، به اهداف خود برسند. امویان‌نیز به همین منظور فرقه‌هایی، مانند مرجئه را به وجود آوردند.(۱)معاویه روحیه جبرگرایی را ترویج کرد تا مردم، هر حاکمی را مأمور خدا، و قیام برابر او را حرام بدانند ولو اینکه آن حاکم، فاسق و ظالم باشد. بسیاری از فرقه‌های انحرافی نیز که توسط حاکمان پشتیبانی می‌شدند، چنین بودند.
بنابراین امروز، همراهی استکبار با گروه‌های انحرافی، امری نیست که مورد غفلت قرار گیرد. آنان پشت پرده با سران چنین گروه‌هایی مذاکره می کنند و آن گاه مقابل دیگران، خود را ضد تروریست، و طرفدار آزادی انسان می‌دانند.

۴. برداشت غلط از آیات قرآن کریم

اشاره

وهابیان از آنجایی که توان برداشت درست از آیات قرآن کریم را ندارند، به ظاهر آیات اکتفا می کنند و به شأن نزول آیات توجهی

۱- آنان معتقد به تقدم ایمان بر عمل بودند و ایمان را کافی می‌دانستند، هرچند آن فرد، صاحب عمل صالح هم نباشد.

ص:۱۹۶

نمی‌کنند؛ مثلاً- آیاتی را که در مکه خطاب به مشرکان‌است و ناکار آمدی بت‌ها و عملکرد غلط آنان را بیان می‌کند، به دیگر مسلمانان نسبت می‌دهند و بر اساس آنچه خود برداشت کرده‌اند آیات قرآن را تفسیر می‌کنند. در اینجا به چند نمونه از این آیات اشاره می‌کنیم:

قرآن کریم درباره عملکرد مشرکان در پرستش بت‌ها می‌فرماید:

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللهِ زُلْفی (زمر:۳)

و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند [و می‌گفتند] اینها را نمی‌پرستیم مگر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.

در این آیه منظور از پرستش غیر خدا، همان پرستش بت‌هاست که نمی‌توانند، سود و زیانی وارد کنند. وهابیان برای نهی از زیارت انبیا و اولیا از این آیه استفاده می‌کنند و زیارت و توسل را پرستش ولی و نبی می‌دانند.(۱)

نقد و ارزیابی

در تعریف عبادت و توحید ربوبی توضیح داده شد که‌هر نوع تعظیم و تکریمی عبادت محسوب نمی‌شود، بلکه اگر ولی و نبی را با انگیزه ربوبیت تکریم کنند، عبادت و پرستش تحقق می‌یابد. در صورتی که هیچ زائری چنین انگیزه‌ای ندارد و فقط تکریم و احترام، مورد نظر اوست و شخص زیارت‌شونده را مستقل در تأثیر هم نمی‌داند.

همچنین آنان آیاتی را که درباره اعتقادات نادرست یهود و نصاراست،

۱- کیف نتحقق التوحید، بن‌باز، صص ۱۸و۸۲.

ص:۱۹۷

به شیعه نسبت می‌دهند؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل‌عمران: ۸۰)

خداوند به شـما دسـتور نمی‌دهد که فرشـتگان و پیامبران را پروردگار انتخاب کنید. آیا شـما را پس از آنکه مسـلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟ !

وهابیان در توضیح این آیات می‌گویند اهل طائف «لات» را که مرد صالحی بود پرستش می‌کردند. تا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آنان جنگید و به اسلام دعوتشان کرد. همچنین نصارا، مسیح و مادرش را پرستش می‌کردند، در صورتی که حضرت مسیح پیامبر، و مادر او انسان پاک و صادقی بودنـد. همچنین یهودیان، احبار، رهبان و حضـرت عزیر را پرسـتش می‌کردنـد و می‌گفتنـد او پسر خداست.(۱)

همچنین آیـات دیگری از این قبیـل که درباره یهود و نصارا و مشـرکان است، ولی وهابیان برای نهی از زیارت انبیا و اولیای الهی به این آیات استناد می‌کنند، چنان‌که بن‌باز این آیات را در مبحث «قبوریون و العبادة» آورده است. در صورتی که شأن نزول این آیات طبق بیان خودشان مشـخص است و تطبیق آن با عقاید شیعه و اهل زیارت هیچ‌گونه مناسبتی ندارد؛ زیرا در این آیه سخن از پرستش پیامبران است و شـیعه اعتقادی به پرستش پیامبران ندارد. در ابواب دیگر هم، مانند توسل، تبرک، شفاعت و. . . به همین شکل عمل می‌کنند. در رد عقیده مخالفان خود نیز

۱- کیف نتحقق التوحید، ص۸۳.

ص:۱۹۸

به هر آیه‌ای که درباره یهود و نصارا و مشرکان است، استناد می کنند. (۱)

«احمـد زینی دحلان» در کتاب «فتنهٔ الوهابیه» کار آنان را همانند کار خوارج، و روایت بخاری را منطبق بر آنان می‌داند. در روایتی، از بخاری از عبدالله بن عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که حضرت فرمود: «آنچه بیشتر از همه برای امتم می‌ترسم، از کسی است که آیات قرآن را طبق سلیقه خود تأویل، و در غیر جای خویش از آنها استفاده می کند» .(۲)

۵- جهل و نادانی

اشاره

گاهی جهل، به اصل معارف است؛ مانندخوارج که نتوانستند از قرآن درست بهره ببرند و دچار انحراف شدند و همه را غیر از خود تکفیر کردنـد. آنان ظاهری از قرآن را گرفتنـد، اما نسبت به تفسیرش دچار خطا شدند و از آنجایی که آیات قرآن دارای محکم و متشابه است و آنان علم این امر را نداشتند، نتوانستند از آیات الهی بهره درست ببرنـد. گاهی جهل، در تشخیص مرز بین اسـلام و کفر است. وهابیان با برداشت ابتدایی خود، بدون در نظرگرفتن مرزها و ملاک‌ها، گروهی را تکفیر می کنند.

فتاوای انحرافی با برداشت غلط از آیات قرآن

وهابیان جزء گروهی‌اند که جهل به دین و آیات و روایات دارند؛ زیرا اصـلاً منابع اصـیل اهل سنت را مد نظر قرار نمی‌دهند یا برای آنکه

۱- فتنهٔ الوهابیه، احمد زینی دحلان، ص۶.

۲- همان، ص۸.

ص:۱۹۹

خوشایند آنان نیست، منابع را رد می‌کنندو گرنه ملاک اسلام و کفر در روایات اهل سنت نیز به صورت واضح بیان شده است. همچنین آنان جزء کسانی‌اند که از آیات قرآن برداشت غلط دارند. برای روشن شدن مطلب، به دو فتوای آنان اشاره می‌شود.

۱. محمدبن عبدالوهاب می‌گوید:

شیعیان نجف، بت را پرستش می‌کنند و او را با خلوص می‌خوانند و بدون اینکه خدا را بخوانند، در زیر گنبد رکوع و سجده انجام می‌دهند و در دل‌های آنان برای تعظیم خدا، یک‌دهم از آنچه برای علی انجام می‌دهند، وجود ندارد.(۱)

در پاسخ باید گفت اولاً: از کجا دانستید که آنان برای علی (علیه السلام) عبادت می‌کنند؟ و نیت مؤمنان را چگونه کشف کردید؟ ثانیاً: آیا مسلمانانی که کنار مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زیر گنبد او به عبادت می‌پردازند، کافر و مشرک‌اند؟ پس در طول ۱۴۰۰ سال همه مشرک و کافر بوده‌اند و آن همه صحابه، تابعان و مسلمانان بعدی چیزی نفهمیده‌اند.

۲. ابن‌تیمیه، بنیانگذار تفکر وهابیت، می‌گوید:

هرکس کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان حاجت بخواهد، مشرک است. پس واجب است چنین شخصی را وادار به توبه کرد و اگر توبه نکرد باید کشته شود.(۲)

سؤال این است که آیا هر درخواست‌کننده کمک را باید توبه داد یا کشت؟ اگر چنین باشد، تمام مردمی که از یکدیگر کمک می‌خواهند،

۱- عقیدة الشیخ محمد بن عبدالوهاب، صالح عبدالرحمان، ص ۴۵.

۲- زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، ص ۱۵۶.

ص:۲۰۰

مشرک‌اند. ممکن است بگویند حکم زندگان فرق می‌کند. اما آیا هر نوع درخواستی از مردگان، شرک است؟ یا اینکه اگر درخواست‌کننده به‌طور استقلالی از مرده بخواهد و او را مستقل در تأثیر بداند، مشرک شده است. کدام مسلمانی، پیامبران و اولیای الهی را مستقل در تأثیر می‌داند و برای آنان شأن خدایی قائل‌است؟ !

افزون بر اینکه از صدر اسلام و بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم بر اساس برداشت از آیات قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) این کار را می‌کردند و کسی این کار را کفر و شرک نمی‌دانست. نمونه‌های فراوان از سیره اصحاب و تابعان در منابع اهل سنت وجود دارد که کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آمدند و درخواست حاجت هم می‌کردند.

وهابیان بدون توجه به اینکه آیا این عمل، آنان را از اسلام خارج می‌کند یا خیر، چنین فتاوایی صادر می‌کنند. در برخی فتاوای آنان جهل و بی‌خبری از عقاید دیگر مسلمانان، بسیار دیده می‌شود. در این‌باره نیز به یک نمونه از فتاوای آنان اشاره می‌شود:

از «ابن‌جبرین» که از مفتیان بزرگ سعودی است سؤال می‌کنند که‌آیا به فقرای شیعه می‌شود زکات داد؟ او در جواب می‌گوید:

طبق نظر علمای اسلامی، به کافر نمی‌شود زکات داد و شیعیان بدون شک به چهار دلیل کافرند:

۱. آنان به قرآن طعنه می‌زنند و بدگویی می‌کنند و معتقد به تحریف قرآن‌اند و می‌گویند که دوسوم قرآن حذف شده است. هرکس به قرآن طعنه زند، کافر است و منکر آیه إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ است.

ص:۲۰۱

۲. به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و احادیث صحیح بخاری و مسلم طعنه می‌زنند و به آنها عمل نمی‌کنند؛ چون معتقدند که روایات این کتاب‌ها از صحابه نقل شده است و صحابه را کافر می‌دانند! همچنین معتقدند که پس از پیامبر گرامی، همه صحابه جز علی و فرزندان او و تعداد اندکی، مانند سلمان و عمار، کافرند و مرتد.

۳. شیعیان، اهل سنت را کافر می‌دانند و با آنان نماز نمی‌خوانند و اگر پشت سر اهل سنت نماز بخوانند، آن را دوباره می‌خوانند. بلکه آنان معتقد به نجاست اهل سنت‌اند و اگر با اهل سنت مصافحه کنند، دست خود را آب می‌کشند!

۴. شیعیان نسبت به علی و فرزندان او غلو می‌کنند و آنان را به صفاتی می‌خوانند که ویژه خداوند است و همانند خداوند آنان را صدا می‌کنند! پس اگر کسی به آنان زکات دهد قبول نیست؛ زیرا او با این کار کفر را تقویت کرده و با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگیده است![(۱)]

ما به‌جای پاسخ‌دادن به این فتوای سراسر جهل و بی‌خبری با پیشینه حقد و کینه، قضاوت را به خواننده واگذار می‌کنیم. اگر سرنوشت عالم اسلام به دست چنین افرادی سپرده شود، چه خواهد شد؟ ! خداوند می‌فرماید:

أ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی (یونس: ۳۵)

۱- اللؤلؤ المکین من فتاوی الشیخ ابن جبرین، ص ۳۹.

ص:۲۰۲

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ !

برخی مانند «شیخ عبدالرحمان براک» از مفتیان سعودی، حکم جهاد علیه شیعه هم صادرکرده‌و آنان را مرتد و خارج از اسلام دانسته‌است.(۱)

البته این فتاوا اختصاص به تکفیر شیعیان ندارد، بلکه اهل سنت نیز از این هجمه وهابیت در امان نمانده‌اند. چنان‌که «جمیل صدقی زهاوی» از علمای اهل سنت در حمله وهابیان به طائف می‌نویسد:

از زشت‌ترین کارهای وهابیت در سال ۱۲۱۷ه‍. ق کشتار مردم طائف است که بر کوچك و بزرگ رحم نکردند. طفل شیرخوار را روی سینه مادرش سر بریدند و جمعی از آنان را کشتند که مشغول فراگرفتن قرآن بودند. حتی گروهی را کشتند که در مسجد مشغول نماز بودند. کتاب‌هایی که میان آنها تعدادی قرآن، نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیثی و فقهی نیز بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند.(۲)

به دنبال این عمل ناجوانمردانه تکفیریان، علمای طائف در مکه جمع شدند و پس از بیان مصائب طائف، حکم به کفر وهابیان کردند و حکم جهاد علیه آنان را صادر، و کشته‌شدگان در این راه را شهید اعلام کردند.(۳)

۱- فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیه والافتاء، ج۳، ص۳۷۳.

۲- الفجر الصادق، ص ۲۲.

۳- سیف الجبر المسلول علی الاعداء، شاه فضل رسول قادری، ص۲.

ص:۲۰۳

این عمل با کدام یک از روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا سیره اصحاب و تابعان سازگار است که این همه انسان‌های معتقد به قرآن و اهل قبله، قربانی غارتگری و هوای نفس عالم‌نماهایی شدند که از اسلام بهره‌ای نبرده‌اند. این اعمال وحشیانه علیه شیعه و سنی به صورت مکرر اتفاق افتاده است.

در این‌باره موضع‌گیری‌های علمای اهل سنت، از جمله شیخ سلیمان، برادر محمد بن عبدالوهاب درخور توجه است که بر فتوای برادر خویش ایراد می‌گیرد و فتوای تکفیری او را ملامت می‌کند و می‌گوید:

از زمان ائمه چهارگانه، هشتصد سال می‌گذرد و از هیچ عالمی از علمای اسلام نقل نشده است که این امور (توسل، زیارت و. . .) را کفر دانسته باشند. لازمه سخن تو این است که بعد از زمان احمدبن حنبل، تمام امت از عالمان، حاکمان و عامه مردم، همه مرتد و کافرند.(۱)

حاصل اینکه بر چه اساس، این فتاوای تکفیری صادر می‌شود. یک انسان مسلمانی که اقرار به شهادتین دارد و اهل قبله است، کدام ضروری دین را منکر شده است؟ آنانی که در حال نماز یا فراگیری قرآن‌کشته شدند، کدام ضروری دین را منکر شده بودند؟

بنابراین وهابیان ملاکی را برای خویش ترسیم کرده‌اندکه همان موحد بودن گروه اندک خود، و بر خطابودن سایر مسلمانان است و بر اساس

۱- الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیه، ص ۳۸.

ص:۲۰۴

این ملاک، آیات قرآن را تفسیر و ترجمه می‌کنند. آنان از هر آیه‌ای استفاده می‌کنند تا اعمال دیگر مسلمانان را تخطئه کنند و از روایتی دفاع می‌کنند که آنان را به مقصودشان نزدیک کند هرچند راویانش ضعیف، یا مقصود روایت، چیزی غیر از نیت آنان باشد. روایاتی را نیز که به ضرر آنان باشد، ساختگی معرفی می‌کنند.

ملاک و مبانی تکفیر از سوی وهابیان

صدور فتاوای تکفیر از سوی وهابیان براساس مبنای علمی و دقیق از کتاب و سنت نیست، بلکه حتی در بسیاری از موارد براساس شنیده‌هاست؛ برای مثال، بن‌باز که فتوا به شرک اهل غلو، مانند زیدیه و شیعه امامیه می‌دهد، در نظریه بعدی خود اعتراف می‌کند سند فتوای او بر اساس شنیده‌ها بوده است.(۱)

بنابراین می‌توان گفت که وهابیان بدون توجه به ملاک‌های اسلام و کفر، به محض مشاهده عملی که خوشایند آنان نیست، مخالفان خود را کافر می‌خوانند. در صورتی که ابن حزم‌می گوید:

عده‌ای از علما معتقدند که هیچ مسلمانی را نمی‌توان برای عقیده یا فتوایی کافر یا فاسق دانست. هرکس درباره چیزی اجتهاد کند و معتقد باشد آنچه او بدان رسیده حق است، مأجور است. البته اگر در واقع به حق رسیده باشد، دو اجر، و اگر از حق خطا کرده باشد، یک اجر برای او خواهد بود. این نظر ابن‌ابی‌لیلی، امام ابوحنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داود بن علی

۱- ندای وحدت، ص۴۸۴.

ص:۲۰۵

است و این نظر هر صحابه صاحب‌نظری است که تاکنون شناخته‌ام و مخالف آن را تاکنون ندیده‌ام. (۱)

اما ابن‌تیمیه که سردمدار این تفکر است، از قرن هشتم آن را پایه‌ریزی، و گروه‌های فراوانی را از اسلام خارج کرد. وی تنها کسانی را که پیرو افکارش بودند، مسلمان می‌دانست وی چندین گروه را کافر می‌دانست:

۱. خوانندگان خدا با واسطه‌و وسیله؛

۲. ترک‌کنندگان ارکان اسلام؛

۳. مخالفان اجماع مسلمانان؛

۴. دشنام‌دهنده یا استهزاکننده آیات الهی‌یا پیامبران؛

۵. شبیه شدگان به کفار به هر صورت؛

۶. کافر ندانستن یهود و نصارا یا شک داشتن در کفر آنان یا مجاز دانستن پیروی از آنان؛

۷. کمک‌کنندگان به کفار؛

۸. کسانی که قتل مسلمان‌را جایز بدانند؛

۹. فلاسفه، جهمیه، باطنیه و قائلان به وحدت وجود، اسماعیلیه، نصیریه، شیعه امامیه اثنی عشریه‌و غلات. (۲)

نقد و ارزیابی

چگونه بـا اینکه شـیعه ملاک‌های کفر را نـداردو منکر ضـروری دین یا خـدا یا نبوت پیامبران نیست و به تعبیر علمای شـیعه و سـنی، «اهل قبله»

۱- الفصل، ابن‌حزم، ج۲، ص ۲۶۷.

۲- منهج ابن‌تیمیه فی مسئلهٔ تکفیر، دکتر مشعبی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ مجموع فتاوای ابن‌تیمیه، ج۲۸، ص۴۷۷

ص:۲۰۶

است، به راحتی از سوی امثال ابن‌تیمیه تکفیر می‌شود؟ آنان، شیعیان را حتی از مشرکان و کفاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آنان جنگید بدتر می‌دانند و با این بیان، حکم جنگ با شیعیان را می‌دهند.(۱)

این فتوای آنان در تناقض با ملاک و معیاری است که خود آنان بیان می‌کنند:

این‌گونه نیست که هرکس با قسمتی از این اعتقاد مخالفتی داشته باشد، الزاماً اهل هلاکت باشد. کسی که عقایدی را نمی‌پذیرد، گاهی مجتهدی است که خطا می‌کند و خدا خطای او را می‌بخشد، گاهی به درجه‌ای از علم نرسیده است که حجت بر او اقامه شده باشد (جاهل قاصر) و گاهی حسناتی دارد که به واسطه آنها خدا گناهان او را می‌پوشاند.(۲)

خود وهابیان در جلسه هیئت «کبارالعلماء» که در طائف تشکیل شد به این مسئله اقرار کردند که‌تکفیر، حکمی شرعی است و باید معیارش از سوی خدا و رسول او تعیین شود؛ همان‌گونه که حلال و حرام و واجب باید از سوی خدا باشد. همچنین گفتار و رفتاری که در کتاب و سنت، گاه بر آن کفر اطلاق می‌شود، به معنای کفر اکبری نیست که سبب خروج از دین اسلام می‌شود. آنان اضافه کردند هنگامی‌که مادرباره حدود معتقدیم: «الحدود تدرء بالشبهات» ؛ «حدود با کمترین شبهه ساقطاند» پس باید بدون قطع و یقین اقدام نکنیم؛ زیرا تکفیر از حدود سخت‌تر است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همگان را از تکفیر کسی که واقعاً کافر نیست، برحذر داشته است.

۱- مجموع فتاوای ابن‌تیمیه، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۷۹.

ص:۲۰۷

آنان می گویند: آثار مهم و خطرناکی بر شتاب در تکفیر مترتب می‌شود، از جمله مباح شمردن خون و مال آن شخص، جلوگیری از ارث او، جدایی از همسرش و غیر اینها که از آثار ارتداد است. بنابراین چگونه جایز استمسلمان به کمترین شبهه‌ای چنین نسبتی به کسی بدهد.(۱)آنان در ادامه به ملاک‌های اسلام و کفر اشاره می کنند و با استناد به روایات، مفتیان را از صدور چنین فتاوایی بر حذر می‌دارند. بنابراین بسیاری از مواردی که خودآنان اعتراف کرده‌اند، مخالف قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) استو نمی‌شود به محض اینکه کسی را موافق عقیده خود نیافتیم، تکفیر کنیم.

نکته مهمی که در پایان این بیانیه وجود دارد این است که خود بن‌باز مفتی معروف سعودی که فتاوای تکفیری زیادی را علیه مسلمانان صادر کرده است، حتی کسانی را کافر می‌دانست که متوسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیای الهی شدند و معتقد بود نباید در قبرستان مسلمانان دفن شوند، پایان این بیانیه را امضا، و به همه این آثار سوء فتاوای تکفیری اعتراف کرده است.

ازاین‌رو جامعه مسلمانان باید برای رهایی از این آفت، نسبت به ملاک‌های اسلام و کفر توجه بیشتری کنند و اندیشمندان‌نیز به جای پرداختن به مباحث اختلافی، به واقعیت‌ها و مشترکات بین فرقه‌ها توجه بیشتری کنند و سعی در شفاف‌سازی عقاید یکدیگر داشته باشند، تا بر اثر شنیده‌هایی که ممکن استهیچ‌گونه مدرک و سندی برای آنها نباشد، گرفتار تکفیر و قضاوت‌های نادرست در مورد دیگر فرقه‌های مسلمانان نشوند.

۱- جلسه چهل و نهم، کبار العلماء، طائف، ۰۲/۴/۱۴۱۹ه. ق.

ص:۲۰۸

ص:۲۰۹

فصل دوم: ترس و ناامنی و اختلاف در بین مسلمانان

اشاره

امنیت روحی - روانی و همچنین جسمی از نیازهای مهم بشری است که بدون آن تمامی امور زندگی انسان آشفته می‌شود. بنابراین ایجاد امنیت در جامعه‌و رفع اختلافات، از اهداف انبیای الهی‌بوده است.(۱)

آزادی عقیده و بیان آن‌قدر در اسلام مورد توجه است که‌خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد و می‌فرماید:

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتَّی یَسْمَعَ کَلامَ اللهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ (توبه: ۶)

و اگر کسی از مشرکان از تو پناه بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود [و در آن بیندیشد] سپس او را به محل

۱- برای مثال، درگیری حضرت موسی ع با فرعونیانی که امنیت بنی‌اسرائیل را مختل کرده بودند و برای آنان آسایش و آرامشی قرار نداده بودند، تلاش پیامبر اسلام۹ در ابتدای ورود به مدینه برای ایجاد عقد برادری و صلح میان اوس و خزرج، انعقاد پیمان تعرض نکردن مسلمانان و یهودیان مدینه به یکدیگر و. . . . همگی در همین راستا بوده است.

ص:۲۱۰

امنش برسان؛ زیرا آنان گروهی ناآگاهند.

سیره پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) و حتی صحابه آن حضرت‌این بود که هرکسی بتواند آزادانه در حضور آنان ابراز عقیده کند. پیامبر رحمت نیز با رفتار نرم، آنان را متوجه خطای خویش می‌کرد؛ چنان‌که خود وهابیان هنگام سخن از مسئله تبرک، به این نکته اشاره دارند که مردم از پیامبر می‌پرسیدند که آیا در قربانی و تبرک به همان روش جاهلیت عمل کنند یا خیر؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز روش صحیح را به آنان تذکر می‌داد؛ ولی هیچ‌گاه آنان را محکوم به کفر و اعدام نمی‌کرد.

نا‌امنی، نتیجه فتاوای وهابیت

آنان‌که امروز با عملیات انتحاری مردم را در کشورهای مختلف به خاک و خون می‌کشند، به فتوای وهابیت عمل می‌کنند و معتقدند که با این اعمال، بهشت و زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای خویش می‌خرند! پیامدهای تکفیر وهابیت، آن‌قدر تخریب‌گر بوده که موجب هدررفتن بسیاری از سرمایه‌ها و نیروهای مسلمان شده است. اگر میان مسلمانان برای تبلیغ علیه یکدیگر این همه هزینه‌نمی‌شد، اگر این همه جنگ‌های فرسایشی میان کشورهای اسلامی، مانند جنگ عثمانی و صفوی برپا نمی‌شد و اگر این همه زمان صرف مبارزات فرقه‌ای و اختلاف بین مسلمانان نمی‌شد، امروز جهان اسلام وضعیتی دیگر داشت و شاهد این همه عقب‌ماندگی مسلمانان نبودیم. در اینجا فهرست‌وار به برخی از آثار تکفیر مسلمانان اشاره می‌شود:

ص:۲۱۱

۱. اختلافات فرقه‌ای؛

۲. جنگ‌های نفس‌گیر به نام دین و مذهب؛

۳. ریختن خون‌های فراوان حتی در عربستان، از خود حنبلی‌ها که نخستین قربانیان تفکر انحرافی وهابیت بودند؛

۴. هدردادن استعدادهای فراوان؛

۵. نابودی هزاران کتاب و کتابخانه از شیعه و سنی؛

۶. ذلت اسفبار مسلمانان مقابل کفار؛

۷. از بین رفتن امنیت در کشورهای اسلامی؛

۸. هتک حرمت‌های مختلف؛

۹. ایجاد بدبینی نسبت به اسلام و مسلمانان؛

۱۰. سوءاستفاده فراوان دشمنان اسلام.

وقتی کسی هر لحظه منتظر انتحار، تهدید، ترور یا حتی اتهام است، چگونه می‌تواند با آرامش زندگی کند؟ چه رسد بخواهد آزادانه عقاید خویش را ابراز کند و به آموزه‌های فکری و دینی خویش بپردازد. چنین جامعه‌ای نه تنها از نظر فکری و فرهنگی پیشرفتی نخواهد داشت، بلکه امنیت اجتماعی و اقتصادی آن نیز از بین می‌رود و کسی به خود اجازه سرمایه‌گذاری در آن جامعه را نمی‌دهد؛ زیرا معلوم نیست بتواند به کار خویش ادامه دهد. بنابراین چنین جامعه‌ای از نظر عمرانی و اقتصادی عقب می‌ماند در این وضعیت، مسائل اخلاقی در جامعه نیز کمرنگ می‌شود؛ زیرا کسی به اطرافیان خویش اعتماد نمی‌کند و به تربیت افراد نیز توجهی نمی‌شود.

ص:۲۱۲

ترویج اختلاف میان مسلمانان

با تفکر وهابیت، جامعه مسلمانان هیچ روی آرامشی نخواهد دید؛ برای مثال بن‌باز می گوید: «هرگونه تقریب میان روافض و اهل سنت غیر ممکن است؛ چون عقیده‌ها مختلف است» .(۱)با چنین تفکری، چگونه مسلمانان می‌توانند به یکدیگر نگاه مثبت و برادرگونه داشته باشند؟ !

معلوم نیست این مفتی بر چه اساس و چه اسناد و مدارکی چنین عقیده‌ای را ابراز داشته است. آیا وی منابع فکری شیعه را دیده‌است و نظریه علمای شیعه را جویا شده‌است؟ ! یا بر اساس شنیده‌ها و حب و بغض‌ها، چنین موضعی می گیرد. به یقین، شیعه چنین عقیده‌ای ندارد و نسبت دادن این عقیده، دروغ محض است.

بیشتر مسلمانان معتقدند که می‌توانند در مسائل و مشکلات به انبیا و اولیای الهی متوسل شوند. این اعتقاد از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجود داشته‌است. پس از آن هم، سلف چنین عمل می کردند و به قبر آن حضرت متوسل می‌شدند و تا کنون نیز مسلمانان این گونه رفتار می کنند. اما این نظریه «عبدالرزاق عفیقی» برای مسلمانان چه امنیتی می گذارد که می گوید: «اگر حجت بر آنها تمام شود، مرتدند و اگر جاهل باشند، مغرورند (فریب خورده‌اند)» و بعد اضافه می کند: «کسی که مسلمان باشد و اعمال کفرآمیز از او سرزد، بعد از اتمام حجت، مرتد است و با شمشیر کشته می‌شود» .(۲)

حاصل این تفکر، وضعیتی است که در کشور عراق، پاکستان و

۱- سایت بن باز، فتوای شماره ۴۸۲۳؛ کیف نتحقق التوحید، ص۶۴.

۲- مسائل فی العقیده، ص ۲۲۴.

ص:۲۱۳

افغانستان دیده می‌شود. هر روز شاهد اجرای چنین دستورهای فتنه‌انگیز و ویرانگریم که به عقیده اجرای شریعت و ایجاد جامعه توحیدی! صورت می گیرد.

دسیسه مشترک وهابیت و صهیونیست

ممکن است گاهی با سطحی‌نگری و آگاهی نداشتن از افکار و عقاید وهابیت، برخی گمان کنند که این گروه، هیچ ارتباطی با دشمنان اسلام ندارند، اما نتایج فتاوای آنان چیزی جز همراهی با دشمنان اسلام و مسلمانان را نشان نمی‌دهد. شیخ عائض می گوید: «هرگونه توطئه و دسیسه‌سازی علیه شیعیان و صاحبان افکار انحرافی، به منظور کم‌کردن تأثیرگذاری آنها بر افکار مسلمانان جایز است» .(۱)

این مسئله را دولت‌مردان سعودی در جریان جنوب لبنان، غزّه، صعده یمن، عراق و. . . عملی کردند. آنان با تأمین سوخت هواپیماهای اسرائیلی، عملاً در جنگ ۳۳ روزه، با حزب الله وارد جنگ شدند. وقتی هم دیدند دولت یمن قدرت سرکوب شیعیان صعده را ندارد، خودشان به صورت مستقیم با آنان جنگ کردند و در جریان غزه نیز بر حرمت حمایت از مردم غزه و راهپیمایی در دفاع از آنان فتوا دادند.

نسل‌کشی

از روزی که طرفداران ابن‌تیمیه و محمدبن عبدالوهاب چنین فتواهایی را صادر کردند، بسیاری از انسان‌های بی‌گناه از امت رسول الله

۱- از ۱۷ رجب ۱۰۴۸ تا ۲۳ محرم ۱۰۴۹ه. ق، حوادث حکومت عثمانی ۹۱۸ه. ق به ترکیه.

ص:۲۱۴

کشته شدند. همچنین از روزی که محمدبن عبدالوهاب با همدستی «محمد سعود» در عربستان روی کار آمد، ناامنی در عربستان ایجاد شد و نخستین قربانیان نیز از منقطه «احساء» و از پیروان امام احمدبن حنبل بودند.

کشتار شیعیان کربلا، غارت اموال‌آنان، اهانت به حرم اهل بیت (علیهم السلام) ، شکستن ضریح مطهر امام حسین (علیه السلام) و غارت اموال درون آنو ویرانگری در این شهر همگی از پیامدهای این تفکر است.(۱)

طالبان، مولود وهابیت در افغانستان است که با کمک‌وهابیت، توانستند در چندین حمله، افغانستان را تصرف کنند. طالبان با تصویب قوانین خشونت‌بار و خشک، بسیاری از مراکز، از جمله مدارس دخترانه را تعطیل کردند و در همان تصرف اول، حدود پنجاه هزار نفر از مردم این کشور را کشتند.

امروزه حضور القاعده در کشورهای مختلف، از جمله افغانستان، عراق، یمن و... موجب ترس و وحشت افراد شده است. حضور سپاه صحابه، جهنگوی و... در کشورهایی، چون پاکستان، افغانستان، اردن و... هرکدام عامل ناامنی‌اند. هرساله در مجالس مذهبی، شاهد کشتار بسیاری از افرادیم. تمامی این ناامنی‌ها و کشتارها، حاصل فتواهایی است که خون، مال و ناموس اهل زیارت، توسل، شفاعت و.. را حلال می‌شمارد. (۲)

۱- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج۱، ص۲۵۷؛ تاریخ مملکهٔ السعودیه، ج۳، ص۷۳.

۲- شرح کشف الشبهات محمد بن عبدالوهاب، عثیمین، ص ۸۱.

ص:۲۱۵

فصل سوم: اسلام را دین ترور و خشونت نامیدن نزد جهانیان

اسلام، دین آزادی و امنیت است. مسلمان نیز کسی است که دیگران از دست و زبان او در امان باشند. پیامبر اسلام، پیام آزادی‌بخش را برای بشر آورده است. دین اسلام، دینی است که پیامبر آن، پیامبر رحمت است. خداوند در قرآن، پیامبرش را به این صفت می‌ستاید و می‌فرماید: وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ (انبیاء: ۷)

تاریخ اسلام همگی نشان از رفتار مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر در دعوت به دین اسلام دارد. پیامبر رحمت در هیچ موردی به پذیرش اجباری دین اسلام دستور نداد. هشتاد جنگی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام داد، جنگ‌های دفاعی بود، نه جنگ‌های تهاجمی؛ برای مثال، نخستین جنگی که بر مسلمانان تحمیل کردند، جنگ بدر بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان با ساز و برگ نظامی نرفته بودند، بلکه فقط می‌خواستند اموالی را که

ص:۲۱۶

مشرکان از آنان در مکه غارت کرده بودند، از کاروان ابوسفیان که بزرگ و سرپرست مکیان بود پس بگیرند.

گفتنی است که در فتح مکه نیز با تسلط پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آن شهر، همه مشرکان مورد عفو عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفتند.

در واقع، وهابیان با رفتار غیر اخلاقی و دینی سبب شدند تا دشمنان اقدام‌هایی را علیه اسلام انجام دهند. ساختن فیلم‌هایی، نظیر «فتنه» ، جریان‌سازی‌هایی، نظیر یازده سپتامبر و راه‌اندازی سایت‌های ضد اسلامی که دین اسلام را دین خشونت و غیر عقلانی معرفی می‌کنند، همه آثار عملکرد نادرست وهابیان است.

راه پیداکردن استکبار جهانی و هم‌پیمانانش با میانجی‌گری صهیونیست‌ها به کشورهای عراق، افغانستان، یمن، فلسطین و... به بهانه مبارزه با تروریست، همه بر اثر عملکرد نادرست این گروه در کشورهای مختلف است.

بایـد دانست که اسلام دینی است که به تمامی آموزه‌های ادیان احترام می‌گزارد و پیروانش را حتی از بدگویی به مقدسات ادیان دیگر باز می‌دارد. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ (انعام: ۱۰۸)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مباد آنها (نیز) از روی (ظلم و جهل) خدا را دشنام دهند.

برای پایگاه‌های فرهنگی آنان ارزش قائل است و جامعه را به حفظ مقدسات سفارش می‌کند و از طغیانگری‌هایی هشدار می‌دهد که ممکن

ص:۲۱۷

است اماکن عبادی تمامی ادیان را مورد هجمه قرار دهند؛ همچنان‌که خداوند می‌فرماید:

وَ لَوْ لا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً (حج: ۴۰)

اگر خداوند بعضی از مردم را به‌وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می گردد.

بنابراین چگونه ممکن است چنین دینی، دین خشونت و ترور باشد. آثار زیانبار عملکرد وهابیان روی خود مسلمانان نیز این است که‌مسلمانان در کشورهای اروپایی، امنیت روحی و جسمی خویش را از دست داده‌اندو فعالیت‌های فرهنگی آنان محدود شده است. حتی از ساختن مساجد آنان جلوگیری می‌شود. البته به این هم اکتفا نمی کنند و نمادهای اسلامی، نظیر گلدسته‌های مساجد را هم تخریب می کنند.

ص:۲۱۸

ص:۲۱۹

فصل چهارم: نابودی میراث فرهنگی مسلمانان

اشاره

هر کشوری برای اصالت بخشیدن به ملت و مملکت خویش، در حفظ و حراست از آثار تاریخی و فرهنگی خویش می‌کوشد، تا آنجا که قسمت مهمی از فعالیت برخی از وزارت‌خانه‌ها، صرف حفظ این آثار می‌شود. همچنین سازمان ملل، یکی از رسالت‌های خود را نظارت بر نگهداری از آثار کشورهای مختلف تعریف کرده است.

امروزه برخی کشورها با اینکه سابقه طولانی در شکل‌گیری ندارند، ولی‌در نگهداری تاریخ خود نهایت تلاش را دارند؛ زیرا اعتماد به تاریخ و فرهنگ بومی و اصیل خود را عاملی در حفظ هویت و باورها و در نهایت حفظ امنیت کشور خویش می‌دانند. اما در کشورهای اسلامی، که از ابتدا مورد بغض و کینه دشمنان اسلام نیز بوده‌اند، نه تنها به این مسئله اهتمامی نشده‌است، بلکه با تحریک همان دشمنان بدخواه، نمادهای اسلامی‌به دست خود مسلمانان از بین رفته‌اند؛ از قبیل:

ص:۲۲۰

۱. تخریب قبور، مساجد و خانه‌های بزرگان و اولیا در مکه و مدینه

از بین رفتن میراث فرهنگی مسلمانان در کشورهای مختلف از آثار زیانبار تفکر وهابیان است. آنان از ابتدای هجوم به مناطقی از عربستان، شروع به تخریب آثار ماندگار سرزمین وحی کردند. در مکه با تخریب قبور بزرگان مدفون در قبرستان «معلاه» یا «بنی‌هاشم» ، تمامی قبه‌ها را از بین بردند که هنوز تصاویر آن زمان وجود دارد. همچنین زادگاه حضرت زهرا (علیها السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خانه‌های بزرگان از بین رفت و بسیاری از مساجد تخریب شد. امروز تنها از آن مساجد تاریخی اسمی مانده است.

از میان خانه‌هایی که در مکه به بهانه‌های مختلف در دوران سعودیان از بین رفت، خانه «ارقم بن‌ارقم» نخستین پایگاه تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، خانه خدیجه (علیها السلام) ، خانه حضرت ابوطالب (علیه السلام) و سکونتگاه علی (علیه السلام) ، خانه عبدالله‌بن جُدعان (پیمانگاه حلف‌الفضول) ، زادگاه حضرت حمزه سیدالشهدا، خانه ام‌هانی (محل معراج پیامبر (صلی الله علیه و آله)) و زادگاه امام جعفر صادق (علیه السلام) ، بوده است.(۱)از مساجدی که در مکه از بین رفت، می‌توان به مسجد ابراهیم (علیه السلام) و مسجدالرایه(۲)و از اماکن زیارتی و تاریخی، می‌توان به مزار شهدای بدر، ردّه، شهدای فخ، مسجد غدیرخم و زیارتگاه حضرت آمنه (علیها السلام) ، مادر بزرگوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرد.(۳)

از اماکن تخریب شده در مدینه نیز می‌توان به این اماکن اشاره کرد: مسجد بنی نجار، مسجد رد الشمس - عرفه، حمزه سیدالشهدا، بنی‌زریق،

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، اصغر قائدان، صص ۱۴۵ و ۱۵۲.

۲- همان، صص ۱۵۷ - ۱۵۹.

۳- همان، ص ۱۹۵.

ص:۲۲۱

بلال‌بن رباح، ثنیهٔ الوداع و مسجد عثمان‌بن عفان.(۱)از خانه‌هایی که تخریب کردند، خانه ابوایوب انصاری بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ابتدای ورود به مدینه در آنجا ساکن شد. همچنین خانه امام صادق (علیه السلام) ، خانه ابوبکر، عمر، حسن بن زید، خالد بن ولید، عثمان بن عفان، عمار بن یاسر، طلحه، مقداد و. . . تخریب شدند. (۲)از زیارتگاه‌هایی که در مدینه تخریب شد، گنبدهای مربوط به ائمه بقیع (علیهم السلام) ، عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، فاطمه بنت اسد (علیها السلام) ، عمه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، زنان و دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. آنان همچنین در احد زیارتگاه شهدای احد را تخریب کردند و آرامگاه علی عریضی بن جعفر بن محمد (علیه السلام) ، فرزند امام صادق (علیه السلام) را از بین بردند. (۳)

اینها تنها بخشی از تخریب میراث فرهنگی اسلام در مدینه و مکه بود؛ میراثی که یادآور خاطرات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوران صدر اسلام، مسلمانان و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. امروزه هر انسان عاشق پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، وقتی خاطرات مسلمانان و جانبازی یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مرور می‌کندو آن‌گاه این هتک حرمت به آنان را می‌بیند، در مسلمان‌بودن وهابیان تردید می‌کند و می‌گوید چگونه آنان ادعای دوستی پیامبر را دارند، ولی با آثار و نشانه‌های او و اصحابش مخالفت می‌ورزند.

۲. تخریب آثار اسلامی در عراق

وهابیان چندین بار به مشاهد و اماکن متبرکه اهل بیت (علیهم السلام) در عراق هجوم بردند و جنایت‌های بسیاری را مرتکب شدند که می‌توان به حمله

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، صص ۱۴۵ و ۱۵۲.

۲- آثار تاریخی مکه و مدینه، ص ۴۴۱.

۳- همان، ص ۳۵۵.

ص:۲۲۲

آنان به شهرهای نجف و کربلا اشاره کرد.

آنـان در روز عیـد غـدیر خم که بسیاری از مردان به شـهر نجف رفته بودنـد تا کنار مرقـد حضـرت علی (علیه السـلام) ، این روز را گرامی دارنـد، درحالی‌که در شـهر کربلا کسـی جز زنان، کودکان و پیران نبودنـد، به کربلا شبیخون زدنـد و کشـتار گسترده‌ای راه انداختنـد. تعداد شـهدایی که در این هجوم برآورد شد، بین پنج هزار تا شانزده هزار نفر بود. آنان در این حمله، ضـریح مقدس امام حسـین (علیه السـلام) را شکسـتند و اموال آن را به غارت بردنـد. ضـمن شکسـتن ضـریح «حبیب بن مظاهر» ، آن را آتش زدند و با آتش آن، قهوه درست کردنـد و خوردنـد. این اعمـال وحشـیانه را انجام دادنـد تا آتش حقـد و کینه‌به یاران ائمه (علیهم السـلام) را تسکین دهند. (۱)شش سال بعد نیز به شهر نجف حمله کردند، ولی مرحوم «کاشف الغطاء» از مدت‌ها قبل با تربیت طلاب زیادی از حوزه نجف که آنـان را برای مقابله آماده کرده بود، از شـهر دفاع کردنـد و وهابیت نتوانسـتند وارد شـهر شونـد و با تحمل خسارت عقب‌نشینی کردند.(۲)اخیراً نیز با فتوای مفتیان وهابی، حرم عسکریین تخریب شد. (۳)

۱- کشف الارتیاب، سید محسن امین، ص۱۳.

۲- همان، ص ۲۱.

۳- ۲۳ محرم ۱۴۲۷ه. ق.

ص:۲۲۳

فصل پنجم: دستبرد در میراث مکتوب مسلمانان

اشاره

آثار علمی اندیشمندان، همواره بخشی از هویت هر کشور و مکتبی است که باید همانند آثار گران‌بهای موزه‌ها ارج نهاده شوند. وهابیان با دستبرد در میراث مکتوب مسلمانان نه تنها آثار گذشتگان را تحریف کردند، بلکه در برخی موارد با حمله به کتابخانه‌ها، اصل آثار مکتوب اسلامی را از بین بردند. آنان در مکه و مدینه با حمله به کتابخانه‌ها که در آنها کتاب‌های نفیس و نادری وجود داشت، از جمله کتابی به خط «عبدالله بن مسعود» که جزء آثار مهم فرهنگی اسلامی بود، همه آن آثار را به آتش کشیدند و از بین بردند. به دستور حاکمان سعودی و طبق آمار گزارش شده، شصت هزار جلد کتاب چاپی و چهل هزار جلد کتاب خطی میان شعله‌های آتش سوخت.(۱)

مرحوم «محمد جواد مغنیه» در کتاب «هذه هی الوهابیه» نقل می کند

۱- تاریخ آل سعود، ناصر سعید، ص ۱۸۰.

ص:۲۲۴

علت سوزاندن تمامی کتاب‌ها این بود که در برخی کتاب‌ها آمده بود که سعودیان، یهودی‌الاصل‌اند.(۱)

از دیگر کارهای وهابیان مصادره کتاب‌هاست، برای مثال نباید در کشور عربستان کتاب‌های مذهبی چهار مذهب اهل سنت و جماعت وجود داشته باشد؛ زیرا به نظر آنها، این چهار مذهب از دین خارج‌اند. در عربستان انتشاراتی به اسم «مکتبهٔ العربی» وجود داشت که همه کتاب‌های آن را سوزاندند. گفتنی است نباید کتاب‌های «سید قطب» ، رئیس حزب «اخوان المسلمین» تا این اواخر فروخته می‌شد؛ زیرا عرب‌های کشور عربستان به فکر راحت‌طلبی‌اند، ولی کتاب‌های سید قطب خلاف اعتقادات آنها، از جهاد سخن می‌گوید.

مسأله مهم دیگر در مورد وهابیت تحریف میراث مکتوب است. به‌طور کلی می‌توان دستبرد و تحریف وهابیان را در چند بخش کلی بیان کرد:

۱. تحریف معنوی و دستبرد در آیات

وهابیان تلاش می‌کنند تا با انتشار برخی کتاب‌ها، به تحریف آیات و اعتقاداتی بپردازند که درباره فضیلت، جایگاه و اهمیت اهل بیت (علیهم السلام) است؛ برای مثال تفسیر آنان از آیه «ذوی‌القربی» این است که منظور از آیه، رعایت حق خویشاوندی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نه دوست‌داشتن خاندان آن حضرت.(۲)استدلال وهابیان این است که آیه ذوی‌القربی در مکه نازل شده است و علی (علیه السلام) در آنجا کوچک بود و حسن و حسین (علیهما السلام) هم

۱- تاریخ آل سعود، ص ۱۸۱.

۲- همان، ص۲۳۵.

ص:۲۲۵

نبودند.(۱)همچنین در آیه خمس، هیچ‌گونه حقی را برای اهل بیت قائل نیستند. و حال آنکه به گفته مفسران سه آیه مربوط به مودت قربی در مدینه نازل شد.

نکته دیگر این است که خداوند درباره فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرماید: «بگو هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)» (۲)ولی آنان می‌گویند این سخن درست نیست؛ زیرا اجر خواستن از ویژگی‌های اهل دنیاست و چنین سخنی متهم‌کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.(۳)

همچنین می‌گویند که اعتراض علی (علیه السلام) به خلافت ابوبکر برای این نبود که حق با علی (علیه السلام) بود، بلکه او اعتراض داشت که چرا در شورای سقیفه نبوده است. بنابراین اعتراض علی (علیه السلام) جایی ندارد؛ زیرا افراد زیادی در آن شورا نبودند و از مهاجران، فقط عمر، ابوبکر و ابوعبیده بودند.(۴)همچنین نسبت هذیان به پیامبر از سوی عمر را دروغ محض می‌خوانند و می‌گویند:

چیزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواست بنویسد، اگر واجب بود، طعن بر او وارد است که چرا تا آن موقع نگفته بود. افزون‌بر اینکه با آیه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ منافات دارد؛ زیرا هرچه لازم و واجب بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان کرد. اگر هم مستحب بود

۱- تحلیلی نو بر تاریخ صدر اسلام، عثمان خمیس، ص۲۴۴.

۲- شوری: ۲۳.

۳- تحلیلی نو بر تاریخ صدر اسلام، ص ۲۴۵.

۴- همان، ص ۲۵۷.

ص:۲۲۶

پس لازم نبوده است و ضرورتی نداشته است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخواهد با اصرار بنویسد.(۱)

درباره ناراضی بودن فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر می گویند: «وقتی خدا از ابوبکر راضی شده است، ناراحت شدن فاطمه به او ضرری نمی‌رساند» . در جریان فدک، حضرت زهرا (علیها السلام) در پاسخ به ابوبکر، به آیه قرآن استناد می کند که حضرت زکریا از خدا فرزندی می‌خواهد تا از او و آل او ارث ببرد. وهابیان می گویند در شأن پیامبر خدا نیست که از خدا فرزندی بخواهد که از او ارث ببرد. افزون بر اینکه حضرت زکریا مالی نداشته است که ارث برده شود.

آنان درباره آیه دیگری که از ارث سلیمان از داود (علیهما السلام) سخن می گوید، معتقدند سلیمان از داود مال ارث نبرد، بلکه علم و حکمت ارث برد. برای توجیه این سخن خود، آمار عجیبی را از زندگی حضرت داود می‌آورند که معلوم نیست از کدام سند است. آنان می گویند حضرت داود، صد زن، سیصد کنیز و فرزندان زیادی داشت و به سلیمان چیزی نمی‌رسید. چگونه خداوند از این همه فرزند، فقط سلیمان را ذکر می کند؟ معلوم می‌شود مال نبوده است.(۲)

۲. حذف و جابه‌جایی روایات

نمونه دیگر از دستبرد وهابیت، حذف روایاتی است که در چاپ‌های قبل برخی از کتاب‌ها وجود داشته است، ولی آن احادیث را در

۱- تحلیلی نو بر تاریخ صدر اسلام، ص ۲۰۳.

۲- همان، ص۱۹۷.

ص:۲۲۷

چاپ‌های جدید نیاورده‌اند؛ نظیر آنچه درباره ازدواج موقت آمده است که اصحاب می گویند: «ما زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن عمل می کردیم و تا زمان رحلت آن حضرت هم نهیی درباره آن نیامده بود، ولی کسی به رأی خود چیزی گفت» . بخاری نام آن فرد را بیان می کند و می گوید: «گوینده این کلام عمر است» . اما این جمله در چاپ‌های جدید حذف شده است. در ذیل تصاویر این نسخه آورده شده و مشخص گردیده است که جمله «

قال محمد يقال انه عمر » در چاپ‌های بعدی برداشته شده است.

><نمایش تصویر

ص:۲۲۸

همان‌طور که مشخص است، در این نسخه، عبارت «

قال محمد یقال انه عمر » موجود است. ولی این جمله در نسخه جدید برداشته شده است.

><نمایش تصویر

ص:۲۲۹

><نمایش تصویر در این نسخه نیز، عبارت مذکور از بین رفته است:

ص:۲۳۰

ص:۲۳۱

ص:۲۳۲

۳. تبلیغ و تحریف تاریخ

یکی دیگر از کارهای وهابیان تحریف تاریخ است آنان در این‌باره حتی از رسانه‌های جمعی نیز استفاده می کنند؛ رسانه‌هایی مانند شبکه نور والعربیه. شبکه نور ضمن تلاش برای عادی‌سازی برخی تحریف‌های تاریخی به جعل تاریخ نیز می‌پردازد و می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ثروت احدی مانند ثروت ابوبکر به من سود نرساند» . حال آنکه کم‌اطلاع‌ترین مردم از تاریخ اسلام می‌داند که حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) با بخشش دارایی خود در راه اسلام، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) را یاری کرد.

شبکه نور در تلاشی آشکار برای پاک‌کردن چهره متهمان و عاملان اصلی «سقیفه بنی‌ساعده» و غصب فدک، همواره روایات و جملات ساختگی را به مخاطبان ارائه می‌دهد.

آنان با تحریف تاریخ سعی بر آن دارند تا چهره منفور امویان را محبوب کنند و با تحریف تاریخ حتی دفاع از یزید را نیز در برنامه کاری خود دارند و به صراحت امام‌حسین (علیه السلام) را تخطئه و یزید را تبرئه می‌نمایند.

۴. تحریف کتب معتبر با استفاده از تصحیح و تحشیه

یکی دیگر از کارهای آنها تجدید چاپ کتاب‌ها برای تحریف محتوای آنهاست؛ برای مثال در تجدید چاپ کتاب صحیح بخاری، بعضی از احادیث را حذف کردند. البته برخی کتاب‌ها را نیز برای نوشتن حاشیه بر کتاب، تجدید چاپ می کنند؛ برای مثال «عبدالعزیز بن‌باز» از مفتیان بزرگ وهابیان در عربستان سعودی، با تعلیقه‌اش بر شرح بخاری

ص:۲۳۳

، جزء دوم صفحه ۱۹۵ چاپ دارالمعرفهٔ، صحابی جلیل‌القدر «بلال‌بن الحارث المزنی» را به کفر و شرک متهم می‌کند؛ زیرا این شاگرد رسول خدا در قحطی زمان خلیفه دوم (عمر بن خطاب) به زیارت قبر شریف حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رفته و به آن حضرت توسل جسته بود.(۱)این‌گونه اتهام‌ها، نه تنها از شاگردان، بلکه از استاد آنها احمدبن تیمیه نیز سرزده است؛ آنجا که «عبدالله بن عمر» را به دلیل تبرک جستن از اماکنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آنجا نماز خوانده است، به کفر و شرک متهم کرده و گفته است: «این کار صحابی، وسیله و سببی برای شرک به خداوند است» .(۲)

«شیخ محمد نوری» در کتابش نمونه‌ای دیگر از تحریف و دستبرد نعمان پسر آلوسی در تفسیر پدرش را ذکر می‌کند:

نعمان پسر علامه آلوسی، تفسیر پدرش را که تفسیر مهمی است، تحریف کرد. اگر این تحریف را در تفسیر پدرش انجام نمی‌داد، تفسیرش منبع و مرجع بزرگی برای مسلمانان قرار می‌گرفت.(۳)

نعمان که دست به این تحریف زده، وهابی است و کتاب‌هایی نیزعلیه اعتقادات اهل سنت و جماعت نوشته است و «البانی» نیز تعلیقاتی بر آن زده است.(۴)زمانی که نعمان در تفسیر پدرش اعتقاداتی را مخالف

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۹۰.

۲- همان.

۳- ردود علی شبهات السلفیه، محمد نوری، ص ۲۴۹.

۴- مانند: کتاب الآیات البینات فی عدم سماع الاموات، چاپ مکتبهٔ المعارف ریاض.

ص:۲۳۴

اعتقادات خود می‌بینند، آنها را تحریف و حذف می کند.

«زینی دحلان» در تفسیر خود بر آیه فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً (نازعات: ۵) نظر علما را ذکر می کند و می‌فرماید:

منظور این آیه عبارت است از نفوس فاضل و ارواح مردان بزرگ خدا که با توسل کردن به آنها، خداوند به فریاد شخص می‌رسد و شخص سوخته شده را نجات می‌دهد و به وسیله آنها باران می‌باراند و مردم را یاری می‌دهد. علامه آلوسی می گوید: «تمام این کارها برای کرامت و بزرگی آن شخص ولی است» .(۱)

وهابیان نیز نرم افزاری را درست کرده‌اند که در آن تفسیرهای زیادی وجود دارد. از جمله این تفاسیر، تفسیر آلوسی است که متأسفانه سوره نازعات را از آن حذف کرده‌اندکه بحث توسل به ارواح اولیا در آن وجود دارد. (۲)

نمونه بارز دیگر از تحریفات آنان، تغییر عنوان کتاب‌های دعا در فصل «فضل زیارهٔ قبر النبی (صلی الله علیه و آله)» است که آن را به «فضل زیارهٔ مسجد النبوی» تغییر داده و کتاب‌هایی نیز با همین نام چاپ کرده‌اند و دهها نمونه دیگر که مجال پرداختن به همه آنها نیست.

۱- الدررالسنیه، ج۵، ص۳.

۲- الشامله، مشتمل بر ده هزار جلد کتاب، اهدایی کتابخانه صوتی مسجد النبی ص .

ص:۲۳۵

کتابنامه

* قرآن

* نهج البلاغه، سید رضی، تحقیق محمد عبده، بیروت، نشر دارالمعرفهٔ.

۱. آثار تاریخی مکه و مدینه، اصغر قائدان، تهران، مشعر.

۲. الآیات البینات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی، چاپ اول، ریاض، مکتبهٔ المعارف للنشر و التوزیع، ۱۴۲۵ه. ق.

۳. آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت.

۴. ابطال التاویلات، ابی‌یعلی محمد بن الحسین الفراء، دارالامام الذهبی.

۵. احکام القرآن، احمد بن علی جصاص، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه. ق.

۶. احیاء علوم الدین، محمدغزالی، بیروت، مکتبهٔ العصیریه، ۱۴۱۹ه. ق.

۷. ارشاد الساری، قسطلانی.

۸. اسدالغابهٔ، ابن‌الاثیر، بیروت، دارالکتاب العربی.

۹. الاسماء و الصفات، ابوبکر بیهقی، دارالجیل.

۱۰. الاصول الاربعه، حکیم معراج‌الدین (محمد حسن جان صاحب سرندی) ، استانبول ترکیه، ۱۳۴۶ه. ق.

ص:۲۳۶

۱۱. اصول الفقه، محمدرضا مظفر.

۱۲. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ه. ق.

۱۳. اطیب البیان، طیب سید عبدالحسین، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۴. اعجاز قرآن، محمدحسین طباطبائی، تهران، نشر رجاء.

۱۵. اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه حرانی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۶. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، موسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ه. ق.

۱۷. بدایع الفوائد، ابن‌قیم الجوزیه.

۱۸. البدع و المحدثات و مالا اصل له، جمع من المؤلفین، جمع و اعداد، حمودبن عبدالله المصر، چاپ دوم، ریاض، دارابن خزیمه، ۱۴۱۹ه. ق.

۱۹. بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ابن‌تیمیه، مکه المکرمهٔ، مطبعهٔ الحکومهٔ، ۱۳۹۲ه. ق.

۲۰. پناهگاه توحید، عبدالرحمان سعدی، ترجمه: اسحاق دبیری، عربستان، دار قاسم.

۲۱. پیام قرآن، ناصرمکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ه. ش.

۲۲. تاج العروس، محمد مرتضی‌زبیدی، بیروت، مکتبهٔ الحیات، بی‌تا.

۲۳. تاریخ آل سعود، ناصر سعید.

۲۴. تاریخ الخمیس دیار بکری، حسین‌بن محمد بن حسن، بیروت، دار صادر.

۲۵. تاریخ حسن، حسن‌بن عبدالرسول، چاپ سری نگر.

۲۶. تاریخ مدینهٔ دمشق، علی بن عساکر دمشقی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ه. ق.

۲۷. تاریخ مملکهٔ السعودیه، صلاح الدین مختار.

۲۸. تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، اصغر قائدان، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۴ه. ش.

ص:۲۳۷

۲۹. . التأسیس فی رد اساس التقدیس، احمد بن تیمیه الحرانی.

۳۰. تحلیلی نو بر تاریخ صدر اسلام، عثمان خمیس.

۳۱. تذکرة الفقهاء، حسن‌بن یوسف حلی، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت (ع) .

۳۲. تفسیر آلاء الرحمان، محمدجواد بلاغی، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ه. ق.

۳۳. تفسیر الکشف و البیان، احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ه. ق.

۳۴. تفسیر المنار، محمد رشیدرضا، مصر، الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۰م.

۳۵. تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، قم، انتشارات اسماعیلیان.

۳۶. تفسیر جزء آخر قرآن، بدون مؤلف، از کتب اهدایی وهابیت به حجاج با متن فارسی.

۳۷. تفسیر مفاتیح الغیب، فخرالدین محمد بن عمر رازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ه. ق.

۳۸. تفسیر نمونه، ناصرمکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ه. ش.

۳۹. التنبیه و الرد علی معتقد قدم العالم و الحد، سیدحسن علی السقاف، عمان، اردن، دارالامام النووی.

۴۰. التندید بمن عدد التوحید، حسن‌بن علی‌سقاف، اردن، دارالامام النووی، ۱۴۱۳ه. ق.

۴۱. تنقیح الفتاوی الحامدیه، مکتبهٔ حبیبیه پاکستان.

۴۲. الجامع الاصول، محمدبن اثیر مبارک، بیروت، دارالفکر،۱۴۱۰ه. ق.

ص:۲۳۸

۴۳. جامع السعادات، نراقی، تحقیق: سیدمحمود کلانتر، نجف اشرف، نعمان.

۴۵. الجامع الفرید، مجموعه‌ای از نویسندگان، جده، نشرالاصفهانی، ۱۳۹۳ه. ق.

۴۶. الحصول، فخرالدین محمد بن عمر رازی، بیروت، مؤسسهٔ الرسالهٔ.

۴۷. حقیقهٔ التوسل و الوسیله، محمدعلی موسی، دارالتراث العربی،۱۴۱۰ه. ق.

۴۸. الخلاف، محمد بن حسن طوسی، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۴۹. الدر المنثور، جلال‌الدین سیوطی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ه. ق.

۵۰. الدررالکامنهٔ، احمد بن حجر العسقلانی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۴ه. ق.

۵۱. رحلهٔ ابن بطوطه.

۵۲. ردود علی شبهات، محمد نوری.

۵۳. رشفهٔ الصادی، ابوبکر الحضرمی.

۵۴. روح المعانی، سیدمحمود آلوسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ه. ق.

۵۵. الروح، ابن‌قیم الجوزیه.

۵۶. زادالمعاد، ابن قیم الجوزیه.

۵۷. زیارت از دیدگاه ائمه، عبدالهادی الحسینی، از مجموعه کتب منتشره در میان حجاج، نشر دارقاسم.

۵۸. زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور، احمدبن تیمیه، اداره عمومی و نشر و ترجمه ریاض، ۱۴۱۰ه. ق.

۵۹. زیارهٔ القبور، فخر رازی، تصحیح: احمد عابدی، قم، انتشارات زائر.

۶۰. سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی، بیروت، دارالفکر،۱۴۱۰ه. ق.

۶۲. سنن الدارمی، عبدالله بن بهرام دارمی، دمشق، مطبعهٔ الاعتدال.

سنن کبری بیهقی، بیروت، دارالفکر.

ص:۲۳۹

۶۴. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین‌ذهبی، بیروت، موسسهٔ الرساله، ۱۴۱۳ه. ق.

۶۵. السیرهٔ النبویهٔ، ابن هشام، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۱ه. ق.

۶۶. سیف الجبر المسلول علی الاعداء، شاه فضل رسول قادری، استانبول، ۱۳۹۵ه. ق.

۶۷. شرح الصدور، ترجمه: عبدالله حیدری، نشر اداره ارشاد مسجد الحرام و مسجد النبی، ۱۳۸۳ه. ش.

۶۸. شرح کشف الشبهات، محمد بن صالح العثیمین.

۶۹. شرح مسلم، یحیی بن شرف نووی، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ه. ق.

۷۰. شرح مقاصد، سعدالدین تفتازانی، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۲ه. ق.

۷۱. شرح مواقف، علی بن محمد جرجانی، دارالطباعهٔ العامرهٔ.

۷۲. شفاء السقام، تقی الدین سبکی شافعی، بی‌جا، ۱۴۱۹ه. ق.

۷۳. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل‌بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه. ق.

۷۴. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج‌نیشابوری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه. ق.

۷۵. الصواعق الالهیهٔ فی الرد علی الوهابیه، شیخ سلیمان‌بن عبدالوهاب، استانبول ترکیه، نشر ایشیق، ۱۳۹۹ه. ق.

۷۶. الصواعق المحرقه، ابن‌حجر هیتمی، استانبول، مکتبهٔ ایشیق، ۱۴۱۲ه. ق.

۷۷. صیانهٔ القرآن من التحریف، چاپ پنجم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۳ه. ش.

۷۸. عقیدهٔ الشیخ محمد بن عبدالوهاب، صالح عبدالرحمان.

۷۹. عقیدهٔ اهل السنهٔ و الجماعهٔ، محمد بن صالح‌العثیمین، وزارت امور

۸۰.

ص:۲۴۰

اسلامی سعودی، ۱۴۲۸ه. ق.

۸۱. عقیدهٔ شیخ محمد بن عبدالوهاب، گردآوری: دکتر صالح عبدالرحمان، مجموعه کتب منتشره در میان حجاج.

۸۲. عنوان المجد فی تاریخ نجد، عثمان بن بشر نجدی، چاپ چهارم، ریاض، مطبوعات دارهٔ الملک عبدالعزیز، ۱۴۰۲ه. ق.

۸۳. العواصم من القواصم، ابوبکر بن عربی، الطبعهٔ الحدیثه.

۸۴. الغدیر، عبدالحسین امینی، قم، مرکز الغدیر.

۸۵. فتاوی اسلامیه، عبدالعزیز بن‌باز.

۸۶. فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ و الافتاء سایت.

۸۷. فتاوی منار الاسلام، ابن عثیمین.

۸۸. الفتاوی، شیخ محمود شلتوت، قاهره، دارالشرق، ۱۳۹۵ه. ق.

۸۹. فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ابن‌حجرعسقلانی، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفهٔ للطباعهٔ والنشر، ۱۳۰۰ه. ق.

۹۰. فتح القدیر، محمد بن علی‌شوکانی، نشر عالم الکتب، بی‌تا.

۹۱. فتح المجید، عبدالرحمان‌بن حسن آل شیخ‌حامد الفقهی، ریاض، نشر اداره ارشاد عربستان سعودی، ۱۴۱۱ه. ق.

۹۲. فتنه الوهابیهٔ، احمد زینی دحلان.

۹۳. الفجر الصادق، صدقی زهاوی جمیل، مصر، واعظ، ۱۳۲۳ه. ق.

۹۴. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، علی‌بن حزم اندلسی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۹۵. الفصل، ابی‌محمدعلی‌بن احمد بن حزم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۳۰ه. ق.

۹۶. فضل الصلاهٔ علی النبی۹ الجهضمی، تحقیق: ناصرالدین الالبانی،

۹۷.

ص:۲۴۱

بیروت، نشر مکتب الاسلامی، ۱۳۹۷ه. ق.

۹۸. فیض القدیر، عبدالرؤوف المناوی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ه. ق.

۹۹. قاموس القرآن، علی اکبر قریشی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۷۱.

۱۰۰. کتاب التوحید، محمد بن عبدالوهاب، الرئاسهٔ العامهٔ للبحوث والافتاء، چاپ سوم، ریاض، ۱۴۲۶ه. ق.

۱۰۱. کنزالعمال، متقی هندی، بیروت، موسسهٔ الرساله، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۰۲. کیف نتحقق التوحید، عبدالعزیز بن‌باز.

۱۰۳. کشف الارتیاب، سیدمحسن امین عاملی، مکتبهٔ الحرمین، ۱۳۸۲ه. ق.

۱۰۴. اللؤلؤ المکین من فتاوا فضیلهٔ الشیخ‌بن جبرین، سایت: فتاوی اللجنهٔ الدائمهٔ للبحوث العلمیهٔ والإفتاء.

۱۰۵. لسان العرب، ابن منظور، قم، ادب الحوزهٔ، ۱۴۰۵ه. ق.

۱۰۶. لسان المیزان، احمد بن حجرالعسقلانی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ه. ق.

۱۰۷. مجمع الزوائد، نورالدین‌هیثمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ه. ق.

۱۰۸. مجموع فتاوا، بن‌باز، موقع الرئاسهٔ العامهٔ للبحوث العلمیهٔ والافتاء.

۱۰۹. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، عبدالعزیز بن‌باز، جمع و ترتیب محمدبن سعدالشویعر.

۱۱۰. مجموع فتاوی، احمد بن عبدالحلیم ابن‌تیمیه، اردن، نرم افزار اصدار، ۱۴۱۹ه. ق.

۱۱۱. مجموعهٔ الرسائل، ابن‌تیمیه، حرانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱۲. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

۱۱۳.

ص:۲۴۲

فرهنگی، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۱۴. محبت و شفقت صحابه و اهل بیت (ع) ، شیخ صالح، از مجموعه کتب اهدایی برای حجاج.

۱۱۵. محجهٔ البیضاء، ملامحسن فیض کاشانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۱۶. مخالفهٔ الوهابیه للقرآن والسنه، عمرعبدالسلام، بیروت، دارالهدایه، ۱۴۱۶ه. ق.

۱۱۷. مسائل فی العقیده، عبدالرزاق عفیفی.

۱۱۸. مسائل فی العقیده، عثمان خمیس.

۱۱۹. المستدرک علی الصحیحین، حاکم‌نیشابوری، تحقیق: یوسف مرعشی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ه. ق.

۱۲۰. مسند ابی‌یعلی، ابویعلی الموصلی، تحقیق: حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث.

۱۲۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، ۱۳۱۳ه. ق.

۱۲۲. مسند حمیدی، عبدالله بن زبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۲۳. المطالب العالیهٔ فی العلم الالهی، فخر رازی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۶۵ه. ق.

۱۲۴. مفردات فی غریب القرآن، راغب‌اصفهانی، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ه. ق.

۱۲۵. الملل والنحل، جعفر سبحانی، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

۱۲۶. منهاج السنهٔ، احمد بن تیمیه حرانی، تصحیح: محمد رشاد، مدینهٔ النشر.

۱۲۷. منهج ابن‌تیمیهٔ فی مسئلهٔ التکفیر، عبدالمجید بن سالم المشعبی، ریاض، اضداء السلف، ۱۴۱۸ه. ق.

ص:۲۴۳

۱۲۸. المواهب اللدنیه، احمد بن محمد قسطلانی، بیروت، مکتبه اسلامی.

۱۲۹. میزان الاعتدال، شمس‌الدین ذهبی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۳ه. ق.

۱۳۰. نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام، عثمان خمیس، ترجمه: اسحاق دبیری، انتشارات حقیقت، از کتب اهدایی به حجاج، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۳۱. نواقض الاسلام، بن‌باز، ترجمه: اسحاق دبیری، انتشارات دار قاسم از کتب اهدایی به حجاج در عمره.

۱۳۲. نهج الحق و کشف الصدق، حسن‌بن مطهر حلی، بیروت، دارالکتب اللبنانیه.

۱۳۳. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت: ، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۳۴. وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، سمهودی علی‌بن احمد مصری، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ه. ق.

۱۳۵. الوهابیهٔ فی المیزان، جعفرسبحانی، انتشارات موسسهٔ الفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ه. ق.

۱۳۶. هدایهٔ المسترشدین.

۱۳۷. الهدیهٔ السنیهٔ.

۱۳۸. ینابیع الموده لذوی القربی، شیخ سلیمان‌بن ابراهیم‌بن القندوزی الحنفی، چاپ اول، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».